

بلا نوجوانان

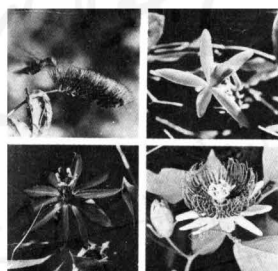
نوروز ۲۵۳۷



مهر نوجوانان

آمکان رسمی بنیاد نیکوکاری والا حضرت شادخت شمس پهلوی

مدیر مسئول و سردبیر: پروانه فتوحی



فروردین ماه ۱۳۳۷

شماره هفتاد و سه

جای اداره:

خیابان پهلوی - بالاتر از پارک ساعی جنب کوچه پاس

بنیاد نیکوکاری والا حضرت شادخت شمس پهلوی

صندوق پستی شماره ۱۶۷۷ / ۱۲

تلفن: ۶۸۵۲۱۷

تک شماره ۳۵ ریال

اشتراک سالیانه ۴۲۰ ریال

برای دانش آموزان ۳۰۰ ریال

چاپ رایگان

در این شماره میخوانید

در چشم انداز " مهر "	صفحه ۳
در غرب خبری نیست	صفحه ۴
تلویزیون ، خشونت و نوجوانان	صفحه ۶
میکل آنژ	صفحه ۸
نوجوانان از شعر چه انتظاری دارند	صفحه ۱۰
پاتیناز ، ورزشی هیجان انگیز	صفحه ۱۲
چند سؤال و جواب در زمینه ستاره شناسی	صفحه ۱۴
شهریار ، غزل سرائی همیشه عاشق ، همیشه شاعر	صفحه ۱۶
آشنائی با کارگاه موسیقی کودکان و نوجوانان	صفحه ۱۸
ورونا ، زادگاه رومنو و ژولیت	صفحه ۲۰
مسابقه	صفحه ۲۲
سرزمین و ملت هند	صفحه ۲۴
بهداشت چشم	صفحه ۲۶
خاطرات مسافرت من	صفحه ۲۸
جنگ ستارگان	صفحه ۳۰
رویدادهای جهان	صفحه ۳۲
شعله های جاوید - (داستان)	صفحه ۳۶
دانشگاه جندی شاپور با ۴۷ رشته تحصیلی	صفحه ۳۸
نابلوهای زیبای طبیعت	صفحه ۴۰
مسابقه بهترین کتاب	صفحه ۴۲
آگاتا کریستی - اوج تخیل پلیسی در ادبیات	صفحه ۴۴
بنیاد نیکوکاری در سال ۲۵۳۶	صفحه ۴۶
شبان - (داستان)	صفحه ۵۲
رویدادهای هنری در سالی که گذشت - ایران	صفحه ۵۶
نوشته های نوجوانان	صفحه ۶۲
جدول	صفحه ۶۵
گاردستی	صفحه ۷۰
بررسی آثار و نامه های رسیده	صفحه ۷۶
نقد و معرفی کتاب	صفحه ۸۰
شکوفه های پراکنده	صفحه ۹۰

وجه اشتراک مجله را میتوانید از طریق شعب بانک صادرات ایران ، به حواله کرد بانک تجارتی ایران و هلند شعبه کاندی حساب جاری ۲۱۱۹۵۹۵ مجله مهر واریز کرده و قبض آنرا بانقضای اشتراک واسم و آدرس و شماره تلفن خودتان توسط پست سفارشی به آدرس مجله ارسال دارید .

در چشم انداز



نخستین شماره سال ۳۷ مهر، اکنون در برابر شماست. نشریه‌ای که میکوشد آیین زندگی نسل جوان در روزگار ما و جلوه‌گاه ذوق و اندیشه آنان باشد، و در چشم انداز خویش، راه روشن آینده شکوهمند ایران و درخشش تابناک نوجوانانش را، پیش رو دارد.

"مهر" نشریه‌ایست ویژه نسلی که رخوت و پیریشانی قرن‌ها راپشت سر میگذارد و غرور و افتخار آریایی را دگرباره، در سر دارد. نسلی که دانایی‌های نو می‌جوید و توانایی‌های تازه می‌یابد. نسلی که سازنده، پر توان، با اراده و سرشار از امید و اطمینان است و اندیشه و تلاشش، مظهر عشق و شور و اراده بزرگ اوست.

سال گذشته را در حقیقت میتوان سال تحولی عظیم در کارنامه مطبوعاتی "مهر" بشمار آورد. استقبال گرمی که در این سال، از سوی نوجوانان سراسر کشور نسبت به این مجله بعمل آمد، انگیزه شوق بیشتر و تصمیمی راسختر، برای انتشار مجله‌ای سالم و اصل بود که به دور از هر نوع کجرفتاری و بدآموزی، خدمتگزار خوانندگان نوجوان باشد.

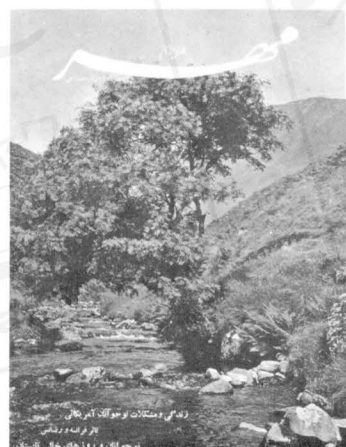
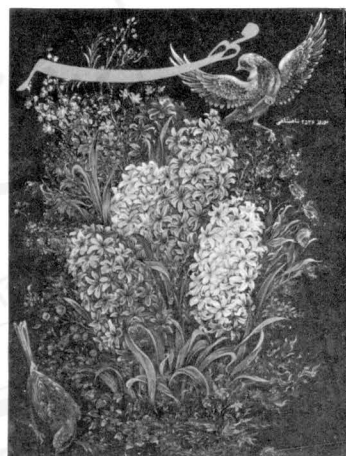
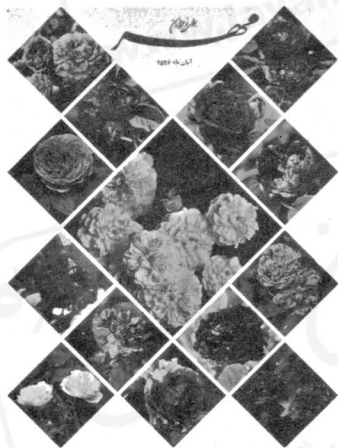
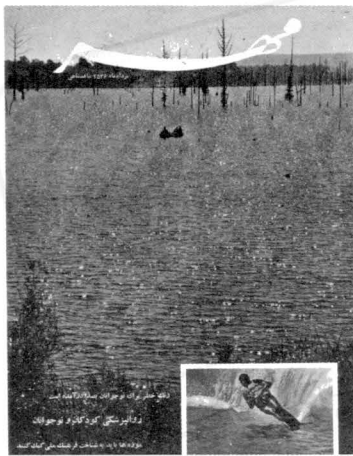
گذشته از تهیه دهها مطلب متنوع و گوناگون - در هر شماره و بررسی رویدادهای مهم هنری، فرهنگی و اجتماعی، معرفی شهرها و چهره‌های بزرگ ادبی، در سال گذشته بخشهای تازه‌ای نیز، به درخواست نوجوانان، به مجله افزوده شد، که از آن میان "رویدادها" و بخش "مسابقه آثار نوجوانان" با استقبال خوانندگان روبرو شد.

دیدار و گفت و شنود با دانش‌آموزان را، همچنان با این هدف دنبال کردیم که شناختی کلی از دنیای نوجوانان این سرزمین بدست داده باشیم و از این رهگذر با نظرخواهی و انعکاس نظریات دانش‌آموزان، از یک سو به شیوه اندیشه و به خواست‌ها و نیازهایشان و از سوی دیگر با مسائل و مشکلات نوجوانان در زمینه‌های گوناگون، آشنا بشویم. و در این رهگذر - همچنانکه شاهد بودید - راهی بعضی از شهرها شدیم و با دانش‌آموزان شهرستانی نیز به گفتگو نشستیم.

برای دستیابی به این هدف، حتی از مرزهای کشور فراتر رفتیم و گزارش‌هایی از شیوه زندگی و آموزش سرزمینهای دیگر - مثل آمریکا - برای نوجوانان ایرانی به ارمغان آوردیم. گذشته از اینها برای پیشبرد هدفهای آموزشی، بازدیدهایی نیز از موسسات علمی و آموزشی و هنری بعمل آوردیم و از این رهگذر، دانش‌آموزان را با پیشرفتهای سریع مملکت نیز تا حدودی آشنا ساختیم.

برای آشنایی بیشتر نوجوانان با "مهر" هر هفته هیأتی به سرپرستی یکی از فرهنگیان سرشناس و پر تجربه، رهسپار یکی از مدارس تهران شد تا ضمن معرفی هدفها، با دانش‌آموزان و مربیان به گفتگو و تبادل نظر بپردازد و در هر مدرسه نیز نماینده‌ای از بین دانش‌آموزان جهت همکاری بیشتر با مجله مهر برگزیده شد.

بقیه در صفحه ۸۹



ارسطو گفته: "جوانان به سادگی فریب میخورند، چون زود امیدوار میشوند." و این همان چیزی است که بر نوجوانان امروز اروپا میگذرد، نسلی که بسیار امیدوار است و متوقع از جامعه‌ای که قول داده بود رفاه دوران کودکی‌اش را در بزرگی هم باو بدهد. کودکی این نسل در چنان شرایطی از رفاه و شکوفایی اقتصادی و اجتماعی گذشت که تاریخ قاره اروپا مانند آنرا بخود ندیده است. بنظر بزرگترها چنین میرسد که جامعه شروتمند و سخاوتمند

"- جوانان اروپائی در آرامش و رفاه و با این اطمینان بزرگ شده‌اند که اقتصاد شکوفای جامعه‌شان همه چیز را برای آنها فراهم خواهد ساخت ولی حالا که با بحران مواجه شده‌اند بشدت احساس سرخوردگی و استیصال میکنند." رکود اقتصادی سالهای ۴-۱۹۷۳ که بعد از افزایش قیمت نفت و تحریم فروش آن توسط کشورهای تولید کننده بوجود آمد، عامل اصلی این بحران بشمار میرود. عدم وجود مشاغل مناسب با تحصیلات

نوجوانان اروپائی خود را در پشت درهای بسته احساس میکنند.

اختلاف بین نظام ارزشهای جامعه صنعتی و اعتقادات و باورهای نوجوانان عامل اصلی بروز اختلاف و مشکلات است.

نوجوانان اروپائی نسل گذشته را مسئول نابسامانی حال و آینده خود میدانند.

تعداد بیکاران زیر ۲۵ سال جامعه اقتصادی اروپا به ۲ میلیون نفر بالغ میشود.

از: تایم
TIME
ترجمه: الف - افشار

در غرب خبری

آنها از گهواره تا گور از نسل بعد نگهداری خواهد کرد.

ولی اینطور نشد. بحرانهای اقتصادی اوایل دهه ۱۹۷۰، این امیدها را فروریخت و نوجوان اروپائی احساس کرد که فریب خورده است. گروهی، از این فریب با خشم یاد میکنند و عده‌ای بطرز ترس‌آوری سکوت و بی‌تفاوتی را ترجیح میدهند. بیم و هراس از یک آینده نامعلوم و نامطمئن به روح آنها جنگ انداخته و واکنش‌هایی ایجاد کرده است که حاصل آن شکافی عظیم بین دو نسل است. جوانان راه زندگی خود را تغییر داده‌اند، تغییری که نتیجه‌اش پیدایش دگرگونی‌های ژرف در فرهنگ اروپای غربی بوده است. "لثو - تیندماز"، نخست‌وزیر بلژیک در این باره میگوید:

نوجوانان، آنها را به این فکر واداشته که سالهای مدرسه بیپوده بوده است. مشاغلی که به آنها پیشنهاد میشود، غالباً در سطوح پائین و کسل کننده است و مزد کافی در ازای آن پرداخت نمیشود. بدلیل همین رکود اقتصادی خانواده‌ها قدرت نگهداری نوجوانان را ندارند و آنها را طرد میکنند این مساله سبب قطع رشته‌های عاطفی بین دو نسل میشود و به بحران دامن میزند و بنابه عقیده "کارلو. تونیولی" شهردار ۳۹ ساله میلان، باعث میشود: ".... نسل جوان آرزو کنند ایکاش دنیاى غرب در همان دوران بعد از جنگ دوم، برای همیشه در زباله‌دانی تاریخ مدفون میشد."

"تونیولی" اضافه میکند: " - سابقاً" چنین تصور میرفت که اعتراضات جوانان اقتضای طبیعت آنهاست ولی امروز اوضاع فرق میکند. جوانان با گرایش‌های افراطی و اعمال خشونت‌آمیز و غالباً "مرکبار در مقابل جامعه واکنش نشان میدهند."

بیکاری

از ۶ میلیون نفر بیکار جامعه اقتصادی اروپا، ۲ میلیون نفر یعنی ۴۰ درصد آنها را جوانان زیر ۲۵ سال تشکیل میدهند. گروهی که میتوان آنرا "نسل پشت در مانده" نامید و مساله اینست که این گروه تا چه موقع باید پشت درهای بسته صبر کنند؟

امیدهای طلایی نوجوانان اروپا بدنبال چند بحران اقتصادی فرو ریخت.

نوجوانان میگویند: «مشاغل موجود هیچ ارتباطی با آنچه که ما در مدارس و دانشگاهها آموخته‌ایم ندارد.»

اعتیاد، شورش و ارتکاب جرائم واکنش نوجوانان اروپا در برابر شرایط مبهم آینده است.

بحرانی، هنوز هم میلیونها کارگر مهاجر در اروپای شمالی به کار مشغول هستند. این تازه اول کار است. کارشناسان پیش‌بینی میکنند که دوران بحران جدی در سالهای اول دهه ۱۹۸۰ فرا خواهد رسید که در آن حتی بدست آوردن کارهای سطح پایین هم با دشواری همراه خواهد بود. اتحادیه‌های کارگری و کارفرمایان در این مورد اقدامی بجز ابراز تاسف و همدردی نمیکند. کارشناسان اقتصادی بقیه در صفحه ۷۸

خودصف کشیده‌اند. این عده حتی دنبال کار هم نمیگردند چون معتقدند بیکار ماندن بهتر از قبولی مشاغل موجود است. ولی چرا؟ جوانان میگویند:

"- کارهای موجود بسیار کسل‌کننده و سخت میباشد و هیچ ارتباطی با آنچه که ما، در مدارس و دانشگاه‌ها آموخته‌ایم، ندارد."

تحصیل سبب شده که جوانان طالب کارهایی در سطوح بالاتر از کارگری کارخانه و امثال آن باشند و از طرف دیگر در مدارس، آموزش و مهارت کافی برای انجام این نوع کارها را کسب نکرده‌اند شاید بهمین دلیل باشد که در این شرایط

دولت‌ها و کارشناسان امور اجتماعی اروپا بطور علنی نگرانی خود را از این وضع ابراز میدارند ولی قادر نیستند در مورد آن اقدام موثری انجام دهند. بنظر صاحب‌نظران جامعه اقتصادی اروپا:

"- ... قسمت اعظم این مشکل از اختلاف موجود بین نظام ارزشهای جامعه صنعتی از یک سو و باورها و اعتقادات جوانان از سوی دیگر ناشی میشود."

"هایول - جونز" رئیس بخش آموزش نو جوانان جامعه اروپا میگوید:

"- مطالعات سال گذشته نشان داده است که بی تفاوتی جوانان نسبت به کار و تحصیلاتشان به میزان شگفت‌انگیزی زیاد است. بنظر میرسد که کسی نمیداند چطور توجه و علاقه آنها را نسبت به مشاغل موجود جلب کند."

برنامه پیشرفته‌تأمین اجتماعی را میشود یکی از عوامل بوجود آورنده این وضع دانست هر هفته میتوان تعداد بسیاری از فارغ التحصیلان دانشگاهها را مشاهده کرد که برای دریافت پول ایام بیکاری

جامعه اروپا راهی سخت و پر بیم در پیش روی خود دارد، مگر اینکه هر چه زودتر راهی مؤثر برای رهایی از بن‌بست‌ها و بحرانهای خود بیابد.

نیست...



خشونت بزرگترین ارمغانی است که تلویزیون به خانه‌ها میبرد. و این خطری است جدی که همه خانواد

تلویزیون، خشونت و نو

اگرچه نمیتوان قدرت موثر و شگفت آور تلویزیون را در آموزش افراد جامعه نادیده گرفت اما از بدآموزی‌های آن نیز نباید سرسری گذشت.



برخی از جامعه‌شناسان تلویزیون را مسئول بسیاری از ناهنجاریهای جامعه میدانند و برخی دیگر، آن را وسیله‌ای مؤثر در آموزش و استحکام روابط خانوادگی میخوانند

تلویزیون، اکنون، بیش از هر وسیله ارتباطی دیگر در دسترس کودکان و نوجوانان قرار دارد و از آنجا که نسل جوان، بیش از بزرگسالان تاثیرپذیر است مساله تاثیر تلویزیون و کیفیت برنامه‌های آن باید بطور جدی مورد بحث و بررسی دقیق قرار گیرد. برخی از جامعه‌شناسان، تلویزیون را مسئول اصلی بسیاری از ناهنجاری‌های جامعه میخوانند و برخی دیگر آن را وسیله موثری در آموزش و عامل مهمی برای استحکام روابط خانوادگی دانسته‌اند.

از یک سو، نمیتوان قدرت موثر و سرعت شگفت آور تلویزیون را در انتقال پیام نادیده گرفت، اما از سوی دیگر نقش تلویزیون در گمراهی افراد یک جامعه و در هم کوبیدن موازین اخلاقی افراد، مساله‌ایست که هرگز نباید از آن سرسری گذشت.

به روایتی خشونت بزرگترین ارمغانی است که تلویزیون به خانه‌ها میبرد و این خطری است جدی که نه تنها ایران بلکه تمامی جوامع دنیا را تهدید میکند.

نقش جعبه جادویی تلویزیون در اجتماع و تاثیری که بخصوص در ذهن نوجوانان برجای میگذارد بحثی است که به بررسیهای گسترده و به گفتگوهای بسیار نیاز دارد.

از خود بیگانگی و بی‌اعتنائی به فرهنگ ملی

یک محقق و استاد دانشگاه درباره تاثیر برنامه‌های تلویزیون میگوید:

اگر برنامه‌های تلویزیون با خواسته‌ها و خصوصیات جامعه هماهنگ نباشد، از یک سونوئی از خود بیگانگی شدید در افراد بوجود میآورد و از سوی دیگر تضاد میان نسل‌ها را شکل میدهد، که این هر دو باعث پیدایش حالتی خطرناک در جامعه میشود. نمایش خصوصیات یک جامعه و عرضه فرهنگ و ارزشهای آن و بیان رسوم و آداب و در آنجا رواج دارد، در جامعه‌های دیگر

صفحه



صفحه

۸

صفحه

۹

صفحه

!

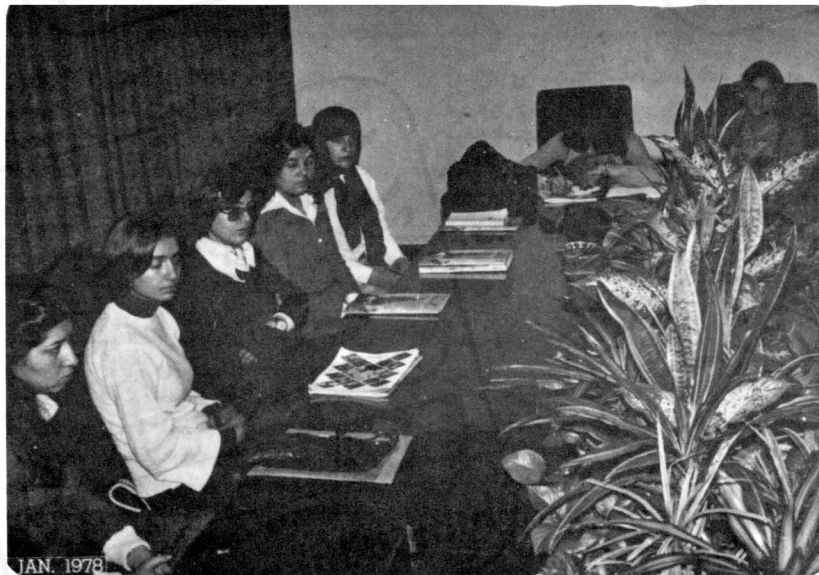
متأسفانه بیشتر شاعران امروز
فقط برای خودشان و
بخاطر دلشان شعر میگویند
چرا که کمتر کسی از شعر
آنها سر در میآورد.

دارند؟



آقای سعید انصاری:
— این اندیشه که اگر کسی شاعر شد، دل از دنیا بر می‌بندد و کار
فعاله را کنار میگذارد و فقط در گوشه‌ای می‌نشیند و شعر میگوید، امروز
پذیرفته نیست.

هنرمند باید هنرش را در خدمت
پیشرفت جامعه قرار دهد و
بکوشد حس همکاری، همدردی،
دوستی و مهر بانی را در افراد
جامعه برانگیزد



من باید بازگو کننده و اقیات باشد. من
شخصاً "شعری را بعنوان یک اثر هنری
با ارزش می‌پذیرم که آن را احساس کنم
بعبارت دیگر شعری مورد علاقه و پسند من
است که احساس من در آن متجلی باشد...
متأسفانه آنچه امروز بعنوان شعر مطرح
است و شب و روز از طریق رادیو تلویزیون
و از در و دیوار آن را بخورد ما میدهند،
هیچ ربطی به شعر واقعی ندارد. اینها
اغلب سروده‌های مبتذلی است که نسل
جوان امروز هیچیک از آنها را نمی‌پذیرد.
مهری اتفاقی — (دانش آموز سال
چهارم دبیرستان نوربخش).

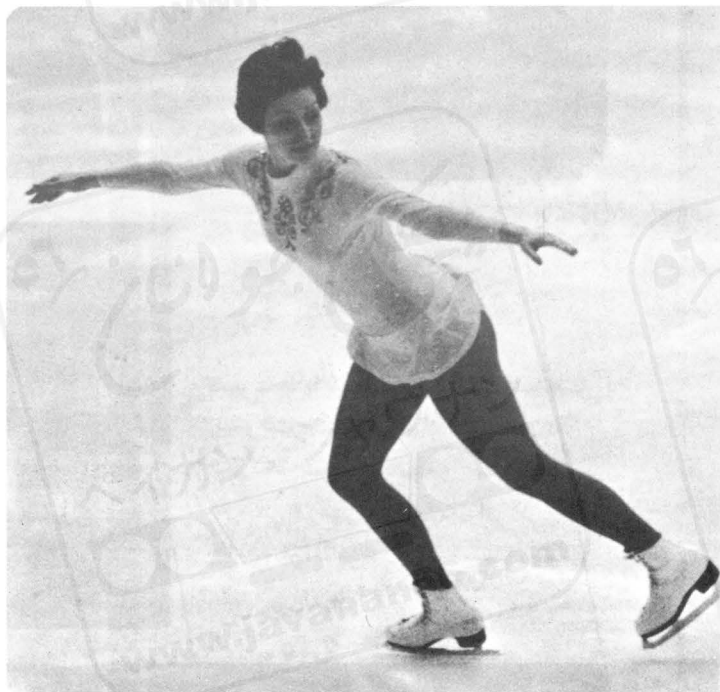
بنظر من شعر یعنی زندگی "هر شاعری
میکشد شعرش زندگی را آنچنانکه هست،
یا آنچنانکه باید باشد تصویر کند. در
این، جای هیچ تردیدی نیست. اما در

بقیه در صفحه ۸۲

پاتیناز

ورزشی هیجان انگیز

از: ف - رسمی



نصب کرد. اما کسی که برای آزمایش و شاید هم بمنظور تمسخر و تفریح آن کفش‌ها را به پا کرده بود متوجه شد که با سهولت و سرعت بیشتری قادر به انجام بازی و اجرای حرکات متنوع در روی یخ میباشد و بدین ترتیب بود که کفش‌های پاتیناژ تقریباً به شکل امروزی خود ساخته شد و در انگلستان، آمریکا و کشورهای شمال اروپا مورد استفاده قرار گرفت.

یک نفر انگلیسی بنام " ساموئل پپیز " که در قرن هفدهم میلادی زندگی میکرد، در سال ۱۶۶۲ در دفتر خاطرات خود مینویسد:

" - یکی از تفریحات مردم، سر خوردن با اسکیت بروی یخ است و این بازی بسیار زیبا و هنرمندانه میباشد. تا قرن نوزدهم، بازی روی یخ در فضای باز و زمینهایی که بطور طبیعی یخ

کفش‌های پاتیناژ ساخته شده، مخصوص این ورزش پیر هیجان در هزاران سال پیش بوده است.

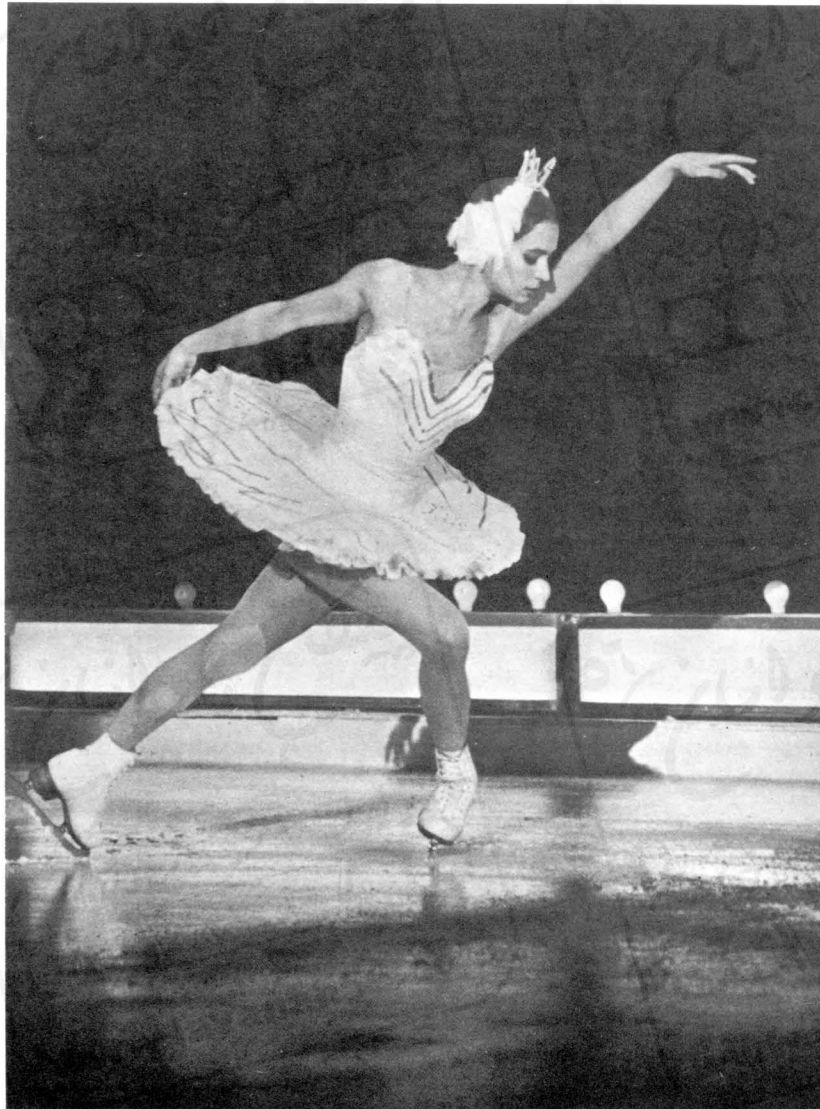
البته سرسره روی یخ از زمانهای قدیم، بخصوص در کشورهای سردسیر بازی کودکان و نوجوانان بوده است. اما سرسره بازی ساده و ارزان کودکان را نباید با ورزش یا بازی گران و تجملی پاتیناژ که چند سال است در المپیک‌ها و مسابقات بزرگ جهانی نیز برای خود راهی گشوده است، مقایسه کرد.

در قرن هفدهم میلادی، در نتیجه یک اشتباه و بطور تصادفی تحول مهمی در تاریخ یخ بازی روی داد و نخستین کفش پاتیناژ بصورت امروزی ساخته شد. ماجرا بدین گونه بود که سازنده کفش بجای آنکه تیغه فلزی را صاف و افقی در زیر کفش قرار دهد، اشتباهاً " آنرا به شکل عمودی

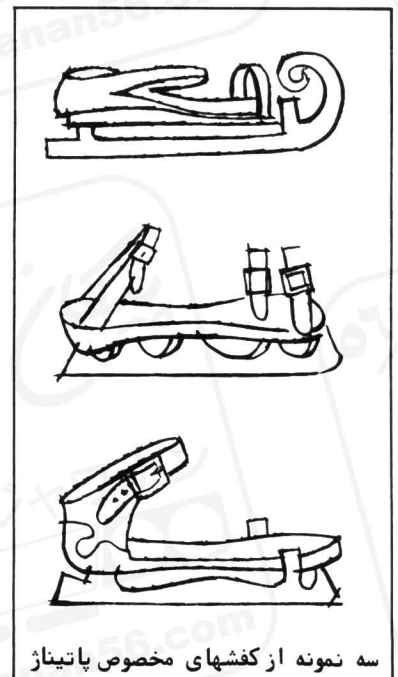
یکی از ورزشهایی که در چند دهه اخیر به طرز شگفت انگیزی مراحل تکامل را پیموده و توجه گروه زیادی از مردم جهان را بخود جلب کرده، " پاتیناژ " است. البته این پیشرفت و استقبال تنها بخاطر جنبه ورزشی آن نیست، بلکه جنبه نمایشی آن و مخصوصاً شرکت ستارگان سینما در این بازی، در شهرت و گسترش آن تاثیر بسیار داشته است. تاریخچه پیدایش پاتیناژ هنوز بدرستی مشخص نیست، اما بسیاری از مربیان این ورزش، آنرا یک ورزش باستانی میدانند و برای اثبات ادعای خود به یک جفت کفش مخصوص که از شاخ گوزن ساخته شده و چند سال پیش ضمن حفاری در یکی از شهرهای سوئد بدست آمده و اینک در موزه نگهداری میشود، اشاره میکنند و معتقدند این کفش‌ها که به شکل کفش‌های اسکی امروزی، اما کوچکتر و به اندازه

نخستین کفش پاتیناژ به صورت امروزی، بطور تصادفی و بر اثر اشتباه سازنده آن بوجود آمد.

یکصد میلیون تماشاگر، مسابقات جالب یخ‌بازی را که در المپیک زمستانی سال ۱۹۶۰ میلادی در کالیفرنیا آمریکا برگزار شد، تماشا کردند.



بسته بود انجام میگرفت و اغلب نیز از سطح رودخانه‌هایی که در زمستانها یخ میبست، مانند رودخانه "تایمز"، استفاده میشد. اما همیشه خطر شکستن یخ و فرو رفتن در آب بازیگران را تهدید میکرد و اغلب نیز یخ بازان و تماشاچیان به علت سرمای شدید هواد چارسرما خوردگی میشدند. در سال ۱۸۷۸ میلادی دومین تحول بزرگ در تاریخ اسکیت روی یخ بوجود آمد و آن ساختن نخستین زمین، با یخ مصنوعی در شهر نیویورک بود که در سایر کشورهای جهان با استقبال روبرو گردید و در مدت کوتاهی نظیر آن در لندن و سایر پایتختهای بزرگ اروپایی ساخته شد. در اواخر قرن نوزدهم با گرد آمدن اشراف و طبقات ثروتمند در قصرهای یخ، بازی پاتیناژیکی از متداول‌ترین نشانه‌های تجمل اروپائیان بشمار می‌آمد.



سه نمونه از کفشهای مخصوص پاتیناژ

دره "اسکوا" کالیفرنیا بود که بزرگترین مسابقات و نمایشهای پاتیناژ ضمن آن برگزار گردید و یکصد میلیون بیننده تلویزیون در سراسر دنیا حرکات زیبا و مهارت یخ‌بازانی را که در المپیک شرکت داشتند، تماشا کردند.

برای انجام این مسابقات متجاوز از چهل هزار متر مربع زمین پوشیده از یخ مصنوعی، شامل زمین پاتیناژ و "هاکی" روی یخ ساخته شده بود.

سرسره و یخ‌بازی، در ایران نیز به صورت ساده و ابتدایی از زمانهای قدیم متداول بوده است. اما ورزش پاتیناژ به شیوه صحیح و در سطح جهانی، بیش از ده سال است که با افتتاح یک سالن سرپوشیده "پاتیناژ" در تهران آغاز شده و کودکان و نوجوانان ایرانی به این ورزش علاقه و توجه خاصی نشان داده‌اند.

ساخته شدن سالنهایی که کف آن را یخ مصنوعی پوشانیده بود این امکان را بوجود آورد تا یخ بازان علاوه بر زمستان و فصل یخ‌بندان، در تمام طول سال فرصت انجام بازی دلخواه خود را داشته باشند.

بتدریج انجام حرکات نمایشی از جمله رقص و باله نیز با بازی روی یخ توأم شد و گروههای یخ‌باز در کشورهای گوناگون جهان شهرت فراوانی کسب کردند و برای انجام نمایش و عملیات یخ‌بازی به کشورهای دیگر دعوت شدند.

پاتیناژ در سال ۱۸۹۶، برای اولین بار به المپیاد آن راه یافت و از آن تاریخ تاکنون علاوه بر مسابقات اصلی المپیک، در المپیک‌های زمستانی نیز برگزار میشود. مهمترین مسابقات یخ‌بازی جهان بازیهای المپیک زمستانی سال ۱۹۶۰ میلادی در

چند سؤال و جواب در زمینه:

ستاره‌شناسی



فلکی بر روی کره آسمان می‌باشد که در عرض سال رویت میشوند، محل این دوازده صورت فلکی در روی تقویم و روزهای سال مشخص است و در طول هر ماه یکی از آنها در مقابل دید مردم زمین قرار میگیرد. به عبارت دیگر اگر کمربندی برای کره زمین در نظر بگیریم و آنرا به دوازده قسمت تقسیم کنیم - میتوانیم هر قسمت را یک صورت فلکی بنامیم که هر ماه یکی از این صورتها در مقابل دید ما قرار میگیرد. و طبیعی است که هر یک از افراد بشردر مدتی که یکی از این صورتها بر صفحه آسمان مشاهده میشوند، بدینا میاید. نام صورتهای فلکی که در منطقه البروج دیده میشوند عبارتند از:

حمل - ثور - جوزا - سرطان - اسد - سنبله - میزان - عقرب - قوس - جدی - دلو - حوت که این اسامی بزبان عربی است و ترجمه فارسی آن میشود:

قوچ یا بره - گاو - دو پیکر - خرچنگ - شیر - خوشه گندم - ترازو - عقرب - کمان - بزغاله - سطلی که با آن از چاه آب میکشند و ماهی.

این صورتهای فلکی برابر با ماههای تقویم خورشیدی در آسمان رویت میشود و تا قبل از سلطنت پهلوی، بجای فروردین، اردیبهشت، خرداد... ماههای تقویم ایرانی را به این اسامی می نامیدند.

* تاریخچه ستاره‌شناسی در ایران به چند هزار سال پیش میرسد؟

" - تا آنجا که معلوم است، ایرانیان از حدود ۳ یا ۴ هزار سال پیش با نجوم آشنائی داشتند.

در زمان ساسانیان کتابی نوشته شد بنام "زیج شهریاری" که شامل جدولهای دقیق نجومی بود که بعداً با ترجمه به زبان عربی اساس تقویم هجری و صدقهای علمی در عصر اسلامی شد. و چنانکه میدانیم گاه شمارهای ایرانی مانند تقویم خلایلی یکی از دقیقترین نظامهای تقویم نویسی

یکی از مطالبی که هر سال با آغاز سال نو توجه مردم جهان را بخود جلب میکند و به عبارت دیگر وسائل ارتباط جمعی، از جمله مطبوعات درباره آن سرو صدای زیادی به راه میاندازند، پیش‌بینی و پیش‌گویی منجمین در مورد حوادث و رویدادهای سال آینده است که تا مدتی فکر مردم جهان را بخود مشغول و احیاناً "مغشوش و پریشان میکند. بسیاری از نوجوانان کنجگاو و علاقمند به امور ستاره‌شناسی درباره تاثیر ستارگان بر سرنوشت بشر و اینگونه پیش‌بینیها سؤالاتی از ما کرده‌اند که آنها را با دکتر ملک‌پور، استاد دانشگاه تهران و رئیس انجمن ستاره‌شناسی ایران در میان گذاشتیم. دکتر ملک‌پور معتقد بود که اینگونه پیش‌بینیها و پیش‌گوییها لاف‌اقل به صورت پر سرو صدای امروزی که بیشتر جنبه تفال دارد تنها یک هیاهو و جنجال تبلیغاتی است که موسسات تبلیغاتی مختلف خارجی آنرا براه میاندازند و هیچگونه مأخذ علمی و حقیقی ندارد و علیرغم پیشرفتهای چشمگیر علم ستاره‌شناسی در عصر حاضر، برخی از رشته‌های این علم در زمان ما با خرافات آمیخته شده و وسایل ارتباط جمعی نیز در جلب توجه طبقات مختلف به اینگونه خرافات نقش موثری داشته‌اند. رئیس انجمن ستاره‌شناسی ایران به سؤالات مطرح شده از طرف نوجوانان بدین گونه پاسخ میگوید:

میکردند و هر یک از آن قسمت‌ها را که بنام حیوانی مشخص شده بود، یک صورت فلکی میخواندند. هر صورت فلکی بخشی از کره سماوی است که در شب دیده میشود.

این تقسیم‌بندی از هزاران سال پیش وجود داشته و در حال حاضر هم، منجمین در کار خود از این صورتها استفاده میکنند و برای سهولت بیشتر در شناسائی کره سماوی آنرا به ۸۸ بخش تقسیم کرده‌اند که هر بخش دارای یک حد و مرز معین میباشد و مانند طول و عرض جغرافیائی کشورها کاملاً مشخص شده است.

محل این صورتهای فلکی در کره آسمان ثابت است اما چون زمین بدور خورشید میچرخد، در فصول سال ما محل برخی از این صورتهای را متغیر میبینیم و یا برخی از صورتهای بطور کلی از دید ما خارج میشوند.

* منطقه البروج چیست؟

" - منطقه البروج که نام علمی و لاتین آن "زودیاک" است، شامل دوازده صورت

* نخستین قومی که با ستاره‌شناسی آشنا شدند کدام ملت بودند؟

" - نخستین قومی که با ستاره‌شناسی آشنا شدند افرادی بودند که در نزدیکی کوه هیمالیا زندگی میکردند. هم چنین ساکنین چین امروزی و مردمان شمال کشور هندوستان هم از هزاران سال پیش با نجوم آشنائی داشتند و دلیل این آشنائی پرخوردار بودن آن اقوام از تقویم بود که ۱۳ یا ۱۴ قرن پیش از میلاد مسیح آنرا تهیه کرده بودند. هر ماه این تقویم ۲۹ یا ۳۰ روز بود و به همین جهت معلوم میشود آن اقوام با نجوم و گردش ماه و ستارگان آشنائی داشتند. مصریان و بابلی‌ها نیز از نخستین مللی هستند که با ستاره‌شناسی آشنا بوده‌اند.

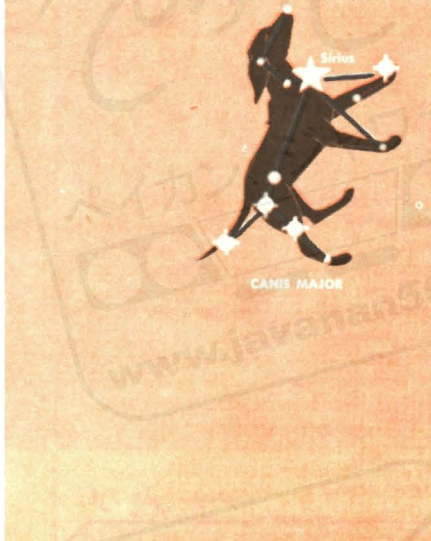
* منظور از صورتهای فلکی چیست؟

" - ملل باستانی برای آنکه محل ستارگان را در کره آسمان مشخص کنند مجموعه ستارگانی را که در یک قسمت از فضا مشاهده مینمودند، به یکی از حیوانات تشبیه

ماه شماری ایرانی یکی از دقیق ترین
و عالمانه ترین نظام های تقویم
نویسی جهان است .

هر صورت فلکی بخشی از
کره آسمان است که در شب
دید می شود .

آیا تاثیر ستارگان و سیارات بر
سرنوشت و زندگانی بشر ، امری
موهوم و بی اساس است ؟



* چند صورت فلکی که در آسمان دیده می شود .

نه ؟ و میکوشیدند تا آنرا از نظر علمی
بررسی نمایند .
همین مطالعات و تحقیقات ، دانش
استرولوژی یا ستاره شناسی را بوجود آورد .
اما بعدها عده ای از این علم سوء استفاده
کردند و کم کم با مطالعاتی که بر روی
خصوصیات افراد مختلف انجام دادند ،
بتدریج خرافات را با دانش ستاره شناسی
آمیختند . حقیقت این است که ماده و
ترکیبات اصلی تشکیل دهنده جسم همه
بقیه در صفحه ۶۷

* آیا ستارگان بر سرنوشت انسان تاثیر
میگذارند ؟
" - در ابتدای پیدایش نجوم ،
دانشمندان همیشه در این فکر بودند که
آیا ستارگان و اجرام سماوی دیگر میتوانند
بر روی زندگانی انسان تاثیر بگذارند یا

در زمان گذشته است . زیچ " اولغ بیک "
که بر اساس " زیچ شهریاری " نوشته شده
و سایر زیچ های اسلامی که بر اساس همان
زیچ های ایرانی تهیه شده ، هنوز هم از
دقیق ترین نظام های محاسبات نجومی
است .

شهریار

غزل سرایی همیشه عاشق همیشه شاعر

محمد حسین شهریار در کودکی
گلستان را آموخت و از رمز و راز
شعر دیرپای فارسی، و بویژه با جادوی
کلام حافظ آشنا شد.

شهریار، سرانجام شعر را به طب ترجیح داد
و همه زندگیش را با عشق و شعر گذراند و نامدارترین
غزلسرای روزگار خود شد.

شهریار در سالهای نوجوانی، گهگاه غزل
میساخت، غزلهایی که با همه خامی از نبوغ
شاعرانه او نشانه‌های بسیار داشت.



از: علی شیدفر

استاد محمد حسین شهریار، سنت‌گراترین شاعر نامدار معاصر و برترین غزلسرای روزگار ماست. او اکنون سالهای پیری را در زادگاهش تبریز میگذراند و به روایتی: نه پروای نام‌آوری دارد، نه تحمل هیاهو را. پیری است از دنیا بریده، به گوشه‌ای قناعت کرده، دل در ملکوت بسته، زیر سر پناه عرفان و شعر در چهار دیواری کتابها پناه گرفته، چون بلوری حساس و ترد است که با تلنگری فریاد درد از او بر میخیزد....

استاد محمد پروین گنابادی درباره شهریار مینویسد: شهریار یکی از مفاخر غزل فارسی است چرا که علیرغم آنری بودن زبان مادریش، بزرگترین خدمت را در زمینه احیای شعر ایران انجام داده است و با سروده‌های بدیع و لحن کلام معجزه مانندش، غزل فارسی را که بعد از صائب کم‌کم میرفت تا بمیرد به اوج رساند. "

ه. الف. سایه، دیگر شاعر غزلسرای معاصر، پس از مرگ نیمه، از زبان ما و همه شاعران، خطاب

به "شهریار" چه زیبا میگوید:
شهریارا، تو یمن بر سر این خیل یتیم
پدرا، یارا، اندوهگسارا، تو یمن

سید محمد حسین بهجت تبریزی، که بعدها تخلص "شهریار" را برگزید، در سال ۱۲۶۳ شاهنشاهی در "خشکتاب" یکی از روستاهای قره چمن آذربایجان زاده شد پدرش "حاج میرزا آقا" مردی تحصیل کرده و با ذوق بود که به ادبیات ایران عشق و علاقه بسیار داشت.

دوره کودکی "محمد حسین" در زادگاهش سپری شد. او نخست در مکتب خانه "گلستان سعدی" را آموخت و آنگاه در محضر پدر ادبیات ایران زمین را فرا گرفت و با رمز و راز شعر دیرپای فارسی و بویژه با جادوی کلام "حافظ" آشنا شد.

نوجوانی

در ۱۳ سالگی، همراه پدر و دیگر اعضای خانواده، راهی تبریز شد و در مدرسه فیوضات نام نوشت و دوره اول دبیرستان را با موفقیت به پایان برد. در این موقع پدر که مردی آگاه بود و در دادگستری به وکالت اشتغال داشت، تصمیم گرفت فرزندش را به "دارالفنون" بفرستد تا با آخرین روشهای تعلیم و تربیت آن روز درس بخواند و مردی پخته و کارآمد از کار درآید. تصمیم پدر، گرچه در آغاز با مخالفت مادر روبرو شد، اما سرانجام، محمد حسین، سراپا اشتیاق به تهران آمد و به مدرسه دارالفنون راه یافت و در رشته طب به تحصیل پرداخت.

نخستین تجربه‌های شاعری

محمد حسین که با شعر، بویژه با شعر حافظ خو گرفته بود و از کودکی دل به جادوی شعر سپرده بود اندک اندک میرفت تا قدم در راه شاعری بگذارد. او گهگاه غزل میساخت غزلهایی که با همه نوجوانی و خامی، از زیوغ شاعرانه او، نشانه‌ای بسیار داشت.

دو سه سالی به این ترتیب گذشت و هر روز غزل‌ها بهتر و بیشتر میشد. در کنار درس طب، شعر نیز قسمتی از زندگی او را پر کرده بود. چندی بعد، محمد حسین، برای نخستین بار، دفتر غزل‌هایش را برای دوستی گشود و چند غزل از آخرین سروده‌هایش را خواند. دوست او که از اینهمه ذوق و استعداد، در حیرت فرو رفته بود، شگفت زده پرسید: براستی شعرها مال توست؟ چگونه ممکنست از دل سکوت به ناگاه، شاعری سرکشد و شعرهایی از این دست ارائه دهد.

محمد حسین با حجب و حیای شهرستانی‌اش پاسخ داد: چند سالی است شعر میگویم ولی فکر نمی‌کردم جذاب و جالب باشد.

چاپ اشعار

از آن پس، دوست محمد حسین، شعرهای او را پی در پی برای نشریات میفرستاد. و شعرهای چاپ شده دست بدست میگشت. در دارالفنون، نه فقط همکلاسی‌ها، بلکه معلم‌های محمد حسین بهجت تبریزی هم شعرهای او را میخواندند و تحسین‌اش میکردند.

تخلص او در آن زمان "بهجت" و "بهجت تبریزی" بود و در انجمنهای ادبی آن روزگار، شاعرانی که گرد هم میامدند، از "بهجت" بعنوان جوان ناشناسی حرف میزدند که شعرهای گرم و دلنشین میسراید.

و آنگاه، محمد حسین شاعر و دانشجوی طب، بیشتر شب‌ها، تا نزدیکی‌های صبح بیدار میماند. نیمی از این ساعات بیداری را به سرودن شعر مشغول بود و نیمی از آنرا به مرور درس‌های طب میگذاشت.

ادبیات

استاد شهریار، اکنون در زادگاهش تبریز، در کنار ۳ فرزندش با عنوان استاد افتخاری دانشگاه آذربایجان سالهای پیری را میگذراند.

شهریار و حافظ

محمد حسین که هر روز شهرتش بیشتر میشد، تصمیم گرفت نام ادبی‌اش را عوض کند، از این رو بسراغ حافظ رفت و فالی زد. خواجه شیراز تخلص محمد حسین را "شهریار" رقم زد:

"که چرخ سکه دولت بنام شهریاران زد
روم به شهر خود و شهریار خود باشم"

و محمد حسین بهجت را به "شهریار" تبدیل کرد و بهمان نام نیز شهرت یافت شهریار که از شعر حافظ و جادوی سخن او بهره‌های بسیار گرفته است، از سر عشق و ارادت خطاب به حافظ چنین میسراید:

پا شوای مست که عالم همه دیوانه توست
همه آفاق پر از نعره مستانه توست

دست مشاطه طبع تو بنامم که هنوز

زیور زلف عروسان سخن شانه توست

ای زیارتگه رندان قلندر، برخیز

توشه من همه در گوشه انبانه توست

شهریار، در غزلی دیگر، چنین به استقبال حافظ رفته

است:

تا جهان باقی و آیین محبت باقی است

شعر حافظ همه جا ورد زبان خواهد بود

حافظا، چشمه اشراق تو جاویدان است

تا ابد آب از این چشمه روان خواهد بود

صحبت پیر خرابات تو دریافته‌ام

روحم از صحبت این پیر جوان خواهد بود

زنده با یاد سر زلف تو جان خواهم کرد

تا نسیم سحری مشک فشان خواهد بود.

عشق، شعر، زندگی

شهریار در مدرسه دارالفنون، سال آخر طب را میگذراند و چیزی نمانده بود که با عنوان دکتر فارغ التحصیل شود که "عشق" او را از مسیر زندگیش جدا کرد و "شعر" سرنوشت دیگری برای دیگر روزهای او رقم زد. او براستی عاشق بود:

هنرها وسیله تجملی آموزش و پرورش نیستند، بلکه
 قادرند هر آموزشی را ارزنده سازند، به انسان نظم و
 هم آهنگی دهند و سبب ابداع و آفرینش های بیشتر
 گردند.



موسیقی قسمتی از زندگانی انسان است و در آموزش و پرورش
 کودکان و نوجوانان نقش مهمی دارد.

آشنائی با:

از: ف بختیار

کارگاه موسیقی کودکان و نوجوانان

جدی گرفته نشده و بدلائل گوناگون، جز چند
 مورد، پیشرفتی بدنیال نداشته است. اما در
 سالهای اخیر همزمان با پیشرفتهای سریع و همه
 جانبه مملکت، شاهد فعالیتهای کودکان و نوجوانان
 در زمینه های گوناگون بوده ایم و یکی از این
 فعالیتهای که در زمینه شناخت کلی و آشنائی با
 موسیقی است، در کارگاه موسیقی کودکان و
 نوجوانان سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران انجام
 میگردد و با وجود شور و شوق هنرجویان و سرو
 صدای زیادی که در خود کارگاه به گوش میرسد -
 در بیرون از کارگاه، افراد کمی با فعالیتهای
 آن آشنائی دارند و ما برای آشنائی بیشتر خوانندگان
 محله مهر با برنامه ها و فعالیتهایی که در این
 کارگاه انجام میگردد، دیداری داشتیم از چند
 کلاس کارگاه و ضمن بازدید توانستیم با سرپرست
 برنامه های تحقیقی، آموزشی و تولیدی این سازمان
 و چند تن از هنرجویان گفتگو کنیم.

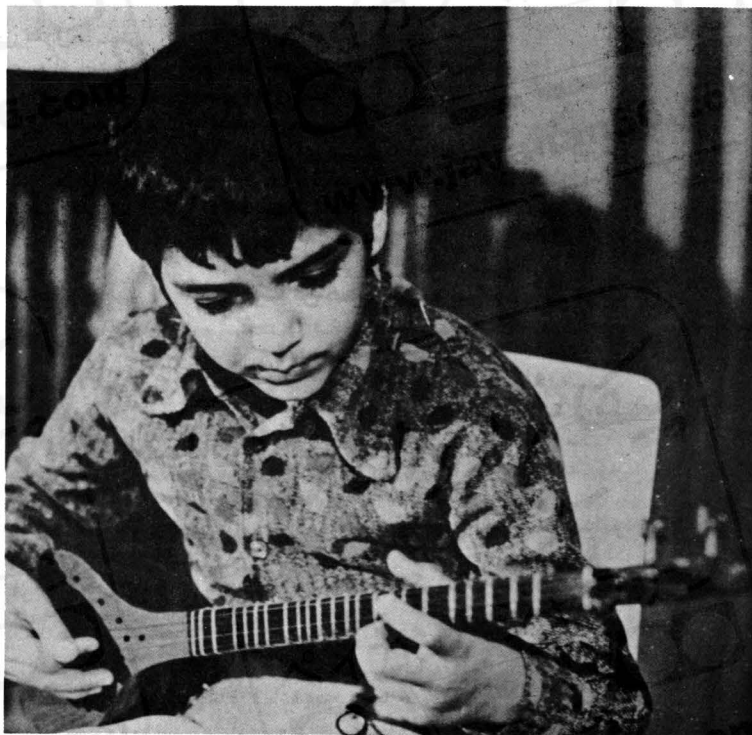
دکتر سعید خدیری، استاد و مسئول مرکز آموزش
 موسیقی دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران
 و سرپرست برنامه های کارگاه موسیقی کودکان و
 نوجوانان که بیش از سی سال است در زمینه
 موسیقی فعالیت دارد درباره تاریخچه تاسیس این
 سازمان میگوید:

"- با توجهات خاص علیاحضرت شهبانو
 نسبت به فعالیتهای جنبی کودکان و نوجوانان
 و به کوشش سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران
 و همکاری جمعی از متخصصین تعلیم و تربیت و
 موسیقیدانان، در خردادماه ۲۵۲۸ شاهنشاهی،
 کارگاه موسیقی کودکان و نوجوانان، وابسته به
 سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران برای نخستین
 بار در ایران به منظور بررسی و تحقیق در زمینه
 موسیقی و آموزش آن تاسیس شد تا کودکان ایرانی
 هم از فوائد تربیتی و روانی موسیقی مخصوص
 مناسب خود بهره گیرند.

این کارگاه که فعالیتهای خود را با ۱۸ هنرآموز
 در یک کلاس کودکان آغاز کرده بود، تاکنون
 توانسته است تعداد بسیار زیادی هنرآموز دختر

سبب ابداع و آفرینش های بیشتر گردند." -
 در اینکه آموزش موسیقی بسیار شایسته و درخور
 توجه است و باید یکی از درسهای اصلی آموزشگاهها
 باشد، تردید نیست، اما بخاطر قدرت خارق -
 العاده اش در امر آموزش و پرورش کودکان و
 نوجوانان باید آنرا با دقت تدریس کرد و در
 آموزشگاهها، از کودکان تا دانشگاه گنجانید.
 متأسفانه در مدارس ایران، موسیقی چندان

جان دیوئی، مربی و فیلسوف مشهور
 امریکائی در کتاب خود بنام "دموکراسی و آموزش
 و پرورش" در زمینه هنرهای گوناگون اینطور
 اظهار نظر کرده است:
 "هنرها وسیله تجملی آموزش و پرورش نیستند،
 بلکه قادرند هر آموزشی را ارزنده سازند. هنرها
 میتوانند لذت بخش باشند و به انسان نظم و
 هماهنگی بدهند و زمینه تخیل را آماده ساخته،



کسی که موسیقی میداند در رفتار و حرکاتش نرمشی مطلوب که نشانه برزندگی است احساس میشود .



* گوشه‌ای از کلاس سنتور کارگاه

و پسر را از ۵ ساله تا ۱۸ ساله در کلاسهای ساز و آواز خود تحت تعلیم قرار دهد و هم اکنون بالغ بر ۱۸۰۰ هنرجو در ۱۴۳ کلاس مختلف و زیر نظر ۸۰ مربی در کارگاههای موسیقی تهران و شهرستانها آموزش میبینند .

دکتر خدیری اعتقاد زیادی به آموزش موسیقی به کودکان و نوجوانان دارد و میگوید :

"موسیقی قسمتی از زندگی انسان است . " هنگامیکه درباره تاریخچه موسیقی و نقش سازنده موسیقی در زندگی انسان خصوص کودکان و نوجوانان می‌رسیم ، میگوید :

" - انسان ابتدائی در موارد مختلف از موسیقی استفاده میکرد و گذشته از این که در ضمن کار با خواندن سرود بر سهولت و سرعت کار خود می‌افزود ، در مراسم گوناگون اجتماعی هم از موسیقی و رقص بهره میگرفت . او برای ساختن آلات موسیقی از استخوانها و چوبهایی که طبیعت در اختیارش قرار داده بود استفاده میکرد اما رفته رفته با پیشرفت تمدن و فرهنگ ، در شکل و ساختمان سازها و وسعت اصوات آنها تغییراتی بوجود آمد .

در یونان باستان به موسیقی توجه زیادی میشد و پایه اصلی تعلیم و تربیت ، بر خواندن و نوشتن موسیقی و ورزش قرار داشت . کودکان در یونان باستان ، بخصوص " آتن " از هفت سالگی به آموزشگاه فرستاده میشدند و موسیقی و ادب و انواع ورزشها را فرامیگرفتند . افلاطون ، فیلسوف بزرگ یونانی در کتاب خود بنام " جمهوری " تأکید میکند که موسیقی نقش مهمی در امر آموزش و پرورش کودکان دارد و گذشته از ورزش ، پرداختن به موسیقی را جزو وظایف روزانه کودکان میدانند .

در روم قدیم هم مانند یونان ، درس موسیقی جزو یکی از دروسهای مهم آموزشگاهی بود و همراه با سایر دروس در مدرسه تدریس میشد .

در کشورهای مشرق زمین از جمله چین و هند هم مانند غرب ، موسیقی در شخصیت و آداب زندگی مردم تأثیر مهمی داشته و با مطالعه روی نقاشی‌هایی که در معابد مصر قدیم برجا مانده است میتوان به انواع مختلف سازهایی که توسط مصریان نواخته میشد پی برد و مراسم و جشنهای مصر باستان را شناخت . سومری‌ها ، آشوری‌ها و عبرانی‌ها هم به موسیقی توجه زیادی داشتند و معمولاً در مراسم خود از سازهایی نظیر چنگ و نای استفاده میکردند و به پایکوبی میپرداختند . در ایران باستان هم موسیقی بسیار مورد توجه مردم بود و بخصوص آوازهای مذهبی با انواع سازها همراهی میشد . موسیقی در ایران بخصوص در دوره ساسانیان رونق زیادی پیدا کرد و مورد توجه شاهان قرار گرفت .

پس از اسلام هم در ایران آثاری نظری در زمینه موسیقی توسط استادانی چون " فارابی " و " رازی " تألیف گردید که بوسیله دانشمندان اروپائی ترجمه شد و کشورهای مانند فرانسه ، اسپانیا و ایتالیا از آن بهره گرفتند .

موسیقی تاریخچه مفصلی دارد که برای پرداختن به آن ساعتها وقت لازم است اما بطور خلاصه باید اشاره کنیم که از اوایل قرن بیستم ، طرفداران و دوستداران موسیقی در میان طبقات مختلف مردم بتدریج افزایش یافت و حتی جنبشهایی نیز برای پرورش و گسترش بیشتر هنر بوجود آمد .

درباره هدفهای کلی آموزش موسیقی می‌رسیم و چنین پاسخ میگیریم :

" - هدفهای آموزشی موسیقی بسیار است . از جمله :

ادراک زیبایی ، انتقال میراث فرهنگی ، رشد فواید فریندگی ، تربیت گروهی ، ایجاد سرگرمیهای با ارزش و سلامت روانی و جسمانی . " می‌رسیم آیا بنظر شما این کارگاه در رسیدن به چنین هدفهایی موفق بوده است ؟ در پاسخ گفته میشود :

" - این کارگاه هرگز نخواسته یک هنرستان موسیقی باشد و هدف ما نیز این نیست که بچه‌ها بیایند ، دوره‌ای را بگذرانند ، فارغ التحصیل شوند و مدرکی بگیرند . بلکه هدف ما شناختن کودکان و نوجوانان ایرانی با موسیقی و ساز ، بخصوص موسیقی سنتی ایران و سازهای ایرانی است . همینطور ما سعی میکنیم بچه‌ها با تاریخچه پیدایش و تکامل سازها و زندگی نامه موسیقیدانان بزرگ آشنا شوند ، و وقتی می‌بینیم بچه‌ها با این همه شوق سر کلاسها حاضر میشوند و در کار خود پیشرفت میکنند ، مسلماً " احساس موفقیت میکنیم . "

سؤال دیگر ما در مورد فعالیتهای آموزشی کارگاه است . دکتر خدیری در این مورد میگوید :

" - فعالیتهای آموزشی کارگاه موسیقی کودکان و نوجوانان ، مطابق مراحل رشد کودک به سه قسمت تقسیم میشود :

- ۱ - موسیقی برای کودکان کودکستانی و فراگیری سازهای آموزشی (سه تا ۶ ساله) .
- ۲ - موسیقی برای کودکان دبستانی . (۷ تا ۱۲ ساله) .
- ۳ - موسیقی برای نوجوانان (۱۲ تا ۱۶ ساله) .

به عبارت دیگر در کلاسهای ابتدائی این کارگاهها ابتدا سرودهایی را که مناسب سن کودکان است و از چهار گوشه جهان و ایران گرد آورده‌ایم به آنها می‌آموزیم و سپس آنها را با سازهای آموزشی ویژه کودکان آشنا میکنیم و فعالیت دیگر ما آموزش حرکات موزون همراه با موسیقی است بطوریکه هنرآموز یاد بگیرد در موقع نواختن موسیقی چه حرکاتی انجام دهد .

کلاسهای آمادگی که بعد از این مرحله شروع میشود ادامه و نواختن سازهای ویژه کودکان و خواندن قطعاتی مناسب سن و رشد روانی و آمادگی آنهاست . قطعاتی که بچه‌ها آن را خوب درک و تفهیم میکنند .

بعد از کلاس آمادگی ، بچه‌ها وارد کلاس ارزشیابی میشوند و در این دوره است که کودکان با نواختن سازهای ویژه و قطعات پیشرفته‌تر ، بقیه در صفحه ۷۵

ورونا

داستان رومئو و ژولیت،
ماجرای شورا نگیزی که
قرنها پیش در این شهر
روی داد و مایینک
خلاصه‌ای از آن را
میخوانید

زادگاه رومئو و ژولیت

اهالی "ورونا" با وجود آنکه صدها سال است که با افسانه شورانگیز "رومئو و ژولیت" و در کنار یادگارهای آن ریسند، در اصالت و واقعیت این داستان تردید دارند و مانند بسیاری از متفقدان ادب، آنرا افسانه‌ای میدانند که طریقی از ایتالیا به انگلستان راه می‌نویسد و بنام شکسپیر صورت نمایشنامه و اثری جاویدان در آمده است. با اینحال از اینکه یک نویسنده بیگانه تا این حد به شهرت و محبوبیت شهرشان کمک کرده است، از او سیاستگرانند.

نکته جالب دیگر این است که تا آنکه "ویلیام شکسپیر" نویسنده انگلیسی که در قرن شانزدهم میلادی می‌زیسته، هرگز از جزیره بریتانیا، زادگاه خود خارج نشده بود، شهر "ورونا" و محلات مختلف آن، همچنین صفات و خصوصیات اخلاقی مردم این شهر را به کمک نیروی تخیل و تصور خود در نمایشنامه "رومئو و ژولیت" به بهترین نحو توصیف کرده است.

تراژدی "رومئو و ژولیت" نخستین بار در سال ۱۵۹۷ میلادی در لندن منتشر شد و سپس تا سال ۱۶۵۹ یعنی در مدت ۱۲ سال، اصلاحات و تغییرات توسط مولف در آن داده شد و چند بار دیگر منتشر شد. این نمایشنامه را "شکسپیر" در ایام جوانی خود نگاشته است و در آن جلوه‌هایی از مظاهر عشق و تارات و احساسات لطیف انسان مانند غم و شادی و یاس و امید و سایر عواطف و امال سیری از زیباترین شکل ممکن توصیف کرده است. سخن شاسان این نمایشنامه را بزرگترین "درام" غم‌انگیز عشقی در ادبیات کلاسیک اروپا میدانند.

اگرچه ممکن است ماجرای زندگانی و مرگ رومئو و ژولیت جناحه در داستان شکسپیر بدان اشاره شده کاملاً "صحت نداشته باشد، اما حقیقت این است که در روزگار آن گذشته، بخصوص در قرون وسطی، در میان اغلب خاندانهای صاحب نام اروپا چنان عداوت و خصومتی وجود داشت که حتی بستگان و وابستگان آنها نیز هنگامی که در کوچه و بازار یکدیگر را میدیدند چنان هم می‌افتادند و کارشان به جنگ و ستیز میرسید. بنابراین چه بسا که چنین ماجراهایی بکرات اتفاق افتاده باشد.

زیرنویس عکسها با استفاده از ترجمه آقای علی اصغر حکمت نوشته شده است.

ورونا، یکی از زیباترین و کهنسال‌ترین شهرهای ایتالیا است که در شمال شرقی این کشور، در نزدیکی "ونیز" قرار گرفته و با ۲۵۰ هزار نفر جمعیت، پس از ونیز از نظر زیبایی، شهرت و ثروت دومین شهر استان "ونتو" VENETO بشمار می‌آید. این شهر از مراکز عمده کشاورزی ایتالیا نیز هست. علاوه بر این یکی از بزرگترین چاپخانه‌ها و موسسات انتشاراتی جهان بنام "موندادوری" در این شهر قرار دارد و به سبب موقعیت خاص جغرافیایی و تعداد جهانگردان و مسافرینی که جهت امور بازرگانی به این شهر سفر میکنند، به آن لقب دروازه ایتالیا داده‌اند. "ورونا" در نخستین سده‌های میلادی یکی از مهمترین شهرهای امپراطوری روم محسوب میشد و آثار تاریخی زیادی که از این دوران برج مانده، مانند آمفی‌تاتری که به شبه "کولیزه" یا "کلوسئو"ی رم ساخته شده با برج بلندی که خاطره برج کج "پیزا" را در خاطره‌ها زنده میکند همچنین طاق‌ها و دروازه‌ها و پل‌های کهنسال که هر یک صدها سال قدمت دارد در گوشه و کنار شهر به چشم می‌خورد.

خانه‌های "ورونا" معمولاً قدیمی است یا به سبک معماری قدیم با سنگ و آجر ساخته شده و کوچه‌های سنگفرش و باریک این شهر که دیوارهای بلند قدیمی آنها را احاطه کرده اسرار آمیز و غم‌انگیز بنظر میرسد. رود بر آب و طولیل. "آدیز" یکی از چهار رود بزرگ ایتالیا، از میان این شهر می‌گذرد و پل‌های متعددی که چند قرن پیش ساخته شده است دو قسمت شهر را بهم متصل میکند.

ورونا، شهر میدانها، کلیساها و موزه‌های گوناگون نیز هست. در دانشگاه این شهر رشته‌های مختلفی مثل پزشکی، کشاورزی، اقتصاد، تعلیم و تربیت و زبان ادبیات تدریس میشود.

اروپائیان و کسانی که با ادبیات "رومانتیک" جهان سروکار دارند به ورונה "شهر عشق" لقب داده‌اند زیرا که این شهر زادگاه ژولیت و رومئو، دو قهرمان داستان و نمایشنامه "رومئو و ژولیت" اثر عاشقانه و شورانگیز "ویلیام شکسپیر" نویسنده نامدار انگلیسی است و بسیاری از محلات آن یادآور صحنه‌هایی از زندگانی این دو دلداده است.

اگرچه خانه ژولیت و رومئو و نیز قبر ژولیت از دیدنیهای این شهر بشمار می‌آیند و هر روز صدها نفر بازدید کننده دارند، اما بسیاری از

شهری که سنت‌های کهن و زندگانی مدرن را بهم پیوند داده است.



این چه نور است که از آن دریچه میتابد؟
ای آفتاب تابان بتاب و ماه بیمار و ناتوان را که از رشک رخساره تو
رنگ بچهره ندارد، نابود کن.

میرد و "مرکانبو" دوست صمیمی و خوشاوند رمثو را با خشونت به هلاکت
میرساند، رمثو نیز به قصد انتقامجویی "تایبالت" را میکشد.
خبر این جدال خونین به گوش حاکم شهر میرسد و حاکم برای فرو
نشاندن آتش‌کین دو خانواده فرمان میدهد تا "رمثو" فوراً جلای وطن
کند. "رمثو" با عجله به دیر "لورنس راهب" کسی که از راز درون او

بقیه در صفحه ۶۸



راهب، دست آندو را به عقد ازدواج آسمانی به یکدیگر متحد
ساخت و از درگاه الهی برایشان سعادت و برکت بی حساب طلب نمود.

صفحه ۲۱ - مهر



عشق من گوئی از ریشه عداوت روئیده است و آن دشمنی مهر
گیاهی است که ثمر دوستی و محبت بار میآورد. از این روست که دشمن
دیرین را از دل و جان دوست گرفته‌ام.

و جنس است خلاصه‌ای از داستان شوراگیر "رومئو و ژولیت":
در روزگاری که شهر ورونا منطقه نفوذ چند خانواده بزرگ بود،
دو خاندان قدیمی و توانگر بنام کاپیولت (۱) و "مونتاگيو" (۲) یا
"مونتی" در این شهر میزیستند که مابین افراد دو خانواده از دیرباز
کینه و عداوتی شدید وجود داشت.

شبی، بزرگ خانواده "کاپیولت" که مردی صاحب دل و صاحب کرم
بودضایفی برپاکرد و بسیاری از بزرگان شهر را در آن میهمانی فراخواند
و یکی از میهمانان که برحسب تصادف در آن جشن شرکت کرده بود "رمثو"
فرزند جوان و دلاور رئیس طایفه "مونتاگيو" بود. افراد این دو خانواده
بارها بجان هم افتاده و خون جوانان یکدیگر را بر زمین ریخته بودند،
اما "رمثو" که بالیاسی نا آشنا در جشن شرکت کرده و نقابی هم برچهره
نهاده بود، ناگهان به "ژولیت" دختر جوان و زیبای صاحب خانه دل
باخت و "ژولیت" هم بی آنکه بداند "رمثو" کیست مهر او را بدل
گرفت. سرانجام ژولیت فهمید که عاشق جوانی از خانواده دشمن شده
است، اما این عشق را چاره‌ای نبود و وصل دو دل‌داده نیز محال مینمود.
زیرا "ژولیت" با آنکه در زیبایی سرآمد دختران شهر بود، در پاکدامنی
و ایمان نظیر نداشت و در عین حال به سنت‌های ملی و خانوادگی خود
سخت پای‌بند بود و "رمثو" نیز دلاورترین و شجاع‌ترین جوان خانواده
"مونتاگيو" بود که آوازه مردانگی، شمشیرزی و رشادتش همه جا رسیده
بود.

همچنانکه در داستانهای عاشقانه مشرق زمین بویژه ایران، از جمله
داستان "لیلی و مجنون"، "شیرین و فرهاد" و "ویس و رامین"
می‌بینیم در این داستان نیز "رمثو" و "ژولیت" دو دل‌داده جوان،
چند بار پنهانی یکدیگر را ملاقات میکنند و دبدبال چاره‌ای برای عشق
خود برمیایند. تا آنکه راهبی پیر که از راز درون این دو دل‌داده آگاه
بود آندو را در کلیسا به عقد یکدیگر در میآورد و دو عاشق جوان پنهانی
با یکدیگر پیمان ابدی میبندند.

با آنکه "رمثو" و "ژولیت" رسماً به عقد یکدیگر در آمده بودند
اما بخاطر دشمنی دو خانواده جز چند بار و آنهم پنهانی نمیتوانند یکدیگر
را ملاقات کنند و در این دیدارهای عاشقانه معمولاً "رمثو" با استفاده
از یک نردبان طنابی از بالکن خانه ژولیت (که تا امروز نیز بهمان صورت
نگهداری میشود) بالا می‌آید و با همسر خود گفتگو میکند.

نهال عشق و پیوند این دو عاشق نازه روئیده بود که روزی برحسب
تصادف مابین جوانان شهر "ورونا" از جمله "تایبالت" پسر عموی
"ژولیت" و چند جوان از خانواده "مونتاگيو" تیردی خونین درمیگیرد
که "رمثو" نیز در آن شرکت میکند و چون "تایبالت" دست به شمشیر

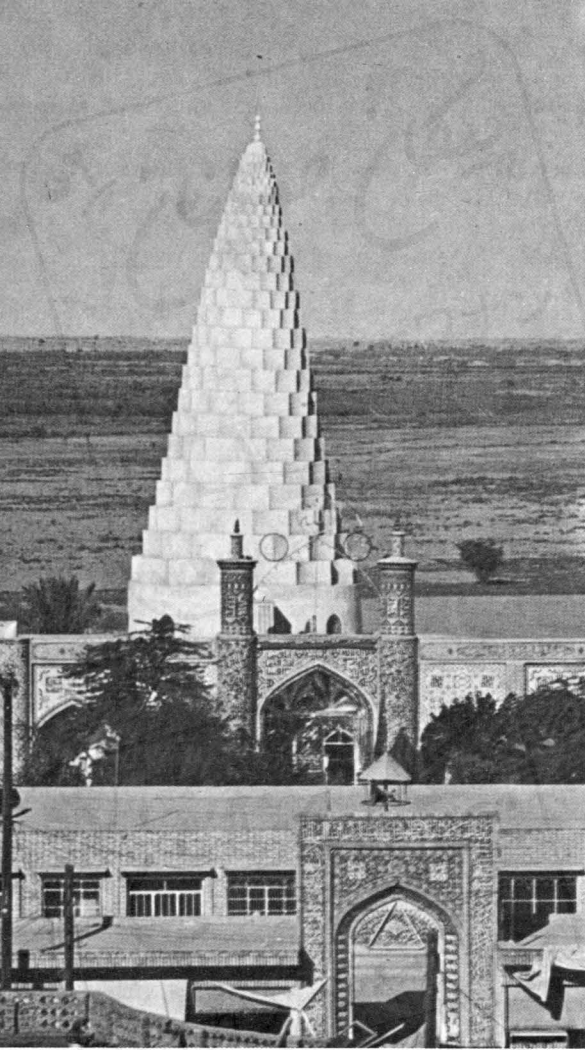
مسابقه



نام بناهایی را که در این صفحه میبینید
برای ما بنویسید و توضیح دهید که در
کدام شهر یا کشور واقع شده است؟
همچنین بنویسید هر بنا به چه منظور،
توسط چه کسی و در کدام قرن ساخته شده
است؟ از میان کاملترین پاسخهای رسیده
به حکم قرعه به پنج نفر جایزه خواهیم
داد.

این جوایز شامل کتاب، آلبوم یکساله
و ۶ ماهه مجله مهر خواهد بود.





۱۸



۵۱



۹



۷۱



هند

سرزمین و ملت



هندوستان را باید سرزمین نژادها، زبانها، مذاهب و فرهنگهای گوناگون نامید.

از: فرح دخت بختیار

"گنگ" قرار گرفته که توسط رود گنگ و شعب آن آبیاری میشود. هوای شمال هند در بسیاری از فصول سال سرد است. اما جنوب این کشور به علت نزدیکی به خط استوا، دارای تابستانهای گرم و بسیار مرطوب است. بطوریکه میزان بارندگی در برخی از قسمتهای هند، بالاترین میزان بارندگی در جهان است که گاه به چند متر میرسد. ۲۳ درصد از خاک هند را جنگل پوشانیده و قسمت زیادی از این سرزمین نیز بیزار است. در جنگلهای هند، هنوز هم گونههای مختلف و کمیاب حیوانات وحشی، مانند شیر آسیائی، پلنگ، ببر، گوزن، کرگدن یک شاخ و انواع میمونها و پرندگان زندگی میکنند. در حال حاضر هفت پارک ملی، یکصد و سی منطقه حفاظت شده برای حیوانات و بیست و چهار باغ حیوان شناسی در این کشور وجود دارد.

زبان

مردم هر یک از استانهای هند به زبان و لهجه خاصی سخن میگویند و حتی در برخی از ایالات، چند زبان رایج است که این زبانها غالباً "هیچگونه شباهتی با یکدیگر ندارد. اما بطور کلی در هند پانزده زبان عمده و بیش از دویست لهجه مختلف رواج دارد که معروفترین آنها زبان "هندی" است. برای ایجاد ارتباط و همبستگی بیشترین مردم استانها و ایالتهاهای هند، از سالها پیش زبان انگلیسی نیز در کلیه مدارس بعنوان زبان دوم و بطور اجباری تدریس میشود.

تا چند سال پیش زبان و ادبیات فارسی در سرزمین هند رواج بسیار داشت و در

بقیه در صفحه ۷۲

کتاب جغرافیا، و در دسترس بودن وسائل ارتباط جمعی، این امکان را برای نوجوانان فراهم میسازد تا کم و بیش با ملتها و سرزمینهای جهان آشنا شوند. اما هدف مجله مهربان این است که از دیدگاه تازهتری ملتها و سرزمینهای جهان را مورد بررسی قرار دهد و آن، آشنا ساختن نوجوانان، با فرهنگ، سنتها، شیوه آموزش و پرورش، روابط خانوادگی و سرگرمیهای نوجوانان در کشورهای مورد بحث است.

کشور بزرگ جهان محسوب میشود، از ارتفاعات پر برف هیمالیا تا کرانههای اقیانوس هند در جنوبیترین دماغه این کشور، ۳۲۱۴ کیلومتر و بیش از ششصد میلیون نفر جمعیت دارد. تا پیش از جدا شدن کشورهای "پاکستان" و "بنگلادش" از هندوستان، به علت وسعت زیاد این سرزمین، به آن شبه قاره هند گفته میشد، اما در حال حاضر این کشور ۲۲ استان دارد که در قسمت شمال آن رشته کوههای عظیم "هیمالیا" قرار گرفته است که قله معروف آن "اورست"، حدود هشت هزار و هشتصد و پنجاه متر ارتفاع دارد و بلندترین نقطه جهان است. در دامنه هیمالیا، جلگه وسیع و حاصلخیز

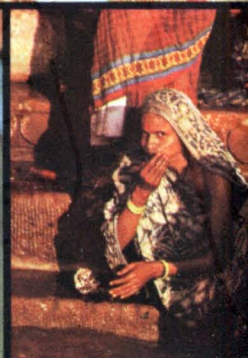
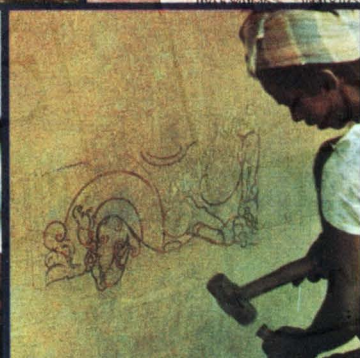
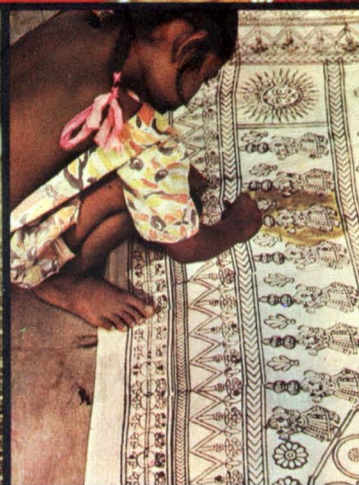
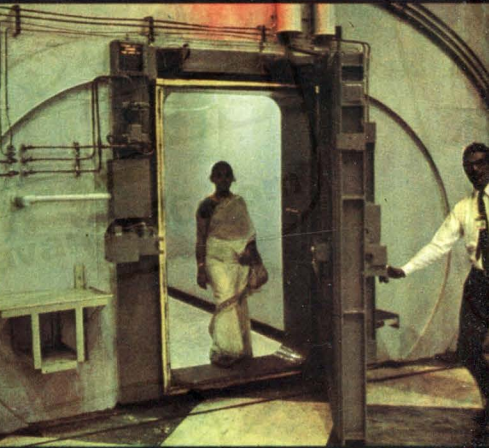
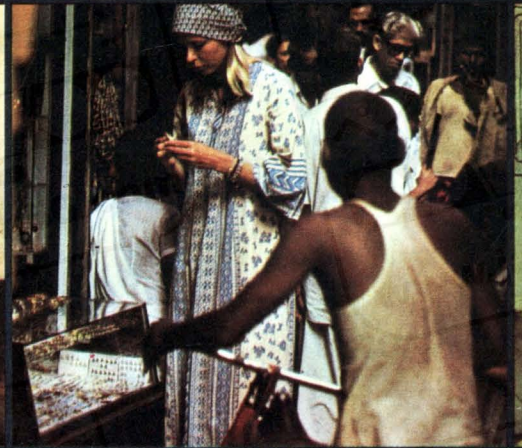
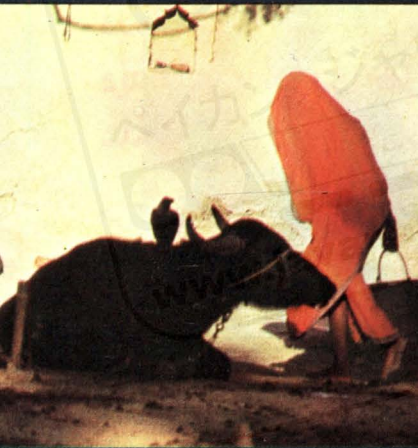
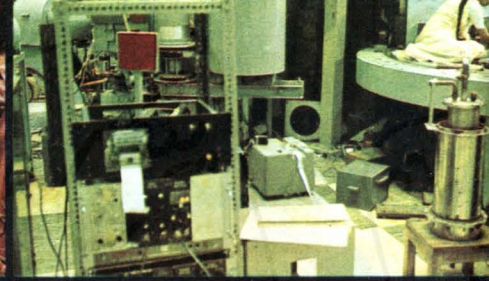
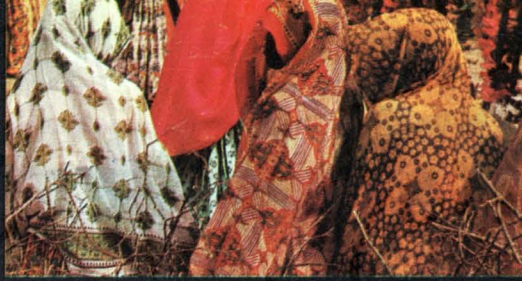
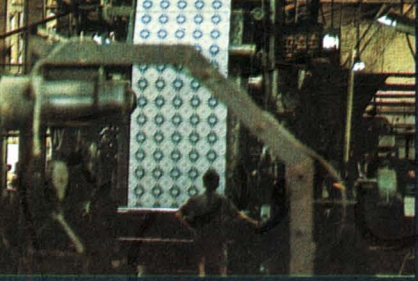
در این شماره، نوجوانان را با "سرزمین و ملت هند" آشنا میکنیم. سرزمین کهنسالی که از دیرباز با مملکت ما روابط دوستی و فرهنگی بسیار نزدیک داشته و سفر اخیر اعلیحضرتین باین کشور که توأم با استقبال گرم ملت هند بود موجب شد تا بر استحکام و گسترش این دوستی فیما بین، هر چه بیشتر افزوده شود.

* * *
سرزمین بزرگ هندوستان در جنوب قاره آسیا واقع شده و بیش از هر کشور دیگری دارای شرایط و خصوصیات مختلف جغرافیائی، نژادی، زبانها، مذاهب و فرهنگهای گوناگون است. این سرزمین که از نظر مساحت هفتمین

تا چند سال پیش زبان و ادبیات فارسی در کشور هند رواج کامل داشت و در بین ادبای کنونی هند هم افراد علاقمند به زبان فارسی وجود دارد.

در هند یکصد دانشگاه و بیش از دویست انستیتوی تکنولوژی و فنی وجود دارد.

در مدارس هند علاوه بر دروس معمولی، آداب و رسوم ملی، سنتهای باستانی و هنرها و صنایع ملی و محلی نیز تدریس میشود.





بسیاری از بیماریهای چشمی
اگر به موقع و با روش صحیح
درمان نشود، سبب از بین رفتن
دید نسبی یا کوری خواهد
شد.

هرگز و بهیچ عنوان، بخصوص
در مورد بیماریهای چشمی، بدون
تجویز پزشک متخصص از
داروهای موجود در منزل استفاده
نکنید.

باید سالی یک بار کلیه دانش
آموزان مدارس مورد
معاینه چشم قرار گیرند.

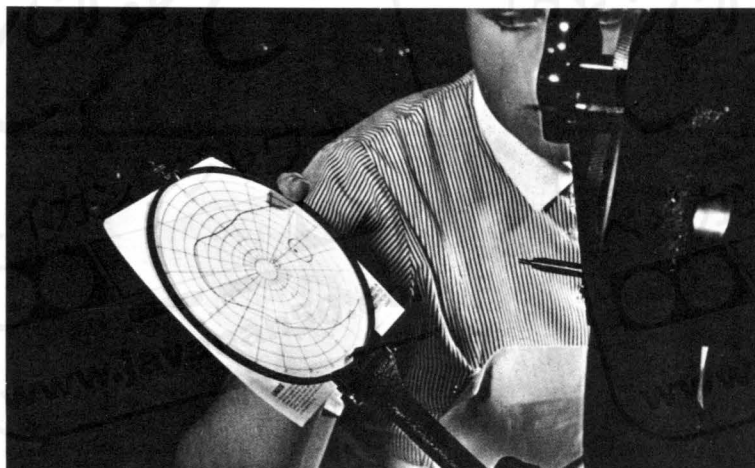
بهداشت چشم

نوشته: دکتر علیرضا خدائایی
متخصص جراحی و بیماریهای چشم

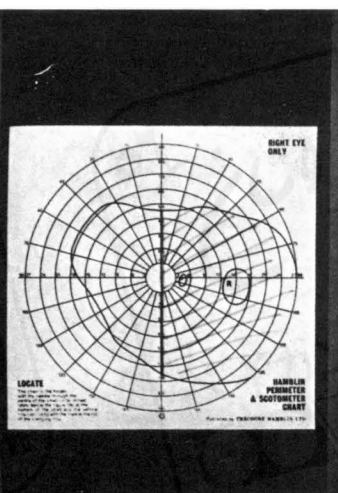
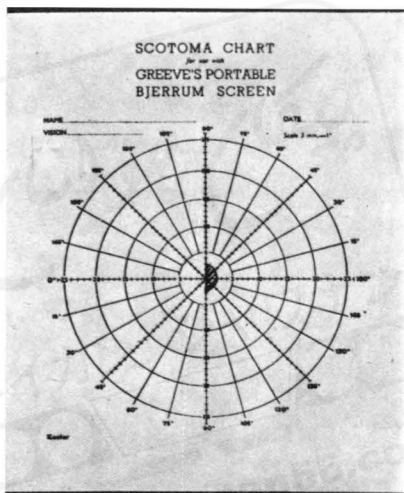
و شامل عروق فراوانی است که مسئول تغذیه چشم میباشد. قسمتی از این پوشش، در جلو پرده‌ای بنام "عنبیه" رامیسازد که حاوی سوراخی بنام "مردمک" است که مانند دیافراگم دوربین عکاسی، مقدار نوری را که وارد چشم میشود تنظیم میکند. در پشت همین پرده عدسی چشم قرار دارد. ۳- شبکیه، داخلی‌ترین پوشش چشم است که سلولهای گیرنده نور در آن قرار دارند. محل تقاطع محور بینایی چشم با شبکیه "لکه زرد" نامیده میشود که محل دید دقیق میباشد. رشته‌های عصبی سلولهای گیرنده نور که در تمام شبکیه پراکنده هستند در منطقه‌ای بنام نقطه کور از چشم خارج میگردند.

اشکی با ترشح اشک سطح چشم‌ها را مرطوب نگه میدارند. ترکیباتی که در اشک وجود دارد در از بین بردن برخی از میکربهای بیماریزا نقش مهمی دارند. کره چشم دارای سه پوشش است که از خارج بدخل عبارتند از: ۱- صلبیه که پوشش مستحکمی است و قسمت سفیدی چشم را در جلو تشکیل میدهد. قسمتی از این پوشش شفاف است و در جلو، بصورت دایره‌ای با قطر ۱۲ میلیمتر میباشد و نور میتواند از این ناحیه وارد چشم شود. این قسمت "قرنیه" نام دارد. ۲- مشیمیه، پوشش میانی چشم است

چشم، مهمترین وسیله ارتباط انسان با محیط است و آشنایی با ساختمان چشم و چگونگی کار آن و عواملی که موجب پیدایش اختلال در فعالیت این عضو بسیار حساس و ظریف میگردد ما را در نگهداری چشم و جلوگیری از صدمات و درمان بموقع بیماریهای چشم یاری میدهد. چشم، کره‌ای است که در داخل محفظه‌ای استخوانی بنام "حذقه" قرار گرفته و بوسیله عضلات خاصی در تمام جهات حرکت میکند. پلکها، چشمها را در مقابل صدمات خارجی محافظت میکند و غده‌های



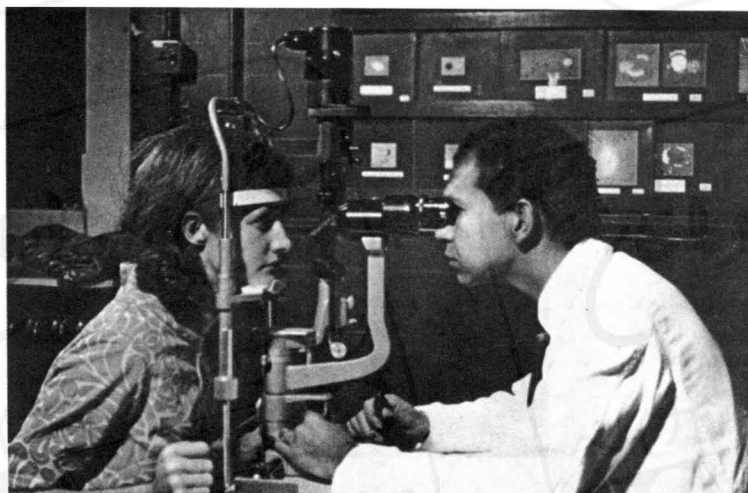
خوانندگان مجله مهر میتوانند
سئوالات بهداشتی خود را با مجله
در میان بگذارند تا توسط پزشکان
متخصص به پرسشهای آنها پاسخ
داده شود.



نامگذاری این ناحیه بعلت فقدان
سلولهای گیرنده نور در آن محل میباشد،
در نتیجه هر نقطه‌ایکه تصویرش در این
منطقه تشکیل شود، قابل رویت نخواهد
بود. اعصاب بینائی پس از عبور از چشم‌ها
وارد جمجمه شده و به قسمت پشت مغز که
محل احساس و درک بینایی است منتهی
میگردند.

چشم انسان، بهنگام تولد، تکامل
نسبی دارد و بتدریج با فعالیت طبیعی
سلولهای گیرنده نور کامل میشود و انسان
از دید طبیعی برخوردار میگردد. اما اگر
چشم‌ها بعلتی در مراحل تکاملی دچار
نقص و عیبی گردند که مانع ورود نور به
چشم و تشکیل تصویر واضح در روی شبکیه
شود، در کیفیت دید اختلالاتی بوجود
می‌آید و از جمله ضایعاتی که چنین اختلالاتی
را سبب میگردند، میتوان از آب مروارید
مادر زادی، کدورت‌های قرنیه، انواع
لوچی‌ها و اختلاف زیاد قدرت انکساری
دو چشم با یکدیگر نام برد.

یک نمونه از تصاویری که در مطب‌های چشم‌پزشکی برای تعیین قدرت دید بیماران
مورد استفاده قرار میگیرد.



شایعترین علت مراجعه بیمار به چشم
پزشک قرمزی چشم میباشد که دلایل
گوناگون دارد.

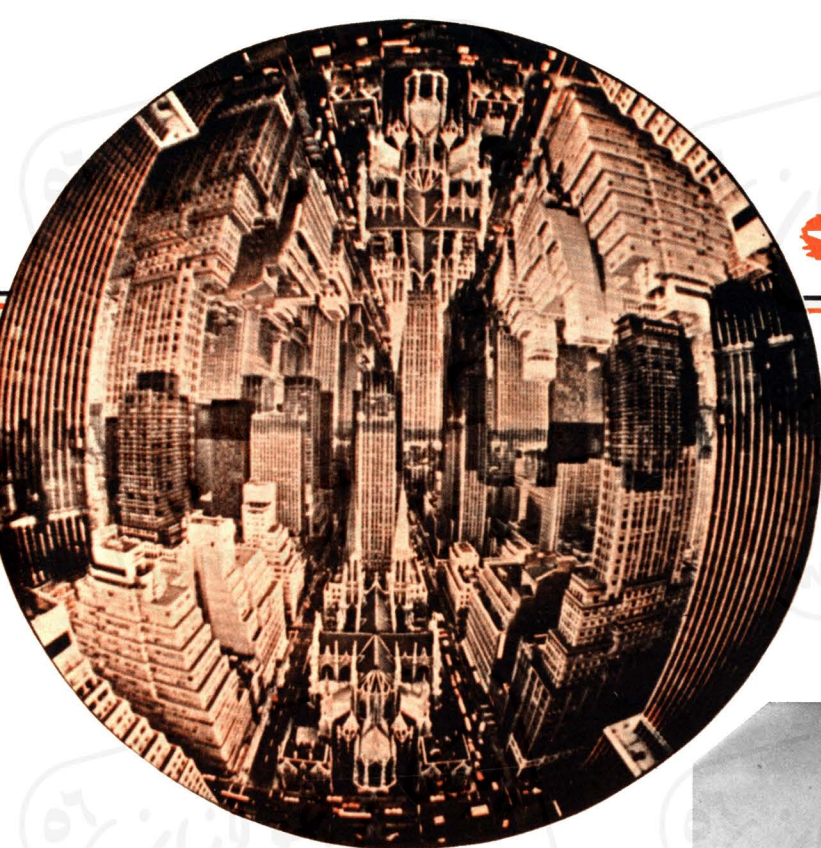
از جمله:
التهاب ملتحمه چشم (کنژونکتیویت)
که در اثر باکتریها، ویروسها، مواد
شیمیایی، تحریکات فیزیکی یا بر اثر ورود
اجسام خارجی در ملتحمه و یا قرنیه و
بالاخره زخمهای قرنیه و حساسیت‌های
حاصل از آن بیمار علاوه بر قرمزی و پر
خونی چشم‌ها، نور زیاد را نمیتواند تحمل
کند و در زخم قرنیه از درد نیز شکایت
دارد.

در افراد میان سال یا مسن تر آب سیاه
حاد (گلاکوم حاد) که بر اثر افزایش
فشار داخل چشم حاصل میشود موجب
قرمزی و درد چشم و عدم تحمل نور و سر
درد و تهوع میگردد که اگر بموقع و بروش
صحیح درمان نشود سبب از بین رفتن
نسبی یا کامل دید بیمار خواهد شد.

بعیه در صفحه ۶۴

* چشم پزشک با کمک این دستگاه میتواند کلیه قسمتهای درونی چشم را ببیند.

خاطرات



دنیای عظیم والت دیسنی ، دنیای
ماجر اها - فرداها - رؤیاها -
پیشتاران و
سرزمین حیوانات سخنگو ...

بخش هنر ایران یکی از جالب ترین قسمت های موزه «متروپولیتن» نیویورک است .

میخواهم درباره مسافرتی که تابستان
گذشته برایم پیش آمد برای شما و دوستانم
صحبت کنم . در این سفر من با انسانهای
تازه و دنیای تازه تری آشنا شدم . آمریکا
دنیایی غیر از دنیای ما بود . گویانکه
ما هم علیرغم آداب و رسوم که داریم
بدون اینکه بخواهیم در حال وابسته شدن
به این دنیا هستیم .

نیویورک در شرق آمریکا اولین محل
آشنائی من با این دنیای تازه بود ، که در
نظرم بیشتر به زندانی شبیه بود که بجای
میللهای باریک ، میللهای پهنی داشت
که همان آسمان خراشهای سربه آسمان کشیده
بود ، و در لابلای آن ، مردم راه می رفتند
و در هم می لولیدند و لایه های از گرد و
غبار و دود کارخانه ها بمانند سقف این
زندان ، آسمان شهر نیویورک را پوشانده
بود .

در میان این زندان نه چندان پاکیزه
که باد خاکروبها و کاغذ پاره هایش را در
آسمان به پرواز در می آورد ، جاهای زیبا
و دیدنی هم فراوان بود . موزه هایی که پر
از آثار هنری است و انسان بدون اینکه



بنای کاپیتول در شهر واشنگتن - عکس از گلبرگ برزین

خبر نگاران تازه مجله مهر استعداد نویسندگی و روزنامه نگاری خود را ایازمائید

نوجوانان عزیز، در این جا شما خاطراتی را که یکی از همسالانتان ضمن سفر خود به کشور ایالات متحده آمریکا در تابستان گذشته برای ما نوشته و فرستاده است مطالعه خواهید کرد. در این سفر برخی از مناظر بحدی خوب توصیف شده که خواننده احساس میکند آنجا در کنار "گلبرگ" ایستاده و مشغول تماشا است.

شما هم خاطرات و شرح مسافرت‌های خود را بنویسید و برای مجله مهر بفرستید و به گروه همکاران این مجله که تنها نشریه مخصوص نوجوانان ایرانی است بپیوندید.

اما برای نوشتن خاطرات و یا شرح یک مسافرت لازم نیست که به آمریکا و اروپا برویم همه شما می‌توانید با نوشتن و یادداشت کردن وقایع روزانه خود یا شرح مسافرت کوتاهی که در طول تعطیلات برایتان پیش آمده، استعداد خود را در نویسندگی و بخصوص در روزنامه نگاری بیازمائید و برای این کار کافی است اگر در مدت تعطیلات همراه با خانواده خود به یکی از شهرهای کشورمان مسافرت می‌کنید، علاوه بر استراحت و تفریح به تماشای آثار دیدنی شهری که در آن می‌همان هستید بروید و ضمن تماشا، یک دفترچه یادداشت و در صورت امکان یک دوربین عکاسی هم همراه ببرید و درباره هر چیزی که برایتان تازگی داشت تحقیق کنید و مطالب تازه را بنویسید و اگر عکس‌هایی هم تهیه کرده‌اید، در کنار نوشته‌های خود بچسبانید و بدین ترتیب علاوه بر اینکه یک سفرنامه جالب از مسافرت‌های خود خواهید داشت، خاطرات این سفرها را نیز هرگز از یاد نخواهید برد، بخصوص که مطالعه این سفرنامه‌ها در سالهای بعد زنده کننده خاطرات زیبا و دلنشین شما خواهد بود.

خوشبختانه در کشور ما بعلاوه دارا بودن شرایط خاص فرهنگی و تاریخی، آثار و دیدنی‌های بسیار از قبیل بناهای تاریخی و باستانی، موزه، مساجد و تکایا و زیارتگاه، بازار، کاروانسرا، مدارس قدیمی، پارک، و نیز باغات کشاورزی یا کارخانجات صنعتی وجود دارد که تماشا و بازدید هر یک میتواند در ایام عید برای همگی شما سرگرم کننده و آموزنده باشد.

منتظر دریافت خاطرات ایام نوروز شما و اظهار نظرهایتان درباره محیط‌های تازمائی که با آن آشنا می‌شوید، هستیم و همکاریتان را با مجله گرامی خواهیم شمرد.

بتواند فکر کند ناخود آگاه در اتاقها و تالارهای آنها راه می‌رود. نیویورک دو موزه معروف دارد بناهای "هنر جدید" و "متروپولیتن". موزه هنر جدید در خیابان باریک و کوتاهی قرار دارد که ساختمان آن ۳ طبقه است. اتاقهای آن پر از تابلوهای نقاشی و مجسمه است. در حیاط این موزه هم باغی کوچک قرار دارد که در گوشه و کنارش مجسمه‌هایی از مشاهیر قرار داده‌اند. آشنائی با این موزه برای من آشنائی با "پیکاسو" و هنرمندانی نظیر او بود. در موزه متروپولیتن که یکی از عظیم‌ترین موزه‌های جهان است بخش هنر ایران یکی از جالب‌ترین قسمت‌هاست. قسمت عمده هنر اسلامی را هم هنر ایرانی تشکیل میدهد که شامل، کاشی‌ها و صنایع دستی ایران است.

رادیوسیتی یکی دیگر از مراکز دیدنی نیویورک است که میتواند حدود ۴ ساعت شما را سرگرم کند. در آنجا با رقص، آواز، فیلم و موسیقی چنان سرگرم میشوید که گذشت زمان را احساس نمی‌کنید و تأثیرهای نیویورک هم در خیابان "برادوی" قرار دارد که از جاهای دیدنی نیویورک است. آشناسدن با خیابان "۱۱۰" یا "محله هارلم" کار مشکلی بود، چون هر لحظه احتمال کشته شدن، ربوده شدن و یا روبرو شدن با خطرات متعدد وجود داشت.

بعد از نیویورک برای دیدن آبشار نیاگارا رفتیم. وصف آبشار نیاگارا را، حتماً شما هم تابحال، زیاد شنیده‌اید، بعضی‌ها آنرا یکی از عجایب جهان میدانند. مسیر حرکت آب در آبشار آنقدر جالب است که هر بیننده‌ای را حیران می‌کند. در قسمتی از آبشار جریان آب را از چپ راست می‌بینید در حالیکه مسیر آب از سمت چپ به وسط میدان می‌آید و در این میدان می‌چرخد و دوباره به مسیر قبلی باز میگردد. یعنی در یک مسیر آب از دو طرف جریان دارد، که بی شباهت به یک خیابان دو طرفه نیست. در قسمتهائی هم آب به آسمان می‌پرد. بطور کلی آبشار نیاگارا واقعاً جالب و دیدنی است. دومین شهری که از آن دیدن کردم "واشنگتن" پایتخت آمریکا است. بهترین خاطره‌ای که از این شهر دارم درخت‌های سربفلک کشیده و سرسبزی و طراوت آنجاست. در نزدیکی کاخ دادگستری چند موزه قرار گرفته و از

بالای آن بخوبی میتوان بنای یادبود شهر یا "موریا" MEMORIAL را دید. داخل موزه‌های نزدیک کاخ دادگستری، پرست از مجسمه‌های دانشمندان، روسای جمهوری، قاضی‌ها، نقاش‌ها، و غیره که آنجا را چند برابر دیدنی‌تر میکند. بزرگترین موزه واشنگتن، "گالری هنر ملی" است. این موزه شامل چند سالن مختلف از تابلوهای نقاشان معروف است. شاید نام "آرلینگتون" را شنیده باشید. آرلینگتون آرامگاه کندی‌هاست، و کمی دورتر از این محل قبر سرباز گنام قرار گرفته که گارد همیشه از آن مراقبت می‌کند و هر چند ساعت یک بار هم تعویض می‌شوند. در میان چمنها قبر سربازان، پرستاران و سایر خدمتگزارانی است که در راه ملت خود شهید شده‌اند. "واشنگتن موریا" هم، مظهر این شهیدان است. بعد از واشنگتن، ما به ایالت کالیفرنیا بقیه در صفحه ۶۰

باشید. آرلینگتون آرامگاه کندی‌هاست، و کمی دورتر از این محل قبر سرباز گنام قرار گرفته که گارد همیشه از آن مراقبت می‌کند و هر چند ساعت یک بار هم تعویض می‌شوند. در میان چمنها قبر سربازان، پرستاران و سایر خدمتگزارانی است که در راه ملت خود شهید شده‌اند. "واشنگتن موریا" هم، مظهر این شهیدان است. بعد از واشنگتن، ما به ایالت کالیفرنیا

فیلم «جنگ ستارگان» حماسه‌ای از آینده است - يك «بر باد رفته» عصر فضا

این فیلم بخاطر کودکان و نوجوانان و برای آنها ساخته شده است .

جنگ ستارگان

رساندن نقشه‌ها به سرفرماندهی شورشیان آغاز می‌کنند ولی آیا موفق به اینکار میشوند؟ یا فرصت دارند شاهزاده خانم "لیا" را نجات دهند؟...

* * *
آنچه در بالا گفته شد، آغازگر داستان فیلمی است که پر فروش‌ترین و بهترین فیلم سال ۱۹۷۷ شناخته شد.
فیلم جنگ ستارگان "آمیزه‌ای است از فیلم‌های نظیر "فلاش گوردون"، "جادوگر شهر زمره" و فیلم‌های پرماجرای سال‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ "ارول - فلین" که در فضایی پر از هیجان و ماجرا خلق شده است. این فیلم "پیام" ندارد، در آن از سکس و خشونت خبری نیست. فیلم برای کودکان و نوجوانان ساخته شده است (اگرچه بزرگترها خیلی از آن استقبال کرده‌اند).

"جرج - لوکاس" کارگردان و سناریست فیلم میگوید:
- این فیلم مجموعه‌ای از خاطرات و تخیلات ۱۲ سالگی من است. آنموقع از این داستانها بصورت کتاب و کارتون زیاد بود و ما بچه‌ها خیلی از آنها لذت میبردیم. داستان فیلم خیلی ساده است. مبارزه خوبی‌ها بر ضد بدیها. فقط همین. این فیلم صرفاً برای سرگرم کردن بچه‌ها (وبزرگترها) ساخته شده است. "بن - بوا" سر دبیر مجله "تالوگ" که معتبرترین مجله داستانهای علمی - تخیلی است درباره این فیلم گفته:
- "فیلم جنگ ستارگان حماسه‌ای از

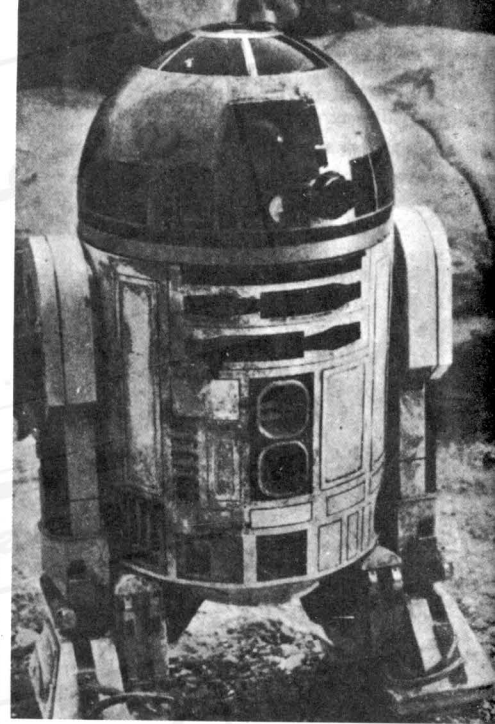
داستان در زمانی بسیار دور اتفاق میافتد. "لیا" شاهزاده خانم زیبا که رهبر شورشیان علیه امپراطوری خبیث کهکشان است، بدست عوامل امپراطوری اسیر شده و در مرکز فرماندهی آنها که "ستاره مرگ" نام دارد و قادر است هر سیاره‌ای را با یک شلیک اشعه نابود کند، تحت بازپرسی است. دو تن از خبیث‌ترین و منفورترین موجودات کهکشان به نامهای "دارث - ویدر" و "ماف - تارکین" سعی دارند با شکنجه دادن شاهزاده خانم بفهمند که نقشه‌های مخفیانه "ستاره مرگ" را کجا پنهان کرده است، زیرا اگر این نقشه‌های کامپیوتری بدست شورشیان بیافتد، سقوط امپراطوری کهکشان و آزاد شدن مردم حتمی خواهد بود.

ولی نقشه‌های پدش شاهزاده خانم "لیا" نیست چون او آنها را در حافظه یک آدمک ماشینی کوچک بنام "آرتو - دتو" ضبط کرده و به سیاره "تاتوین" فرستاده، به این امید که بدست یک ژنرال شورشی برسد. "آرتو - دتو" و یک آدمک دیگر بنام "تری - پیو" به سیاره "تاتوین" میرسند و کشاورز جوانی بنام "لوک - اسکای واکر" آنها را پیدا میکند. پدر "لوک" هم از کسانی بوده که علیه امپراطوری جنگیده و ناجوانمردانه بدست "دارث ویدر" کشته شده ولی "لوک" از این موضوع بی‌اطلاع است. کشاورز جوان و دو آدمک توسط عوامل امپراطوری در این سیاره که آدم‌هایش شنی هستند، مورد حمله قرار میگیرند و توسط یک تارک دنیای سالخورده نجات میابند. از خوش شانس‌ی این تارک دنیا کسی نیست بجز ژنرال "اوبی - وان - کنوبی" یا همان رهبر شورشیان که قرار است نقشه‌ها باو تحویل داده شود.
این چهار نفر بلافاصله سفر خود را برای

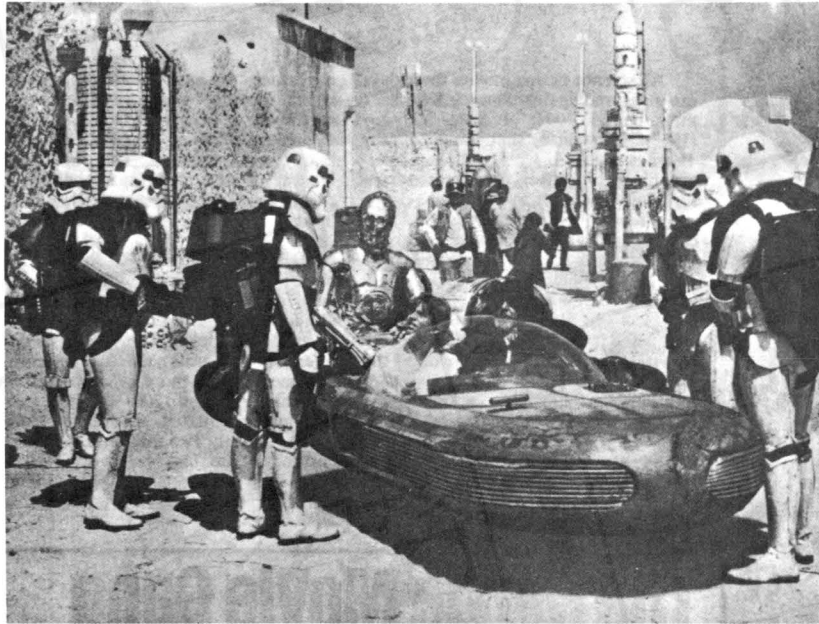
"جوابا" هیولای ۲/۵ متری و کاپیتان سولو هنگام نگرهانی



« جرج لوکاس » ، کارگردان این فیلم به همراه سه کارگردان دیگر یعنی « فرانسیس - فورد - کاپولا » کارگردان فیلم پدر خوانده « مارتین اسکورسیس » کارگردان فیلم « راننده تاکسی » و « استیون اشپیل برگ » کارگردان فیلم « آرواره ها » گروه چهار نفره ای را تشکیل داده اند که به اعتقاد بسیاری از کارشناسان ، امروز و فردای سینما را در دست دارند .



آرتو - دتو " نگهدارنده نقشه ها



" تری پیو ، لوک و ژنرال از خط حفاظتی عوامل امپراطوری میگذرند .

آینده است . یک " بر باد رفته " ، " عصر فضا " .

طی اولین نمایش این فیلم کودکان و نوجوانان بارها بادیدن صحنه های فضائی بی اختیار ابراز احساسات کردند و در پایان تمام تماشاگران چند دقیقه برای تمام کسانی که در ساختن فیلم شرکت داشتند کف زدند . " جرج - لوکاس " در این باره گفت :

" - آنها مردم عادی بودند ، یعنی اکثریت مردم . کسانی که باید بیش از همه به آنها توجه شود . "

وقتی " جرج - لوکاس " در سال ۱۹۷۳ خلاصه فیلمنامه " جنگ ستارگان " را بعنوان سومین اثرش به شرکت یونیورسال برد ، هیچکس با نظر موافق به او و کارش نگاه نکرد . حتی بسیاری از دوستان فیلمسازش با توصیه کردند که دنبال شیوه قبلی اش را بگیرد و فیلمهایی نظیر " دیوار نیشته امریکائی " که عمیق و پیام دار و سمبولیک بود بسازد . بنظر آنها :

" - ساختن فیلمی که فقط جنبه سرگرم کنندگی داشته باشد ، این روزها کار درستی نیست . "

لوکاس به حرف آنها گوش نداد . فیلمنامه را برداشت و به شرکت " فوکس قرن بیستم " رفت آنها " فلا " در این زمینه کار کرده و فیلمهایی نظیر " سیاره وحشی ها " و ... را ساخته بودند . فیلمنامه تصویب شد و لوکاس به تکمیل آن پرداخت . دو سال بعد داستان برای فیلم برداری آماده بود . لوکاس در این باره گفت :

" - این فیلم بیشتر از آنکه به " راز



" الک - گینسی " در نقش ژنرال " اوبی - وان - کنوی

کیهان " نزدیک باشد به داستانهای " برادر گریم " شباهت دارد . داستانی پرافتخار و ماجرا ، یعنی از همان نوعی که بچه های نسل من در اختیار داشتند . این فیلم برای نوجوانان این نسل که فقط " مرد شش میلیون دلاری " و " کوچاک " محور تخیلاتشان را تشکیل میدهند ، لازم بود .

* * * و باین ترتیب کار آغاز شد . در ابتدا " لوکاس " قصد داشت داستان را در یک سیاره پوشیده از جنگل پیاده کند و تهیه کننده فیلم " گاری - کورتز " برای پیدا کردن محل مناسب به فیلیپین رفت . ولی فکرهاها کار و اقامت در جنگل های مرطوب و بیماری خیز ، لوکاس را ناراحت میکرد ، بنابراین مداد پاکن را برداشت و " تا تواین " را به صحرا تبدیل کرد . " کورتز " دوباره به دور دنیا راه افتاد و این بار کشور تونس انتخاب شد .

قسمت اعظم تجهیزات و نیمی از

بقیه در صفحه ۵۱

رویدادهای سال سیاسی ۲۵۳۶



* مردم اسپانیا بعد از بیش از نیم قرن، برای اولین بار پای صندوق‌های رای رفتند و به "رودلفو - سوارز" و دموکراسی رای دادند.



* امضای معاهده واگذاری "آبرامپانا" کارتیرا در مقابل سنا و مردم آمریکا قرارداد.

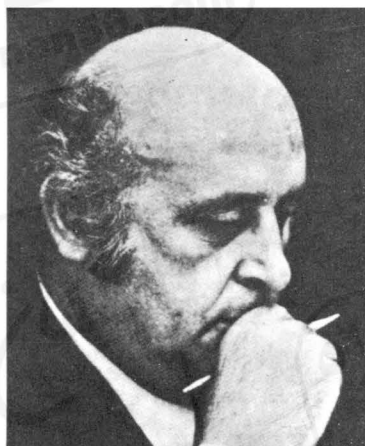
* ملکه الیزابت دوم بیست و پنجمین سالگرد سلطنت خود را جشن گرفت.



* "تا که تو - فوکودا" نخست‌وزیر ژاپن بسختی توانست از سدا انتخابات پارلمانی بگذرد.



✱ سادات سفر جنجالی خود را به اسرائیل انجام داد و در پارلمان این کشور سخنرانی کرد ولی نقش یکی از کراواتهایش نزدیک بود به جنجال دیگری منجر شود.



✱ یکماه قبل از انتخابات ترکیه، در تظاهرات خونین میدان "تاکسیم" در استانبول ۳۴ نفر کشته و ۲۰۰ نفر زخمی شدند. "بولند - اجویت" در انتخابات پیروز شد ولی دولت او بدنبال رای عدم اعتماد پارلمان ترکیه، سقوط کرد و "سلیمان - دمیرل" رهبری دولت را در دست گرفت ولی دولت او هم در دیماه با رای عدم اعتماد پارلمان مواجه شد و بار دیگر "اجویت" مامور تشکیل کابینه شد.

✱ حکومت ذوالفقار علی بوتو نخست وزیر پاکستان با یک کودتای بدون خونریزی بدست ژنرال ضیاء الرحمن سقوط کرد و بوتو زندانی شد. ژنرال ضیاء الرحمن اعلام کرد که در آبان انتخابات را برگزار خواهد کرد ولی بعد آنرا تا روشن شدن نتیجه محاکمه بوتو به تعویق انداخت.

✱ با تغییر جهت حمایت دولتهای بزرگ، جنگ در شاخ افریقا چهره متفاوتی یافت.



✱ اسقف "ایلاریون - کاپوچی" که در سال ۱۹۷۴ به اتهام همکاری با چریکهای فلسطینی به ۱۲ سال زندان محکوم شده بود، با وساطت پاپ از زندان آزاد و به رم فرستاده شد.



ورزش...

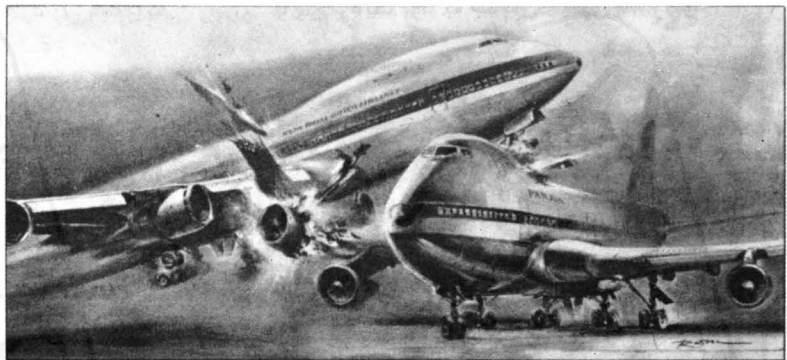


* پله برای همیشه فوتبال را کنار گذاشت.

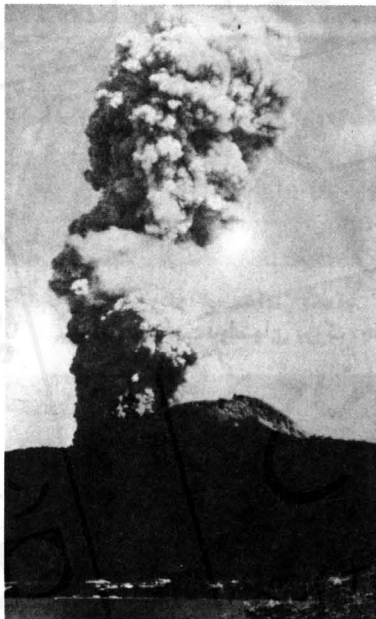
حوادث...



* طوفان ساحل شرقی هند
نوردید و صدها هزار تن را بی خان



* صدها تن در برخورد دو جمبوجت متعلق به شرکتهای "پان آمریکن" و "ک-ال-ام" روی باند فرودگاه "تنه-ریف" در جزایر فناوری جان خود را از دست دادند.

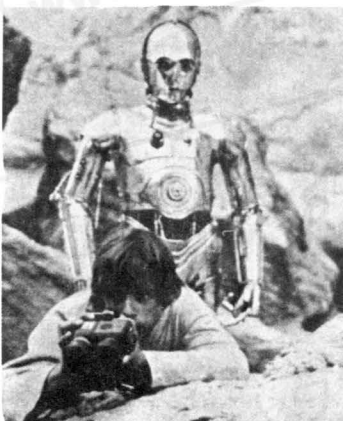


* آتشفشان کوه "اوسو" در ژاپن
بخش مهمی از زمینهای بسیار حاصلخیز
این سرزمین را برای همیشه نابود کرد.



* زلزله رومانی جنوب این کشور و قسمتی
از بخارست را در هم کوبید و فقط در
پایتخت ۱۰۰۰ کشته بجا گذاشت.

سینما...



* سینما با ساختن فیلمهای نظیر سوپر من "، " جنگ ستارگان و " دراکولا بار دیگر به جهان تخیلات و فانتزیهای سرگرم کننده بازگشت.



* اسکار بهترین فیلم سال به " سیلوستر - استالون " و فیلم " راکی " تعلق گرفت و (" فی - داناوی " و " پیتر - فینچ " فقید بخاطر بازی در فیلم " شبکه " بهترین هنرپیشه زن و مرد سال شناخته شدند.



* ویمبلدون با سر و صدای زیاد صدمین سال پیدایش خود را جشن گرفت. ستاره مسابقات امسال " تریسی - آستین " ۱۴ ساله بود.



* کوهنوردان کوهی به قله اورست رسیدند.

شعله‌های جاوید

.... شب خالی از زندگی و عشق بود.
برای امیر "سنباد" نیزه‌دار ابومسلم خراسانی این شب خالی از زندگی بود و پر از غم زیرا که خبرهای شومی شنیده بود، خبر این بود:

— سالار خراسان ابومسلم را کشته‌اند.
پائین دره کلاته همه‌مردان خراسانی با خاموشی و ابهام شب فرو خفت، تنها صدای شیهه‌آسی که سم بر زمین میکوبید یا ناله شتری شنیده میشد.
امیر "سنباد" درون خیمه خود کنار شمع که میگریست نشسته بود، ناگهان زیر لب غرید:
— سالار را کشتند؟ ... کشتند؟ چه کس به من جواب میدهد؟

کنیز خزری او که دو شب بیشتر نبود که او را خریده بود، برایش عود میزد و آواز میخواند سر شمع را چید تا بهتر بسوزد و برای این که خشم "سنباد" را کم کند از کوزه شراب سرخ "مرو" به جام او ریخت و در برابر او زانو زد و آهسته گفت:
— شاید ... شاید او را کشته باشند، زندگی در یک نقطه مثل این شمع خاموش میشود.

سنباد چنگ در موهای او انداخت و شراب را به صورتش ریخت، مثل اینکه "دیما" گناه بزرگی را مرتکب شده بود.
"دیما" دانست که گناه کرده‌است، کمی به خودش پیچید، او این حرف را برای فرو خواباندن خشم سنباد زد و گرنه در دلش احساسی نسبت به عقاب خراسان نداشت، او عادت کرده بود که هر زمان بفروشدش، حتی در یک شب دو بار فروخته شده بود.

دیما مثل آهوی سرگردانی نگاه میکرد سنباد گفت:
— دیما زندگی به چه می‌ارزد بعد از یک دوست زندگی به چه می‌ارزد.

چشمهای دیما برقی زد و ادامه داد:
— به چه می‌ارزد آقای من، بعد از ویران شدن آشیانه‌ها، بعد از رفتن همه دوستان، این زندگی به چه می‌ارزد؟ شاید فقط به یک عشق؟

سنباد دانست که کنیز به زندگی خودش کنایه می‌زند، لبخند تلخی زد و جام پیش داشت و شرابی دیگر گرفت و پیش از آنکه بنوشد گفت:

— خراسان مانند آهن گداخته است تا زیان دارند غروب آفتاب اقبالشان را تماشا میکنند. آن وقت شراب را نوشید و

با خستگی و کمر خسته به گوشه‌ای روی پوستینی افتاد و به خواب رفت. چند دقیقه بعد "دیما" شمع را خاموش کرد زیرا سپیده می‌دمید، به تماشای سپیده صبح پرداخت، به تماشای آسمانی که گاهی در غبار فیروزه‌ای فرو میرفت و گاهی رنگ کشتزارهای رسیده زرد و سرخ وطن او را میگرفت و همین که صبح درخشید "دیما" آینه مفرغی را برداشت و به شانه زدن موهای سیاهش پرداخت، یک خرم‌موی سیاه داشت، خواب‌توی چشمان قهوه‌ای او موج میزد، "دیما" خودش را آراست. پرواز یک دسته‌پرنده خاموشی صبح را بهم ریخت و "دیما" جلوی خیمه ایستاد و دستپایش را که مثل دو شاخه نقره‌ای بود از هم گشود و فریاد زد:

— هی، پرنده‌های آزاد، به شهر من بروید، به سرزمین سبز و خرم من به وطن من پرواز کنید و به دخترهای "خزری" بگوئید، مردی مرا خریده است که چون آفتاب‌مغرو و سوزنده است.

مردان سپاهی تک‌تک بیدار میشدند "دره کلاته" زندگی و همه‌مرد خود را از سر میگرفت، دیما به جنب و جوش آنها خیره شد و بی‌اراده، آوازش را سر داد:

همه برای وطن می‌جنگند
اما وطن کجاست؟
"جز خاطره‌ای از آن باقی نیست.

"ای سرزمین‌های سبز ...
ای ابرهائی که روی کشتزارها گریه میکنند.
"کاش یک کبوتر به سوی من بیاید

"و برای من پیام وطن بیاورد.
امیر سنباد از این آواز غم‌آلود از خواب پرید.
دیما مثل گناهکاری خاموش شد، فکر میکرد آوازش باعث بیداری امیر شده است، سنباد به در خیره شد و گفت:

— نه، دیما، بخوان اشک تو و آواز تو غمهای دل مرا میکشد.
صورت "دیما" از شنیدن این سخن شادی کم‌رنگی یافت، ناگهان چشم سنباد از روزنه خیمه به آسمان افتاد کبوتری در فضا چرخ می‌خورد، کبوتر قاصد بود، دلش لرزید، از پائین دره صدائی شبیه به وزش باد که در جنگلهای دور بوزد شنیده میشد، کبوتر قاصد است ... کبوتر قاصد است.

کبوتر چرخ می‌زد و روی زمین آسبی که در کناری بودنشست. خود سنباد پیش رفت، کبوتر را گرفت و نامه را از پایش باز کرد.



— انتقام ... انتقام.

خون در سرها میجوشید و از چشمها بیرون میزد امیر
 سنباد دست خود را بعلامت آرامش بلند کرد و گفت:
 این تازیان که در شهرهای شما نشسته اند سخت در اشتباهند،
 خراسان مانند آهن گداخته است، پیش از آنکه بهره‌مندشان
 سازد دست از آن برخوانند داشت، شمشیرهایتان را صیقل
 دهید، من به نیشابور میروم و باز میگردم.
 "دیما" بر در خیمه ایستاده بود و از گوشه نقاب به
 سنباد که از سواران جدا شده و دور میشد مینگریست.
 سنباد تنها و خشمگین تمام روز راز را پیمود و در پرتو شفق
 شامگاه وارد دروازه "کهن‌دژ" شد، او آخرین سواری بود که
 از کوچه‌های نیشابور میگذشت، نگاه کنجکاو مردم به دنبالش
 بود، او سعی میکرد، هنگام عبور از کوچه‌ها شناخته نشود،
 نیمی از صورتش را پوشانده بود و وقتی از کوچه‌های تنگ و
 بقیه در صفحه ۶۶

و روی پاره کاغذ خواند:

"خاکبر سر خراسان شد، صحرا گردان شوم، امیر خراسان
 را ناجوانمردانه کشتند."
 سنباد از هیجان و اندوه یک بارچه آتش شد، در چشمهایش
 شعله‌ای درخشید آنچنانکه اشک او در فروزندگی آن بخار شد،
 نگاهی به اطرافش انداخت و شمشیرش را با یک حرکت به دو
 نیمه کرده و با سرعت از دره سرازیر شد و به میان سپاه رفت،
 همه مردان پیرامونش حلقه زدند و صدای او مانند رعدی باغریو
 تندى طنین انداخت:
 — مردان خراسان ... عاقبت سالار شما را کشتند.
 همه‌هم پیچید:
 — چه کسی میگوید:
 — هم اکنون کبوتر قاصد از شهر "واسط" عراق این خبر
 را آورده است.
 همه‌های بپا خاست:

آشنائی با رشته‌های تحصیلی و مراکز دانشگاهی

باشند که رشته مورد تقاضای آنها در آن محل وجود نداشته باشد.

دانشگاه جندی شاپور گذشته از دوره روزانه، برای کلاس‌های شبانه نیز از دی ماه سال گذشته دانشجو میپذیرد. شرایط ثبت نام در دوره شبانه نیز ارائه مدرک قابل قبولی است که اقامت داوطلب را در استان خوزستان ثابت کند.

پذیرش دانشجو در دانشگاه جندی شاپور طی ۷ سال گذشته به بیش از ۵ برابر افزایش یافته است، در این مدت کادر آموزشی این دانشگاه نیز به ۸ برابر رسیده است.

دانشگاه جندی شاپور هفت سال پیش تنها ۷۰۰۰ دانشجو داشت که این رقم در سال تحصیلی جاری به ۴ هزار نفر رسیده است. همچنین کادر آموزشی آن از ۵۴ به ۴۵۰ استاد افزایش یافته است.

امکانات رفاهی

در زمینه رفاهی دانشجویان نیز، دانشگاه جندی شاپور تسهیلاتی فراهم آورده است. دانشجویان این دانشگاه گذشته از آنکه "بیمه تصادف" میباشند در تمام دوران تحصیل خود میتوانند از مراکز درمانی دانشگاه به رایگان استفاده کنند.

این دانشگاه در کنار برنامه‌های رفاهی، امر تغذیه دانشجویان را نیز مورد توجه قرار داده است بطوریکه غیر از سلف - سرویس‌های دانشجویان گذشته ها که هر یک جداگانه تغذیه دانشجویان را بعهده دارند سلف - سرویس‌بزرگی نیز در شهر دانشگاهی برای استفاده کلیه دانشجویان تاسیس شده که هر روز پذیرای دو هزار دانشجویست و در آینده قدرت پذیرش ۶ هزار دانشجو را برای صرف صبحانه ناهار و شام ارزان قیمت خواهد داشت.

دانشگاه جندی شاپور، براساس آمار، بالاترین درصد دانشجوی دختر را در سطح کشور داراست.

افزایش دانشجویان دختر نسبت به پسر در این دانشگاه، شاید باین علت است که کلیه دانشجویان دختر میتوانند از خوابگاه‌های دانشگاه استفاده کنند. دانشگاه جندی شاپور، برای دانشجویان پسر خوابگاه ندارد.

دانشکده علوم

دانشکده علوم که وظیفه مهم و اساسی تدریس علوم پایه دانشگاه جندی شاپور

دانشگاه جندی شاپور در مقایسه با دانشگاههای دیگر بالاترین درصد دانشجوی دختر را داراست.

بیش از ۴ هزار دانشجو در
در سطح لیسانس، فوق -
لیسانس و دکترا در دانشگاه
جندی شاپور تحصیل میکنند

رشته زمین شناسی، آمار، کامپیوتر
ریاضی و زیست شناسی در دانشکده
علوم دانشگاه جندی شاپور تدریس
میشود.

شمر، برای احیای دوباره آن آغاز شد.
شرایط پذیرش دانشجو

دانشگاه جندی شاپور که پذیرش دانشجو با توجه به نیازهای منطقه را در سرلوحه فعالیتهای خود قرار داده است، هر سال نیمی از دانشجویان خود را از میان داوطلبانی میپذیرد که محل اخذ دیپلم متوسطه آنها یکی از استانهای خوزستان و لرستان باشد.

۳۰ درصد ظرفیت رشته‌های این دانشگاه نیز به داوطلبانی اختصاص دارد که دیپلم خود را از استانها یا فرمانداری‌هایی گرفته

دانشگاه " جندی شاپور " را در حقیقت باید وارث پرارزش دوره‌های تاریخ علم و دانش ایران و حتی جهان قدیم بشمار آورد. وارث دانشگاهی که ۱۷۰۰ سال قبل دانش آموختگان آن در پیشبرد نهضت اسلامی و علوم و فنون آن روزگار پیشقدم شدند.

این دانشگاه که ۲۰ سال پیش ویس از قرن‌ها فراموشی پی‌ریزی شد و گرد و غبار از چهره باستانی این مرکز علمی و فرهنگی قدیم زدود، همواره با آهنگ سریع بسوی تکامل و توسعه پیش رفته و امروز بصورت یکی از بزرگترین و متحول‌ترین واحدهای آموزش عالی ایران در آمده است بگونه‌ای که در دانشکده‌ها و رشته‌های گوناگون آن بیش از ۴ هزار دانشجو، اکنون در ۴۷ رشته تحصیلی به فراگیری علم و دانش در سطح لیسانس، فوق لیسانس، دکترا و تخصص پزشکی، اشتغال دارند.

جندی شاپور در روزگار قدیم

همچنانکه اشاره شد دانشگاه جندی شاپور، در اهواز، وارث جوان و نواخته دانشگاه و مرکز علمی زمان ساسانیان است که بنام "گندیشاپور" یا " جندی شاپور " خوانده میشد.

به گواه تاریخ، رونق دانشگاه جندی شاپور در زمان خسرو انوشیروان بعد کمال رسید و از اقصی نقاط جهان اساتید طب و فلسفه و ریاضی و دیگر علوم آن روزگار، برای تدریس باین دانشگاه دعوت شدند و پس از گذشت سالیانی چند ایرانیان خود استادی دانشگاه را بعهده گرفتند. بیمارستان بزرگ شهر نیز مرکز معالجات و تحقیقات این مرکز علمی بود و به یقین از روی شواهد تاریخی میتوان ادعا کرد که نخستین کنگره پزشکی جهان، در بیمارستان جندی شاپور این شهر باستانی برپا شده است و سالهای متمادی مصوبات این کنگره مورد بهره‌برداری دانشمندان سراسر دنیا بوده است.

دانشگاه جندی شاپور پس از دوره ساسانیان نیز مرکزیت علمی خود را حفظ کرد و خلفای اسلام طبیب مخصوص خویش را از فارغ التحصیلان این دانشگاه انتخاب میکردند. اما بتدریج با رونق گرفتن مراکز علمی دیگر مرکزیت علمی جندی شاپور به نقاط دیگر جهان انتقال یافت و شکوه و جلال آن رو به کاهش گذاشت تا آنکه در عصر خجسته پهلوی، تلاش‌هایی بر

جندی شاپور با ۴۷ رشته تحصیلی

صنایع غذایی، آبیاری، دامپروری، دامپزشکی
فعالیت دارد.

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه جندی شاپور، در حال حاضر دارای
رشته‌های زبان و ادبیات فارسی، زبان و
ادبیات انگلیسی، زبان فرانسه، دبیری
زبان و ادبیات فارسی و انگلیسی، اقتصاد
حسابداری، امور اداری و مدیریت است.
این دانشکده که در ساختمان مرکزی
دانشگاه قرار گرفته، کتابخانه، آمفی تاتر
و سلف سرویس مستقل و مجهزی را نیز در
بر دارد.

دانشکده علوم تربیتی

این دانشکده دارای رشته‌های تعلیم
و تربیت، روانشناسی و مشاوره و راهنمایی
است که از سال آینده رشته سمعی و بصری
نیز در آن تاسیس خواهد شد.
دانشگاه جندی شاپور گذشته از ۵
دانشکده‌ای که اشاره شد، تاسیس چند
دانشکده دیگر را نیز در برنامه‌های خود
گنجانده است که از آن جمله دانشکده
راه و ساختمان، دانشکده تکنولوژی صنایع
و دانشکده دامپزشکی را میتوان نام برد.
این دانشگاه در سال تحصیلی جاری
برای نخستین بار گروهی دانشجویان نیز
برای دانشکده تربیت بدنی پذیرفت که
در سالهای آینده با پایان گرفتن عملیات
ساختمانی آن، داوطلبان بیشتری را برای
تحصیل در این رشته تازه خواهد پذیرفت.

شاخه خلیج فارس

دانشگاه جندی شاپور برای گسترش
فعالیت‌های خود تلاش وسیعی را آغاز کرده
است. براساس طرحی سه ساله‌ای که بتصویب
رسیده است، شاخه خلیج فارس این
دانشگاه با ۵ دانشکده به فعالیت خود ادامه
خواهد داد. یکی از این دانشکده‌ها،
دانشکده علوم اجتماعی است که اکنون
با ۲۰۰ دانشجو در خرمشهر آغاز به کار
کرده است و هر سال بر تعداد دانشجویان
آن افزوده خواهد شد.
دانشکده علوم دریایی نیز در خرمشهر
از سال تحصیلی آینده، با پذیرش دانشجو
کار خود را رسماً آغاز خواهد کرد. دپارته
شاخه خلیج فارس دانشگاه جندی شاپور
وی خصوصاً در مورد دانشکده علوم دریایی -
که رشته‌ای نوپاست - در شماره‌های آینده
به تفصیل گفتگو خواهیم کرد.



و بافت شناسی - بهداشت - بیهوشی -
جراحی - اعصاب و روان - داخلی -
فیزیولوژی و آناتومی.
علاوه بر این گروهها دانشکده پزشکی
همچنین دارای آزمایشگاه‌های آناتومی،
جنین شناسی، آسیب شناسی، ژنتیک،
انگل شناسی، میکرب شناسی، فیزیک،
بیوشیمی و همچنین سالن‌های تشریح و
کتابخانه است که مورد استفاده دانشجویان
و استادان قرار میگیرد.

دانشکده کشاورزی

با تاسیس دانشکده کشاورزی در سال
۲۵۱۴ نخستین گام برای ایجاد دانشگاه
در خوزستان برداشته شد.
این دانشکده اکنون در ساختمانی نو
بنیاد، با ۱۱ هزار مترمربع زیر بنا، شامل
آزمایشگاه‌های مجهز، کتابخانه، آمفی تاتر،
سالن غذاخوری و قسمتهای مختلف اداری
و آموزشی است. محل سابق این دانشکده
نیز جهت طرحهای تحقیقاتی به یک مرکز
پژوهشی تبدیل شده است، تا ضمن آنکه
دانشجویان سه سال اول را در محل جدید
دانشکده تحصیل میکنند، از سال چهارم
نیز در این مرکز به کارهای تحقیقاتی و
تخصصی مشغول شوند.
دانشکده کشاورزی علاوه بر رشته‌های
تحصیلی خود در ۹ گروه زراعت، باغبانی،
خاکشناسی، ماشین آلات، گیاه پزشکی،

را بعهده دارد در ابتدا دارای رشته‌های
ریاضی، فیزیک، شیمی و زیست شناسی بوده
است که در حال حاضر رشته‌های زمین شناسی
و آمار و ماشین‌های کامپیوتر نیز در آن
تدریس میشود.

علاوه بر اینها، این دانشکده در رشته‌های
ریاضی، فیزیک و شیمی، زیست شناسی،
تربیت دانشجویان را برای تدریس در
دبیرستان‌ها بعهده دارد.

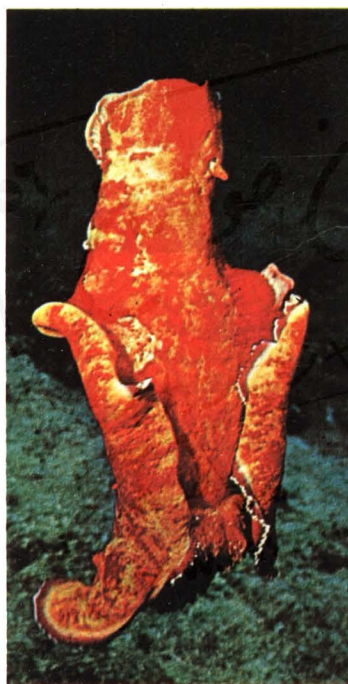
دانشکده علوم برای هر یک از رشته‌های
تحصیلی خود دارای آزمایشگاههای متعدد
و مجهزی است که برای رشته زیست شناسی
۶ آزمایشگاه، برای رشته زمین شناسی ۷
آزمایشگاه، برای رشته فیزیک ۸ آزمایشگاه
و برای رشته شیمی ۴ آزمایشگاه دارد.
این دانشکده گذشته از آزمایشگاه،
تلوویزیون مدار بسته، کامپیوتر، کتابخانه
و آمفی تاتر نیز برای دانشجویان فراهم
کرده است.

دانشکده پزشکی

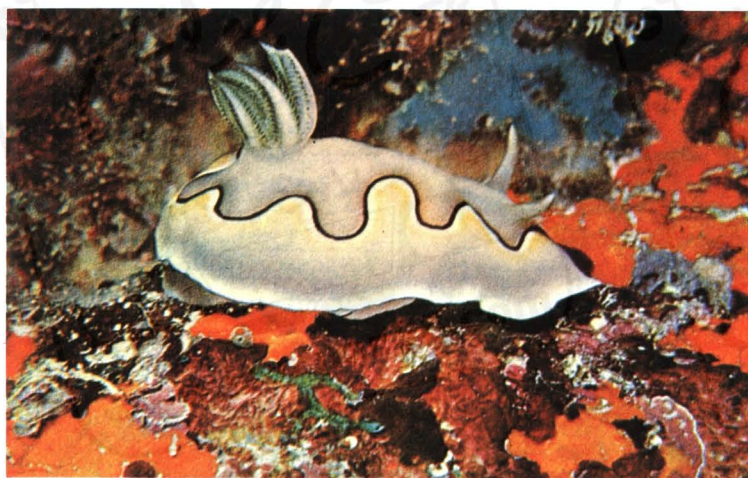
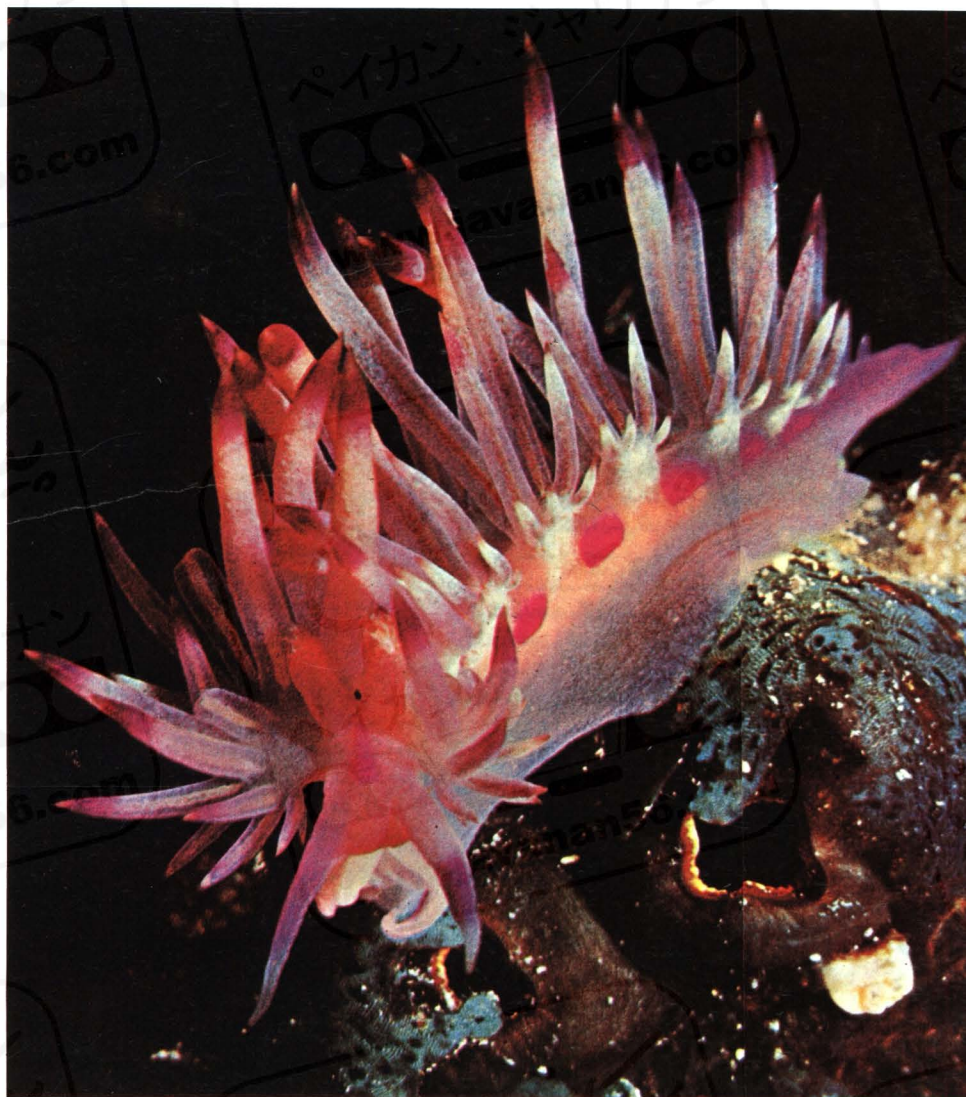
دانشکده پزشکی بیست سال پیش یعنی
در سال ۲۵۱۶ شاهنشاهی در اهواز آغاز
به کار کرد و اکنون در ۱۶ گروه تحصیلی
آموزش دانشجویان را بعهده دارد، این
رشته‌ها عبارتند از: چشم پزشکی - علوم
آزمایشگاهی - اطفال - زنان و زایمان -
رادیولوژی - میکرب و انگل شناسی - گوش
و حلق و بینی - پرستاری - آسیب شناسی

تابلوی زیبای طبیعت

در امتداد سواحل شمال شرقی استرالیا،
باغ زیر آبی زیبایی به طول ۲۰۰۰ کیلومتر
و عرض بین ۱۶ تا ۱۶۰ کیلومتر وجود
دارد که از شگفتی های طبیعت بشمار میرود.
علت بوجود آمدن این حوضچه، یک
رشته صخره مرجانی بطول ۲۰۰۰ کیلومتر
است که از کف اقیانوس تا نزدیکی سطح
آب بالا آمده است. عمق این حوضچه تا
۱۰۰ متر میرسد و زیستگاه انواع مرجانها
و بسیاری از جانوران آبی است. باتفاق
بدیدار جلوه هایی از این زیباییها میرویم.



"رقصنده اسپانیولی" به آرامی
به سطح آب میرود. این موجود خوش رنگ
۳۰ سانتیمتر طول دارد.



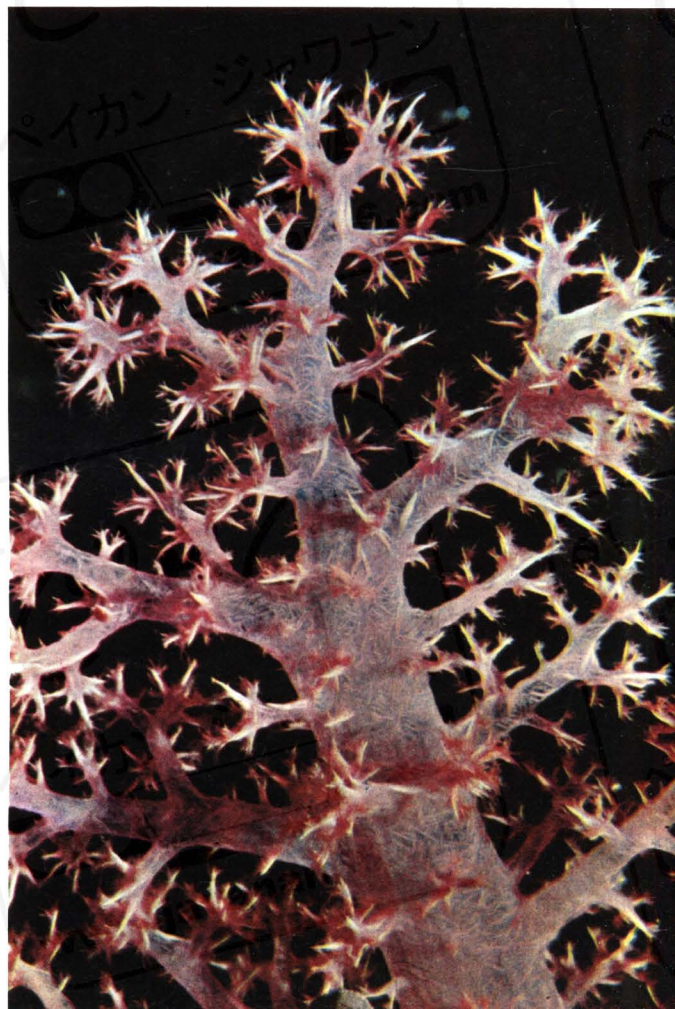
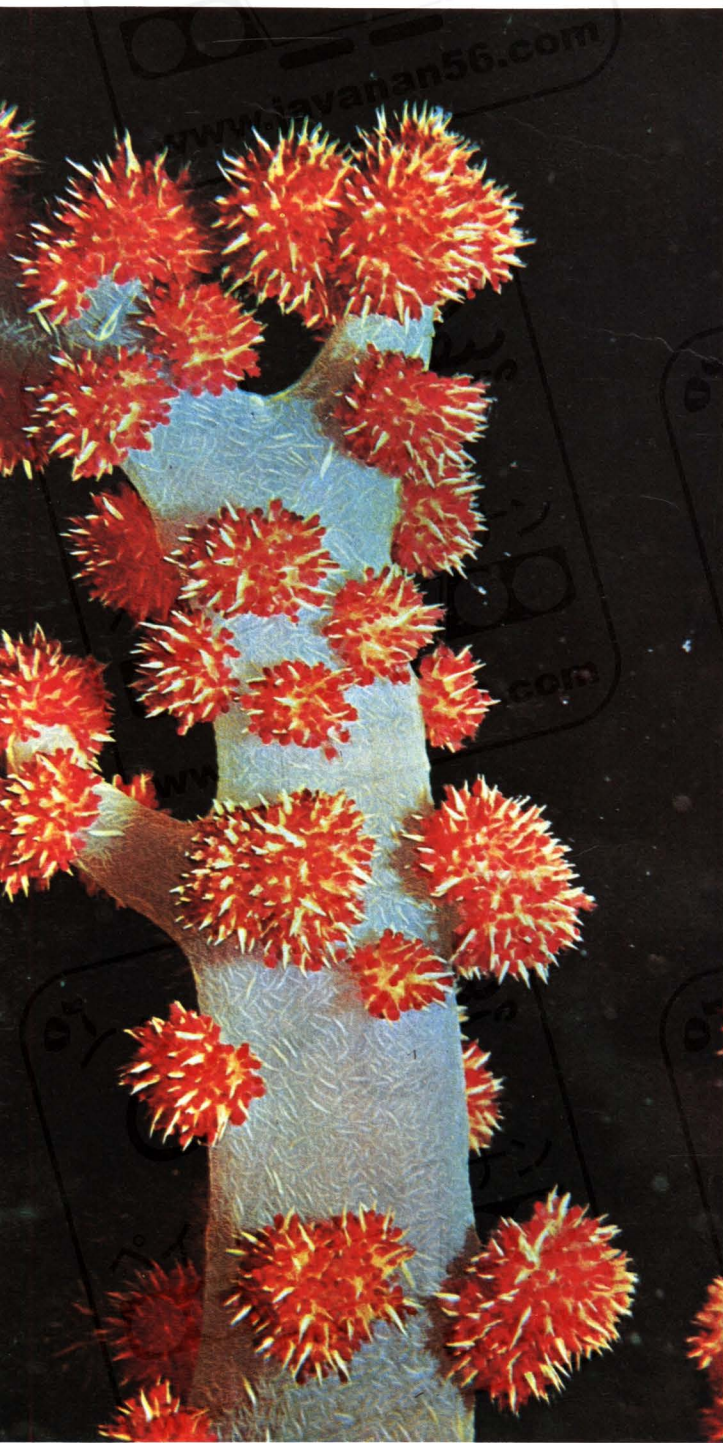
یک "برهنه آب شش" ۳ سانتیمتری با اندامهای سمی.
این موجود که بدون دفاع زاده میشود، با خوردن
گیاهان و تک سلولی های سمی دریا، کیسه های سم خود را
بر نگاه میدارد.

رنگ آمیزی "برهنه آب شش" ها
بسیار متنوع و دل انگیز است.

زیبایی های اعماق دریا



زیبائی های
اعماق را مرجانها میافرینند. بعضی بزرگ
هستند و گروهی بسیار کوچک، گروهی
بی آزارند و برخی سمی و خطرناک ولی
همه آنها بدون استثناء زیبا هستند.



حساب قهرمان کتاب

● وداع با اسلحه

نوشته: ارنست همینگوی
ترجمه: نجف دریا بندری

دلپره جنگ از دیرباز، همیشه وجود داشته است. در روزگاران پیشین آدم‌ها با تیر و کمان به جان یکدیگر می‌افتادند و امروز تیر و کمان جای خود را به سلاح‌های مرگبار داده است. سلاح‌هایی که نه تنها آدمی را به مرگی فجیع دچار می‌سازد بلکه

ریشه هر نوع گیاهی را هم می‌خشکاند و زمینهای حاصل‌خیزو سرسبز را به بیابانی بی آب و علف و ماتم‌زده تبدیل میکند. "ارنست همینگوی" نویسنده نامدار امریکائی که خود نیز در جنگ شرکت داشته و چهره کریه جنگ را از نزدیک به روشنی دیده و وحشت آن را بخوبی احساس کرده است. در "وداع با اسلحه" پدیده‌های زشت و اندوهبار جنگ را در

● راه افتخار

نوشته: هادینگ کارتر
ترجمه: ابوالفضل میربهاء

از بهترین کتابهایی که تاکنون خوانده‌ام کتاب "راه افتخار" نوشته "هادینگ کارتر" را میتوان نام برد.

کتابهایی که از سرگذشت بزرگان سخن میگویند، پس از کتابهای آسمانی، بهترین و آموزنده‌ترین آثار بشمار می‌آیند، زیرا این آثار، خواننده را به شیوه زندگی مردان بزرگ و موفقیت‌هایی که بدست آورده‌اند، رهبری میکند. در میان شرح احوال بزرگان جهان، زندگی "ژنرال رابرت ادواردلی" و راهی که پیمود، جایگاهی بس‌والا و ممتاز دارد، چرا که او مردی دل‌آور، میهن‌پرست، بی باک، پرهیزکار، راست‌گزار و توان‌بود و با همه شوکت سرداری و هیبت سپاهی‌گریش، دلی سخت‌مهربان داشت و با زیردستان به نیکی و مهربانی رفتار میکرد. او همچنین مردی با ایمان و عضو کلیسا بود و در سراسر عمر به پاکی تمام زیست و هرگز لب به ناپاکی نیالود او به راهی جز آنکه خدا، میهن، و وظیفه سربازی‌ریش معین کرده بود گام نهاد...

"ژنرال لی" این مرد بزرگ، بهنگامی که زادگاهش، به جانبازی و فداکاری نیاز فراوان داشت، دست از همه چیز شست و با آنکه میتوانست به مقام ریاست جمهوری امریکا برسد، آنهمه را پشت سر گذاشت و به خدمت میهن کمر بست و بدان پایه جنگید تا سرانجام همه نیروی او در برابر توانایی دشمن از پای درآمد. "ژنرال لی" از آن پس به‌پروزش نواب‌وگان میهن در دانشگاه واشنگتن همت گماشت و تا آن روز که جان سپرد دمی از اندیشه خدمت به میهن و آموزش جوانان و نوجوانان غافل نماند.

کتاب "راه افتخار" با ترجمه‌ای زیبا توسط "ابوالفضل میربهاء" بفارسی منتشر شده است. خواندن این کتاب و آشنایی با زندگی یکی از مردان بزرگی که نام او در همه جهان به احترام یاد میشود، برای جوانان و نوجوانان میهن‌ما نیز بسیار ارزنده و آموزنده است.

فرشته معظمی گودرزی

دانش‌آموز سال دوم نظری - بروجرد

ابعاد گوناگونش به تصویر میکشد. همینگوی در این کتاب از مردی سخن میگوید که در جنگی خانمانسوز گرفتار شده، این یک تن در حقیقت نمونه‌ایست از هزاران انسان که ناخواسته و به اجبار به جنگ کشیده میشوند. ارنست همینگوی در بازگویی ماجرای این مرد بویژه هنگام عقب‌نشینی سربازان و افسران، چهره وحشت‌بار جنگ را بخوبی نمایان می‌سازد. او در این داستان بوضوح نشان میدهد که چگونه در شرایط جنگ، ارزش‌ها و خصوصیات آدمی دگرگون میشود و آدمی چهره‌ای مخوف پیدا میکند. به صحنه‌ای از کتاب نگاه میکنیم:

"- بذار خلاصش کنم...

تپانچه را به او دادم و او به سوی گروه‌بان رشته‌مهندسی که دمر روی جاده خوابیده بود رفت. خم شد و ماشه را کشید... دو بار آتش کرد پای‌های گروه‌بان را گرفت و او را به کنار کشید..." گلوله‌ای، به آسانی، در مغز آدمی خالی میکنند و بی هیچ احساس شفقتی براه خود میروند.

همینگوی در این صحنه کوچک، اما گیرا، چهره جنگ را در برابر ما مجسم میکند.

آدم‌ها با یکدیگر چنان رفتاری میکنند که درخور هیچ حیوانی نیست و همین جاست که عنوان داستان پیش‌رویمان جان‌میگیرد و معنی پیدا میکند و هنگامیکه به پایان داستان نزدیک میشویم، قهرمان ماجرا را میبینیم که خود با اسلحه وداع می‌گوید و آن را بر زمین می‌گذارد و می‌گریزد...

ارنست همینگوی در این کتاب جالب، همچون بسیاری از آثارش از "نماد" سود میجوید و همین بکار گرفتن "نماد" بر قدرت و گیرایی داستان بیش از پیش، می‌افزاید.



جامعه نمیگردد، بلکه میکوشد در مقابل خود را به سلاح اندیشه و دانش آراسته کند.

شهرزاد با یک پسر آلمانی آشنا میشود، اما این پسر او و فرهنگش را دست کم نمیگیرد و مدام به او طعنه میزند که: "پس چرا در دانشگاه خودتان تحصیل نمیکنید" حرفهای کتابهای آلمانی احساسات شهرزاد را جریحه دار میسازد، چرا که او نمیتواند هیچگونه تحقیری را بپذیرد. پس از چندی بین پسر آلمانی و شهرزاد احساسی عاطفی بوجود میآید. احساسی که در گونیهای فکری رانیز بدنبال دارد. "وقتی فکرش را میکنم میبینم این ما هستیم که با هم بیگانه ایم. در این بیگانگی، زمین، فضا و خوراکیها هرگز مقصر نیستند...."

شهرزاد یک ایرانی اصیل است که پیوسته سنتهای کهن خود را قدر می نهد و از پوچی و بیهودگی حرکات دیگران بشدت انتقاد میکند. او در جایی میگوید:

آقای عزیز، ما قاعده و قانون داریم اما نه برای شکلک درآوردن و ورجه ورجه زدن ما برای معاشرت ها و روابطمان با یکدیگر و از جمله چگونگی رفتار با یک تازه وارد خیلی قزاق و قاعده داریم که خیال نمیکنم هرگز به گوشتان رسیده باشد...."

بیگانگیها سرانجام به شکوه یک عشق بزرگ میپیوندد اما در این هنگام پدر شهرزاد از دنیا میرود و برادر او که نماینده افکاری پوسیده است با این عشق سخت به مخالفت بر میخیزد.

پسر آلمانی که "پیتر" نام دارد، اکنون یک ایرانی است. او شیفته شهرزاد و اصالتهای مشرق زمینی اوست. نویسنده این داستان با بازگویی این ماجرای جالب، در حقیقت از اعتقاد به ایران و ایرانی و حفظ اصالت هایش سخن میگوید. اصالتهایی که هر ایرانی پاک سرشت در هیچ داری و تحت هیچ شرایطی نه تنها آن را از دست نمیدهد، بلکه دیگران را نیز شیفته و پای بند آن میسازد.

سعیده امامی

دانشآموز سال سوم نظری - بوشهر

● شب ایرانی

نوشته: ر. اعتمادی

"شب ایرانی" نوشته "ر. اعتمادی" یکی از بهترین کتابهایی است که اخیراً خوانده ام.

این داستان اگرچه به ظاهر ممکن است یک داستان عشقی جلوه کند. اما در واقع نویسنده با شرح یک ماجرای عاشقانه، مسایل گوناگون را بازگو میکند و به تجزیه و تحلیل این مسایل میپردازد.

شهرزاد دختری است که به قصد تحصیل عازم آلمان میشود. در واقع او یکی از هزاران دانشجوی ایرانی است که در راه تحصیل علم در کشوری بیگانه با مشکلاتی روبرو میشوند او همچون دیگر دختران هموطنش وقتی وارد دنیای صنعتی غرب میشود، تسلیم رنگها و نیرنگهای آن

در پایان داستان "کاترین" همسر هنری - قهرمان ماجرا - فرزندی مرده بدنیا می آورد. در اینجا این حقیقت پیش رویمان شکل میگیرد که اگرچه مساله گویای آن است که آدمی بهنگام جنگ با ناکامیهای بسیار روبرو میشود و جنگ حاصلی جز غم و اندوه و اشک ندارد هرچند که زایمان در محیطی انجام میگیرد که از جنگ خبری نیست، با اینهمه زندگی آدمی، در پاره ای از شرایط، حتی بهنگام صلح نیز، دست کمی از زمان جنگ ندارد.

در داستان "وداع با اسلحه" خواننده وحشت را بخوبی درک میکند. اما در کنار خشونت، عشقی لطیف و شورانگیز رانیز می بیند که در حال شکل گرفتن است. همینگوی با هنرمندی و استادی این خشونت و لطافت را در کنار هم قرار میدهد. این لطافت در واقع یادآور آشتی، آرامش، کامیابی و یک زندگی دلپذیر و خواستنی است و خشونت نیز در جای خود، دشمنی، کینه، تباهی، بیماری، رنج و بی خانمانی را به یادمان میآورد.

وداع با اسلحه، به عبارت دیگر، دریچه ای است که از آن میتوان پلیدیهای جنگ را آشکارا دید.

ناصر یاردست - دانشآموز



آگاتا کریستی

اوج تخیل پلیسی در ادبیات

با مرگ آگاتا کریستی بازار گرم کتابهای پلیسی از رونق افتاد.

آثار آگاتا کریستی اگر نه از دیدگاه هنری، دستکم از لحاظ جامعه‌شناسی قابل تأمل و در خور بحث و بررسی است.

ارخاموشی "آگاتا کریستی" الهه خنایی - نویسان جهان دو سال میگذرد او که خالق کتابهای پلیسی معروفی چون "تله موش"، "شاهد برای تعقیب" و "قتل در قطار سریع - السیر شرق" بود و شهرتی عالمگیر داشت، در سن ۸۵ سالگی بر اثر بیماری درگذشت. شهرت جهانی "آگاتا کریستی" بی سابقه بود و آثارش در سراسر دنیا به زبانهای مختلف ترجمه شد و خوانندگان بی شمار یافت. این آثار اگرچه مورد توجه منتقدان ادبی قرار نگرفت، اما از سوی مردم با چنان استقبالی روبرو شد که رکورد فروش کتابهای شکسپیر را پشت سر گذاشت.

داستانهای آگاتا کریستی، بهر حال، در میان

کتابهای پلیسی - یا ادبیات سياه - جایی مشخص و برتر دارد و ویژگی‌های این آثار، نویسنده‌اش را، از هر جنایی نویسنده دیگر متمایز میکند. بی هیچ تردیدی میتوان گفت کتابهای برحادثه و رمز آلود آگاتا کریستی، اوج تخیل پلیسی در ادبیات است.

آگاتا کریستی در طول ۸۵ سال زندگی ۸۰ کتاب پلیسی نوشت و با این آثار به پلیسی نویسی تحرکی تازه بخشید.

با مرگ آگاتا کریستی، بازار گرم کتابهای پلیسی نیز، از رونق افتاد.

کودکی

"آگاتا - مری - کلاپ - میلر" که بعدها

به "آگاتا کریستی" شهرت یافت، در سپتامبر ۱۸۹۵ در شهر "یورکی" و در یکی از زیباترین استانهای انگلیس زاده شد. پدرش "فردریک الوار میلر" در اصل آمریکایی بود. آگاتا اگرچه در کودکی پدر را از دست داد اما سیمای او را در ذهن خود چنین تصویر میکند.

"- پدرم یک جنتلمن سعادتمند بود که در زندگی دستش راجز برای کار کردن بلندنگزده بود او مردی دوست داشتنی بود و مادرم فقط توانسته بود به او چهار بچه بدهد.

آگاتا وقتی ۵ ساله بود، پدرش مرد و مادرش که زنی بسیار با هوش و فعال بود، تربیت و نگهداری او را برتنهایی عهده‌دار شد. استعداد نویسندگی آگاتا را نیز در حقیقت مادرش کشف کرد.

نوجوانی

در زندگنامه آگاتا کریستی آمده است که نخستین داستان‌ش را در دوران نوجوانی نوشت چند روزی که سرما خورده بود و باید در منزل استراحت میکرد، مادرش او را به نوشتن واداشت تا سرگرم شود. اگرچه نیروی تخیل آگاتا، تا آن زمان داستانهای دهی بسیاری برایش بوجود آورده بود اما نوشتن آنها کار دشواری



نویسی را به گونه‌ای جدی ادامه دهد. کار در بیمارستان نظامی و خواندن کتابهای پلیسی در حقیقت سرنوشت او را عوض کرد و سبب کشف استعدادهای درونی و واقعی او شد. استعدادهایی که در وجودش خفته بود، در این مرحله از زندگی، بتدریج، بارور و شکوفان گشت. نزدیک‌ترین بیمارستان اردوگاه فراریان بلژیکی بود و در برخورد و تماس با ساکنان این اردوگاه تصویر "هرکول پوار" یکی از قهرمان‌های مشهور آثارش - در ذهن "آگاتا" زنده شد. هرکول پوارو "در آثار آگاتا کریستی، یک پلیس بلژیکی است با موهای جوگندمی، کوچک اندام، سیل‌های پر پشت، پر حرف، اما بسیار پرکار و موثر.

نخستین کتاب‌ها

خواهر "آگاتا" که از افکار و تصمیم او آگاه شد، عقیده داشت نوشتن یک رمان پلیسی و تشریح یک قتل و جنایت و بخصوص ساختن قهرمانی از نوع "شرلوک هولمز" که بتواند سر نخ ماجرا را بدست آورد و جنایت را کشف

ننوشت. آن روز سوم دسامبر ۱۹۳۶ بود که کم شدن "آگاتا" را به پلیس خبر دادند و ماموران پلیس جستجو برای یافتن یک زن زیبای موطلائی را با یک اتومبیل سبز رنگ آغاز کردند. پس از یک هفته هنگامیکه پلیس اتومبیل او را پارک کرده در گوشه خیابان یافت همه گمان کردند دیگر جستجوی فایده‌است و یک ماجرای خودکشی یا مرگ اسرار آمیزی در میان است. اما آگاتا را با نام مستعار در هتلی در همان نزدیکی یافتند. او در هتل با نام "ترزا" پیانو مینواخت تا بتواند از این راه هزینه زندگی‌اش را تأمین کند و کتابهایش را سر فرصت بنویسد.

پیروزی و شهرت

تلاش‌های آگاتا کریستی در کار نویسندگی همچنان ادامه داشت تا آنکه هفتمین کتابش بنام "جنایت را چرا کردید" پیروزی بزرگی برای نویسنده رمان آورد. چندی نگذشت که "آگاتا" مشهور شد و نامش در روزنامه‌ها و مجله‌ها با حروف درشت بچاپ می‌رسید. هر چند که "آگاتا کریستی" قصدش نام جویی نبود اما

آگاتا کریستی نخستین داستانش را در دوره نوجوانی نوشت.

داستان پردازی آگاتا کریستی به گونه‌ایست که خواننده تا لحظه آخر نمیتواند سوء ظنی نسبت به جنایتکار واقعی داشته باشد.

او در طول ۸۵ سال زندگی ۸۰ داستان پلیسی نوشت و «الهی جنایی نویسان جهان» لقب گرفت.

بهرحال، این شهرت، تأثیر بسیار در او و زندگی‌اش برجای گذاشت. آثار "آگاتا کریستی" از آن زمان سخت مورد توجه قرار گرفت و کتابهایش که سبکی خاص در پلیسی نویسی را دنبال میکرد او را بعنوان یک نویسنده مشهور بین‌المللی تثبیت کرد و ملقب به "ملکه جنایی نویسان" دنیا شد.

زنی کم حرف و فضالتی

"آگاتا کریستی" در سال ۱۹۲۸ به سفر دور دنیا پرداخت و از آن پس بیشتر داستانهایش را در صحراهای شرق زمین نوشت. او صحرا را دوست داشت، بویژه که در دسترس نبودن سرگرمی‌هایش چون اپرا، تئاتر، باغیانی و تزئین منزل فرصت بیشتری برای نویسندگی در اختیارش میگذاشت.

یکی از سرگرمی‌های آگاتا، گذشته از باغیانی، خرید خانه‌های قدیمی و تغییر تزئین داخلی آنها، مدت کوتاهی در آنجا زندگی کردن و دوباره فروختنشان بود.

در داستانهای او نیز با اشخاصی که از همین سرگرمی هالذت می‌برند برخورد میکنیم. درواقع

بقیه در صفحه ۵۰

و قاتل را پیدا کند، کار دشواری است که از عهده "آگاتا" بر نمی‌آید.

اما "آگاتا" گفت که میتواند چنین داستانی بنویسد و شرط می‌بندد که این کار را با موفقیت انجام دهد. به همین جهت او شش هفته خود را در اتاقی از دیدارها پنهان کرد تا با خیال آسوده بنویشتن نخستین رمان پلیسی خود بپردازد و سرانجام در این مدت، اولین ماجرای "هرکول پوار" متولد شد.

این کتاب که "واقعه سحرآمیز در استاپلز" عنوان گرفت با موفقیت روبرو نشد و هیچ ناشری حاضر به چاپ و انتشار آن نبود. با اینهمه آگاتا، هرگز دلسرد و مأیوس نشد و با آنکه در این زمان از لحاظ مالی با مشکلات بسیار روبرو بود، اما هدف خود را با سخت‌کوشی دنبال میکرد.

تلاش برای نویسندگی

یکروز ناگهان "آگاتا کریستی" خود تبدیل به یکی از قهرمانان کتابش شد و مثل قهرمان‌هایی از این داستانهای پلیسی بدون آنکه خبری بدهد یا ردپایی از خود بجای بگذارد، ناپدید شد.

او حتی یک کلمه خدا حافظی هم برای کسی

بود که آگاتا، رفته رفته، با تلاش و پشتکاری که در این زمینه نشان داد، آن را ساده‌تر یافت. آگاتا وقتی پانزده ساله بود، رقص کلاسیک، زبان فرانسه، پیانو، آواز، ورزش سوئدی و شکار را یاد گرفته بود. بطوریکه خود او مینویسد دوره آموزش، مانند برادر و خواهرانش در خانه و با تدریس خصوصی سپری شده بود.

در شانزده سالگی به پاریس رفت تا در مدرسه موسیقی تعلیم خوانندگی ببیند، اما چون صدایش برای اپرا مناسب نبود، در مدرسه موسیقی پذیرفته نشد. چندی بعد به قاهره رفت و با سفر، اندوه این شکست را از یاد برد.

انگیزه‌های نوشتن

در ۱۹۱۴، چند ماه پس از آغاز نخستین جنگ جهانی با "آرچیبالد کریستی" افسر نیروی هوایی ارتش انگلستان ازدواج کرد. چندی بعد در یک بیمارستان نظامی با سمت پرستار مشغول کار شد و به مراقبت و پرستاری زخمی‌های جنگ پرداخت.

آگاتا که خواندن داستانهای پلیسی را وسیله‌ای موثر برای از یاد بردن نگرانی‌های خود یافته بود، در سالهای آخر جنگ، تصمیم گرفت خود نیز در این زمینه آغاز به نویسندگی کند و پلیسی

بنیاد نیکوکاری در سال ۲۵۳۶

کارنامه بنیاد نیکوکاری والا حضرت شاهدخت شمس پهلوی در دهه اخیر، هر سال درخشانتر و پر بارتر از سال پیش بوده و سال ۲۵۳۶ نیز یکی از این سالهای پر ثمر و فراموش نشدنی در تاریخ ۳۶ ساله این مرکز نیکوکاری بود. سالی که در آن تحت توجهات عالییه والا حضرت نیکوکار شاهدخت شمس پهلوی و با راهنماییها و پشتیبانی مدیر عامل و رئیس هیات مدیره، و تلاش یکایک همکاران، بیش از یک میلیون کودک بیمار در دو بیمارستان بزرگ و مجهز و ۲۸ مرکز درمانی در تهران و شهرستانها، از خدمات پزشکی و درمانی این بنیاد بهره گرفتند و هر ماه بیش از یازده هزار خانواده، از طریق مجله "مهر برای نوجوانان" که تنها نشریه خاص و سالم نوجوانان ایرانی است، با زندگی و مسائل و مشکلات نوجوانان ایران و سایر کشورها و نیز راهحلهائی که توسط متخصصان برای مبارزه با این مشکلات پیشنهاد میشود، آشنا شدند و در جریان رویدادهای هنری، تاریخی و علمی ایران و جهان قرار گرفتند. و بسیاری از دانش آموزان نیز از طریق مجله مهر به استعدادهای نهفته خود پی بردند.

درباره تاریخچه تأسیس بنیاد، هدفها، برنامهها و تلاشهای آن، قبلاً "بطور مشروح در مجله مهر سخن گفته ایم" نگاهی کوتاه به کارنامه سال گذشته بنیاد، راهنمای خوبی برای آشنائی بیشتر با این سازمان است.

درمانی در سطح کشور، بوسیله تماس مداوم با موسسات علمی، آموزشی، پژوهشی و پزشکی بین المللی، از طریق مبادله اطلاعات و اعزام کادر پزشکی و علمی و نیز دعوت از اساتید و پزشکان خارجی جهت همکاری، تبادل نظر و نیز بحث و گفتگو درباره پیشرفتهای تازه پزشکی، رابطه علمی و پژوهشی خود را با کلیه مراکز معتبر علمی جهان پیوسته برقرار و حفظ نمایند.

در سال ۲۵۳۵، برنامههای آموزشی و پژوهشی بیمارستان شماره ۲ کودکان بنیاد (بیمارستان مفید) بابرگزاری نخستین دوره از کنگرانسیهای بیماریهای کودکان افتتاح شد که چند تن از بزرگترین متخصصان خارجی بیماریهای کودکان در آن شرکت داشتند.

دومین دوره از این کنگرانسیها نیز در مهر ماه گذشته تشکیل گردید و آخرین مطالعات پزشکان درباره بیماری سوء تغذیه و راه مبارزه و درمان آن، همچنین مبارزه علیه بیماریهای عفونی کودکان و روش مهار کردن عفونت در محیط بیمارستانها، مورد بررسی قرار گرفت.

در سالی که گذشت، چند تن از پزشکان بنیاد جهت مطالعه و همچنین شرکت در کنگرانسیهای بین المللی به کشورهای خارج اعزام شدند و نتیجه تحقیقات خود را در مراکز علمی بین المللی مطرح کردند که مورد توجه قرار گرفت و در نشریات بین المللی نیز بجا پ رسید.

موفقیتهای تازه انستیتو پژوهشی بهداشت و بیماریهای کودکان

اخیراً "دو طرح از طرف انستیتو پژوهشی بهداشت و بیماریهای کودکان وابسته به بنیاد به وزارت علوم پیشنهاد گردید و مورد تصویب قرار گرفت. یکی از این دو طرح درباره علت کم خونی در بیماری "راشی" تبسم" و طرح دیگر مربوط به جستجوی سم کزاز در مایع نخاع مبتلایان باین بیماری است.

دو طرح فوق در پانزدهمین کنگره بین المللی بیماریهای کودکان که در مهر ماه گذشته در کشور هند برگزار گردید، مطرح شد و مورد توجه متخصصان بین المللی قرار گرفت.



نخستین همایش مدیران عامل

در شهریورماه گذشته، نخستین همایش مدیران عامل بنیاد، جهت مطالعه و بررسی مشکلات و کمبودهای شعب بنیاد در شهرستانها و رفع تنگناهایی که در راه پیشبرد هدفهای این سازمان وجود دارد، برگزار گردید و بهمن مناسب و ویژه نامه ای نیز در شماره آبان ماه مجله مهر منتشر شد.

الا حضرت شاهدخت شمس پهلوی، ریاست عالییه بنیاد شرکت کنندگان در این همایش همچنین کارمندان این سازمان را مورد تقدیر قرار دادند و والا کهر شهزاد نیز با تشریف فرمائی خود به جلسه افتتاحیه همایش موجبات تشویق و دلگرمی خدمتگزاران این سازمان را فراهم آوردند.

برگزاری دومین دوره از سلسله کنگرانسیهای بیماریهای کودکان

یکی از هدفهای بنیاد از آغاز این بوده است که ضمن گسترش مراکز

نوسازی بیمارستان شهرآزاد

بنیاد نیکوکاری والا حضرت شاهدخت شمس پهلوی در سال ۲۵۰۱ شاهنشاهی، با وجود امکانات اندکی که بر اثر شرایط زمان (بحبوحه جنگ بین الملل دوم) در اختیار داشت، کار درمانی خود را با واحد کوچکی بنام بنگاه نیکوکاری آغاز کرد که پس از چند سال به یک بیمارستان یکصد تخت خوابی تبدیل گردید و سپس ظرفیت آن به دویست تخت خواب افزایش یافت و در چهارم تیرماه ۲۵۲۳ به نام دختر گرامی والا حضرت شاهدخت شمس پهلوی، "بیمارستان کودکان شهرآزاد" نام گذاری شد و خدمات درمانی ارزشمند خود را در سطح گسترده ای دنبال کرد.

از سال ۲۵۲۴ شاهنشاهی، خانم "نیرشوا" به سمت ریاست بیمارستان برگزیده شد و بهترین پزشکان متخصص کودکان نیز جهت خدمت در این مرکز بزرگ درمانی، دعوت شدند.

با توجه به چگونگی کار و فعالیت علمی پزشکان بیمارستان شهرآزاد مقامات دانشگاهی و وزارت علوم و آموزش عالی، صلاحیت بیمارستان را برای تربیت "آسیستان" تأیید کردند و سالیانه که در این بیمارستان علاوه بر خدمات درمانی، خدمات آموزشی و پژوهشی نیز انجام میگردد، از دوازده سال پیش تنی چند از پزشکان این بیمارستان، ضمن درمان بیماران به مطالعه و تحقیق درباره بیماریهای بومی پرداخته اند و از جمله تحقیقات ارزنده ای که در این مرکز انجام گرفته است پژوهش در مورد سوء تغذیه، کزاز و بیماری "راشی تیسیم" را میتوان نام برد.

بطور خلاصه باید گفت که بیمارستان شهرآزاد در رشته های درمان، آموزش و تحقیق، از دوازده سال پیش نقش فعالانه ای را دارا بوده است. نظر به اینکه ساختمان این بیمارستان با فعالیتهای پزشکی پیشرفته طب کودکان و خدمات ارزنده ای که در این واحد درمانی انجام میگرفت مطابقت نداشت، همچنین جهت تجهیز ساختن بیمارستان با پیشرفته ترین دستگاههای رادیولوژی و سایر امکانات آزمایشگاهی، و رفع کمبودها و نواقصی که در سایر قسمتهای این بیمارستان بچشم میخورد، در سال گذشته بنیاد اقدام به نوسازی و تجهیز مجدد این بیمارستان نمود. و احتمالاً در این بازسازی بر تعداد تخت های بیمارستان نیز افزوده خواهد شد.

لازم به یادآوری است که اگرچه ساختمان بیمارستان در دست تعمیر و نوسازی است، اما خدمات درمانی بیمارستان بهیچوجه تعطیل نشده و برای آنکه وقفه ای در امر فعالیتهای درمانی بوجود نیاید، ساختمان در نزدیکی بیمارستان اجاره شده که تا پایان کار ساختمان جدید کودکان بیمار در آنجا تحت مراقبتهای درمانی قرار میگیرند.



بیمارستانها و مراکز درمانی جدید بنیاد

بنیاد کوشیده است در مراکزی که نیاز به کمک بیشتری دارند ضمن توسعه و تجهیز درمانگاه به ایجاد بیمارستان نیز اقدام نماید. در حال حاضر ۵ بیمارستان بنیاد در شهرهای شیراز - تفرش - خرم آباد - کرج و کرمان در دست ساختمان است که بزودی آماده بهره برداری خواهد شد.

تربیت متخصصین بیماریهای کودکان در بیمارستانها و مراکز درمانی بنیاد

در سال گذشته نخستین دوره از گروه پزشکان متخصص بیماریهای کودکان که دوره تخصصی خود را در بیمارستانها و واحدهای درمانی بنیاد گذرانیده بودند فارغ التحصیل شدند و پس از گذراندن امتحان در وزارت علوم و آموزش عالی به اخذ دیپلم دولتی تخصص در رشته بیماریهای کودکان نائل آمدند.



فارغ التحصیلان مدرسه عالی پرستاری شمس پهلوی

مدرسه عالی پرستاری شمس پهلوی، در آبان ماه ۲۵۳۳ تأسیس شد و نخستین دوره فارغ التحصیلان این آموزشگاه که بیست و پنج نفر بودند موفق به اخذ درجه لیسانس پرستاری شدند و اینک در مراکز درمانی بنیاد مشغول خدمت میباشند. مدرسه عالی پرستاری شمس پهلوی، دارای کتابخانه، ناهارخوری، سالن ورزشی و خوابگاه میباشد و دانشجویان بطور شبانه روزی در آنجا بسر میبرند.

آموزشگاه بهیاری والا کهر شهرآزاد

نظریه کمبود بهیاری در مراکز درمانی کشور، از جمله واحدهای درمانی بنیاد در سال ۲۵۳۴، آموزشگاه بهیاری والا کهر شهرآزاد، آغاز بکار کرد و در حال حاضر ۲۱ نفر در سال اول این آموزشگاه و ۱۹ نفر در سال دوم مشغول تحصیل میباشند و در سال گذشته نیز ۳۴ نفر از این آموزشگاه فارغ التحصیل شدند که در واحدهای درمانی بنیاد در تهران و شهرستانها خدمت میکنند.



مرکز حمایت مسمومین و کنترل سموم

در کشورهای پیشرفته، روزانه مقدار زیادی مواد گوناگون شیمیایی مصرف میشود که این مواد اغلب سمی بوده و ممکن است باعث بروز مسمومیتهای شدید بخصوص در کودکان گردد.

با توجه به این که بالاترین رقم قربانیان ناشی از مسمومیت در جوامع صنعتی را کودکان تشکیل میدهند، در خرداد ماه سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی بنیاد اقدام به تأسیس مرکزی به نام مرکز حمایت مسمومین و کنترل سموم نمود که در حال حاضر در تمام اوقات شبانه روز از طریق تلفن آماده خدمت و کمک به مسمومین میباشد. وظیفه این مرکز عبارت است از:

- ۱ - آشنا ساختن مردم با سموم و راههای پیشگیری از مسمومیت.
- ۲ - راهنمایی و کمکهای اولیه به مردم و بیماران
- ۳ - تشخیص و درمان مسمومیت با کمک فیشهای تنظیم شده و در صورت لزوم استفاده از آزمایشگاه سم شناسی
- ۴ - پیگیری نتیجه معالجه از طریق تلفن
- ۵ - ارائه آمار و بهترین شیوههای درمان مسمومیتهای گوناگون در پایان هر سال.

به همه خانواده های ایرانی اعم از کسانی که در تهران یا شهرستانها زندگی میکنند توصیه میشود که هرگاه خود آنها، فرزندان یا اطرافیان شان حالت مسمومیت پیدا کردند و یا اگر در مورد سمیت ماده مصرف شده تردید دارند، فوراً با تلفنهای ۸۵۱۰۳۰ و ۸۴۱۰۳۰ تماس بگیرند و اطمینان داشته باشند که در همه حال و در تمام ساعات شبانه روز مرکز حمایت مسمومین و کنترل سموم وابسته به این بنیاد مشاور و راهنمای آنها خواهد بود.



شرکت تعاونی مصرف و مسکن

فروشگاه تعاونی کارمندان بنیاد یکی از موسسات رفاهی این سازمان است که در اسفند ماه ۲۵۳۳ شاهنشاهی تأسیس گردید و سرمایه اولیه آنرا کارکنان بنیاد با خرید سهام تأمین نمودند. همچنین در سالی که گذشت برای رفاه بیشتر کارمندان بنیاد مقرر گردید طرح مجتمع مسکونی ۳۰ هکتاری بنیاد در مهر شهر هر چه زودتر تهیه و اقدامات ساختمانی آن آغاز گردد.

نیکوکارانی که بنیاد را یاری کرده‌اند

چنانکه بارها تذکر داده‌ایم، سرمایه اصلی بنیاد، گذشته از لطف و توجهات خاص و بیدریغ والا حضرت شاهدخت شمس پهلوی، عواطف و احساسات مردم نیکوکار است. به عبارت دیگر این بنیاد همواره مرکز تجمع دلها و دستهای مهربان اجتماع بوده و در مقابل دست نیازی را هم که از هر طرف به سویش دراز شده، بی جواب نگذاشته است. بی‌تردید گسترش مراکز درمانی بنیاد و خدمات و فعالیت‌های آن، نیاز بیشتری به همت و یاری مردم نیکوکار دارد و هر چه نیاز مردم به این سازمان نیکوکاری بیشتر باشد، مشکلات بنیاد هم بیشتر خواهد شد و این مشکلات هرگز بدون کمک مردم توانگر و مهربان از میان نخواهد رفت. خوشبختانه عواطف و احساسات پاک و صمیمانه ایرانی همیشه همه جا زبان‌زده و همین عواطف سبب شده تا در تهران و شهرستانهای بسیاری از افراد نیکوکار، از طریق این بنیاد به یاری کودکان تهیدست بشتابند و بجاست که از کمکهای قابل توجه همه افرادی که تاکنون به طریقی بنیاد را یاری کرده‌اند، یاد کنیم و آنان را سپاس گوئیم.

نیکوکاران تهران

آقای حبیب‌اله مفید، چهار هزار مترمربع زمین برای ساختمان بیمارستان (مفید) در تهران و ۳۰ هزار مترمربع نیز در اصفهان جهت ساختمان بیمارستان و درمانگاه بنیاد در این شهر اهدا کرده و دو میلیون تومان پول نقد نیز جهت کمک به بودجه ساختمان بیمارستان پرداخت نموده است. این شخص نیکوکار تعهد کرده است که بمجرد شروع ساختمان بیمارستان اصفهان، دو میلیون تومان دیگر نیز بپردازد. آقای مهندس سیف‌الدین کامرانی هم نیکوکار دیگری است که ساختمان بیمارستان شماره ۱ کودکان بنیاد (بیمارستان شهرآزاد) و ساختمان درمانگاه شماره ۳ و ۴ بنیاد را در شرق و غرب تهران در اختیار بنیاد قرار داده است.

همچنین آقای ابوالقاسم نیکزاد، مبلغ ۷۰۰,۰۰۰ ریال جهت خرید یک دستگاه آمبولانس برای درمانگاه بروجرد اهدا کرده است.

نیکوکاران کرج

آقای عباس عظیمی یکصد و شصت هزار مترمربع زمین در کرج در اختیار بنیاد قرار داده و مبلغ ۵۰۰ هزار تومان وجه نقد بمنظور کمک به ساختمان درمانگاه بنیاد کرج و ۹۰ هزار تومان برای خرید یک دستگاه آمبولانس پرداخت نموده است.

آقای عظیمی به ارزش پانصد هزار تومان نیز خدمات مختلف دیگری از جمله خاکبرداری زمینهای اهدایی و غیره را انجام داده است.

آقای "فاتح" هم از نیکوکارانی است که یک قطعه زمین به مساحت چهار هزار متر بمنظور ساختمان آموزشگاه بهیاری در کرج، در اختیار این بنیاد قرار داده است.

در مهرشهر نیز آقای "حمود بیات"، در حدود چهار هزار متر زمین و چهار و نیم میلیون تومان پول نقد به منظور ساختمان یک باب درمانگاه در این شهرک، در اختیار بنیاد گذارده است.

در تفرش

آقای "کاربابی" نیکوکار تفرشی، یک باب بیمارستان پنجاه تختخوابی به بنیاد هدیه کرده که در حال حاضر مشغول ترمیم و تکمیل آن میباشند.

در همدان

آقای "مکاره چیان" مدیر عامل بنیاد در همدان، پانصد هزار تومان بمنظور کمک به ساختمان درمانگاه و چهل و سه هزار تومان نیز جهت تهیه لوازم آزمایشگاهی پرداخت نموده است. همچنین آقای "حاج محمد شفیع منصور" مبلغ دویست هزار ریال،

از نظر آموزشی، بنیاد در سال گذشته یکی از بارورترین سالیان خود را پشت سر گذاشت و در راه رسیدن به هدفها و آرزوهای دیرینه خود که تربیت متخصصین بیماریهای کودکان، پرستاران لیسانسیه و بهیاران دیپلمه بود، توانست گام موثری بردارد. علاوه بر تربیت عدهای کارآموز در رشتههای کمک بهیاری و تکنیسین امور آزمایشگاهی و رادیولوژی نیز بنیاد موفق شد خدمات ارزنده خود را گسترش دهد.

گروه پیشگیری و بهداشت

بمنظور آشنا ساختن کودکان و نوجوانان ایرانی با اصول بهداشت و نیز جهت پیشگیری از بروز بیماریهای گوناگون در خانواده‌ها و مدارس، همچنین بمنظور معرفی مراکز درمانی بنیاد، بخصوص بیمارستانهای شهرآزاد و مفید و خدماتی که از طریق این مراکز به گروههای مختلف مردم انجام میگردد، هر چند یک بار گروهی بنام گروه پیشگیری و بهداشت، شامل یک پزشک متخصص، دو نفر آسیستان، یک مسئول تغذیه یک پرستار و یک مددکار اجتماعی، به یکی از مدارس که قبلاً "داوطلب شده‌اند مراجعه میکنند و با بهره‌گرفتن از عکس، اسلاید و احیاناً "فیلمهای مناسب و پخش جزوه‌های بهداشتی در میان شاگردان مدارس، موجبات آشنایی بیشتر دانش‌آموزان را با اصول بهداشت و پیشگیری فراهم میآورند و میکوشند تا رابطه نزدیک و صمیمانه‌تری میان پزشکان متخصص اطفال و کودکان و نوجوانان بوجود آید.

از اقدامات دیگری که طی سال گذشته در بیمارستان مفید صورت گرفت، دعوت از دانش‌آموزان جهت بازدید از بخشهای مختلف بیمارستان و سود جستن از جلسات سخنرانی پزشکان متخصص بود.



فعالیت‌های مجله مهر در سال گذشته

از آغاز سال تحصیلی جاری (مهر ماه) ضمن بالا بردن تیراژ مجله مهر و توزیع آن در سطح مملکت، همچنین در میان نوجوانان ایرانی خارج از کشور، در زمینه شناساندن مجله و همکاری بیشتر دانش‌آموزان با این نشریه و رفع مشکلات نوجوانان و پرورش استعدادها و بالا بردن سطح آگاهیهای دانش‌آموزان، اقدامات تازه‌ای انجام گرفته و بدین منظور "کمیته طرح و بررسی" با عضویت عده‌ای از متخصصان تعلیم و تربیت و مسئولان آموزش و پرورش، همچنین مدیران مدارس و انستیتوها تشکیل شده است و همه ماهه تعدادی از دانش‌آموزان در میزگردها و مصاحبه‌هایی که در محل بنیاد برگزار میگردد شرکت مینمایند و حاصل این گفت و شنودها نیز در مجله درج میشود.

ضمناً به منظور آشنا ساختن نوجوانان با فعالیتها و پیشرفتهای مملکت، از جمله خدماتی که در مراکز درمانی بنیاد انجام میگردد بازدیدهایی از طرف مجله ترتیب یافته تا نوجوانان بتوانند مستقیماً در جریان این پیشرفتهای اقرار گیرند. که این بازدیدها نیز مورد توجه و استقبال دانش‌آموزان قرار گرفته است.

و نیز اعیانی یک باب درمانگاه از طرف آقای " حاج علی هنری " به شعبه بنیاد در مشهد اهدا شده است .

در گرگان

آقای " حاج محمد ونیزواری " مقدار ۱۲۸۱۵ مترمربع زمین جهت احداث یک باب بیمارستان پنجاه تختخوابی در این شهر در اختیار بنیاد قرار داده است .

در خرم آباد

آقای حاج حافظی دو هزار متر زمین به بنیاد اهدا کرده است تا جهت ساختمان مرکز درمانی خرم آباد مورد استفاده قرار گیرد .

در قم

از طرف آقای حاج محمد عبدالحی " مقدار سه هزار و چهار صد و هفتاد و هشت متر زمین جهت احداث یک مرکز درمانی در این شهرستان به بنیاد اهدا شده است .

آقای " داریوش نظری " یکصد هزار ریال ، آقای " مراد نظری " یکصد هزار ریال و آقای " مهدی شریفی " نیز یکصد هزار ریال وجه نقد به بنیاد همدان اهدا کرده اند .

در رضائیه

افراد یک خانواده نیکوکار بنام های سرکار استوار یک شهربانی میرزا آقابیک حجازی و بانوان خوشقدم و پریدخت حجازی ، ده هزار مترمربع زمین در رضائیه به بنیاد این شهر اهدا کرده اند تا جهت ساختمان درمانگاه مورد استفاده قرار گیرد .

در تبریز

آقایان " برادران توکلی کبریت ساز " ۳۲۵۸ متر زمین و آقای حاج مرتضی زاده خوئی ، حدود شش هزار متر مربع زمین در این شهر در اختیار بنیاد قرار داده اند .

در مشهد

یک قطعه زمین به مساحت ۷۷۰ متر مربع از طرف بنیاد " فاتح "

مراکز درمانی بنیاد در تهران

ساعات کار	آمار ۱۰ ماهه سال / آدرس	
بیمارستان کودکان شهر آزاد	شبانروزی ۱۴۷۲۶ نفر	خیابان ظفر داودیه
بیمارستان شماره ۲ کودکان بنیاد مفید	شبانروزی ۱۲۵۹۴ نفر ۸ ماهه	خیابان کورش کبیر - نرسیده به میرداماد - گوی گوسی
درمانگاه شماره ۲	شبانروزی ۸۲۱۲ نفر	پارک شهر - خیابان بهشت
درمانگاه شماره ۳	شبانروزی ۷۴۵۹۹ نفر	خیابان قزوین - دو راهی قیام
درمانگاه شماره ۴	شبانروزی ۵۵۲۶۷ نفر	نظام آباد - بین وحدیه و ۱۴ متری لشکر

شعب بنیاد در شهرستانها

شهرستان	ساعات کار	آمار ۱۰ ماهه سال / آدرس
اهواز	درمانگاه و اورژانس ۲۴ ساعته	۲۴۱۷۷ نفر خیابان زاهدی بین پهلوی و نادری شماره ۱۹۵
گرمانشاه	درمانگاه و اورژانس ۲۴ ساعته	۶۸۴۰۱ نفر خیابان منزه جنب دبیرستان پهلوی
رشت	درمانگاه و اورژانس ۲۴ ساعته	۴۶۱۹۵ نفر خیابان پهلوی همراه شبنم بالایی گشت ملی
آبادان	درمانگاه و اورژانس ۲۴ ساعته	۴۳۱۲۱ نفر خیابان رضا شاه کبیر (خیابان ۱۵ احمدآباد)
مشهد	درمانگاه و اورژانس ۲۴ ساعته	۳۵۰۰۲ نفر احمدآباد مقابل جنگلیانی
قم	درمانگاه و اورژانس ۲۴ ساعته	۵۴۷۶۶ نفر خیابان فرهنگ سه راه آریامهر
گرمان	درمانگاه و اورژانس ۲۴ ساعته	۱۷۴۵۲ نفر خیابان ابوحنبل
اصفهان	درمانگاه و اورژانس ۲۴ ساعته	۴۵۳۰۲ نفر خیابان کمال اسماعیل جنب سایه روشن
بهبهان	درمانگاه و اورژانس ۲۴ ساعته	۳۴۸۵۲ نفر خیابان ششم بهمن نیش آریا برزن
تبریز	درمانگاه و اورژانس ۲۴ ساعته	۵۶۲۱۳ نفر خیابان پهلوی - مقابل مسجد کبود
گرچ	درمانگاه و اورژانس ۲۴ ساعته	۴۴۴۰۱ نفر خیابان دانشکده کشاورزی
شیراز	درمانگاه و اورژانس ۲۴ ساعته	۴۷۹۸۸ نفر خیابان قصرالدشت اول خیابان دکتر صورگر
تفرش	درمانگاه ۱۲ ساعته	۸۸۲۰ نفر خیابان رضا شاه کبیر
رضائیه	درمانگاه و اورژانس ۲۴ ساعته	۵۶۴۲۵ نفر خیابان پهلوی - جنب مسجد یورد شاه
یا سوج	درمانگاه ۱۲ ساعته	۹۵۰۱ نفر
گرگان	درمانگاه و اورژانس ۲۴ ساعته	۴۵۹۲۶ نفر خیابان گاج
بوشهر	درمانگاه و اورژانس ۲۴ ساعته	۳۵۴۴۶ نفر خیابان پهلوی - میدان گورش کبیر
همدان	درمانگاه و اورژانس ۲۴ ساعته	۷۶۳۳۸ نفر اول بلوار خواجهرشید - میدان بوعلی (صندوق پستی شماره ۲۹۵)
بروجرد	درمانگاه و اورژانس ۲۴ ساعته	۳۱۷۵۷ نفر خیابان پهلوی
زاهدان	درمانگاه ۱۲ ساعته	۱۴۱۹۷ نفر خیابان علم چهارراه شاه ساختمان آقای سلمانزاده
سنندج	درمانگاه نیمه وقت ۶ ساعته	۷۹۲۱ نفر بلوار رستخیز ساختمان آقای بگری
یزد	درمانگاه ۱۲ ساعته	۴۲۰۴۵ نفر خیابان شاهپور کوچه پشت بیمارستان پهلوی
خرم آباد	درمانگاه و اورژانس ۲۴ ساعته	۴۶۴۵۶ نفر ساختمان سابق سر جنگلداری جنب هنگ سوار سابق

«جنگ ستارگان»

هنرپیشه‌ها از انگلستان تأمین شدند. برای هدایت "آرتو - دتو" کوتاه قدرتمندترین مرد انگلستان یعنی "کنی - بیکر" با ۱۱۰ سانتیمتر قد انتخاب شد. "تری - پیو" را با الهام از آدم حلیی داستان "جادوگر شهر زمرد" ساختند. نمونه‌هایی از این دو آدمک هم که با امواج و از راه دور هدایت میشدند برای بعضی از صحنه‌ها تهیه شدند.

برای ایفای نقش‌های منفی، لوکاس به سراغ شرکت "زشت‌ها با مسئولیت محدود" در لندن رفت. این شرکت تعدادی آدم بدقیافه را در استخدام دارد که در صورت لزوم در اختیار شرکت‌های فیلمسازی قرار میدهد. این افراد به کمک گریم بدقیافه‌تر شدند که خباثت اعمال امپراطوری کهکشان بیشتر نمایان شود. البته تمام موجودات بد قیافه فیلم نقش منفی ندارند مثلاً "چوپاکا" یا موجود میمون نما، "کک خلیان" هان - سولو است که سفینه‌اش را در خدمت شورشیان قرار داده است. قد "چوپاکا" حدود ۲/۵ متر است و ایفای نقشش او "پیتر می هو" حدود ۲/۲ متر قد دارد. سی سانتیمتر بقیه را کف ضخیم پوتین‌ها و ماسک‌ها و تشکیل میدهند. نکته مهم اینجاست که نکات و قسمتهای اعجاب‌انگیز فیلم را این افراد با آدمک‌ها خلق نمی‌کنند بلکه بوجود آورنده آنها صحنه‌هایی هستند که به کمک حقه‌های سینمایی و استفاده از وسایل فنی بوجود آمده‌اند.

تمام فیلمهای علمی و تخیلی با معیار فیلم معروف "استانی - کوپریک" یعنی "رازکیهان" ارزیابی میشوند و "جنگ ستارگان" حتی با این معیار هم فیلم برتری بشمار میرود کوپریک برای تهیه صحنه‌هایی فضائی از روش فیلم برداری چند مرتبه‌ای استفاده میکرد باین ترتیب که ابتدا سوژه - مثلاً "سفینه فضائی - روی زمینه‌ای سیاه فیلمبرداری میشد.

این فیلم مجدداً به قرقره اصلی برگردانده میشد و صحنه بعد - مثلاً "فضا با ستارگان در حال حرکت - روی همان فیلم ثبت میگردد و الی آخر. این روش پر خرج و وقتگیر بود و اشتباهات زیادی در آن رخ میداد. لوکاس این شانس را داشت که از همکاری "جان دایکس ترا" کامپیوترهای کاملتر شده استفاده کند. آنها دوربین‌ها را به کامپیوتری مرتبط کردند که میتوانست جزئیات هر کار در فیلم را ثبت

اجرای "شاهد برای تعقیب" در انگلستان و در صحنه‌های محبوبیت بسیار یافت‌ورنده جایزه منتقدین نیویورک بعنوان بهترین نمایشنامه خارجی شد.

ویژگیهای آثار کریستی

در داستانهای جنائی کریستی، عامل اصلی نظم و دقت است. صحنه‌های حوادث چنان با دقت طراحی میشوند و بر گه‌های گمراه‌کننده بقدری بموقع و زیرکانه در داستان گنجانیده میشوند که قدرت خواننده‌ای میتواند به‌هویت تبه‌کار پی ببرد. حوادث هیچگاه با خشونت همراه نیستند و با آب و تاب توصیف نمیشوند بلکه برعکس این روش در بیان چگونگی استدلالات ریاضی گونه کارآگاه و پی‌گیری‌ها مبتنی بر منطق است. در خلال کشف یک جنایت بکار گرفته میشود. در نتیجه قهرمان داستانهای کریستی یعنی "هرکول - پوارو" برخلاف هنمای داستانی خود یعنی "شرلوک هولمز" یک کارآگاه پشت میز نشین است و "سلولهای کوچک خاکستری" اش هستند که مشکلات را حل میکنند. پوارو در یکی از داستانهای کریستی میگوید:

"چیزی باکسی نیست که به آن مشکوک نباشم و حرفی نیست که آنرا باور کنم."

در آخرین داستان منتشر شده کریستی بنام "برده" کارآگاه پوارو که بعزت بیماری قلبی و ستون فقرات مجبور به استفاده از صندلی چرخدار است، پس از حل آخرین معمای زندگی خود می‌میرد و عرصه را برای دویمین کارآگاه داستانهای کریستی یعنی دوشیزه "جینی ماربل" خالی میگذارد که به عقیده بسیاری، با در نظر گرفتن خصوصیاتش خود آگاتا کریستی است. دو اثر دیگر آگاتا بعد از مرگ او منتشر شدند که یکی از آنها زندگینامه داستانی بزرگ‌مقدم خودش بود.

بسیاری از آثار او بصورت فیلم درآمدند که معروفترین آنها عبارتند از "قتل در قطار سریع - السیر شرق" که بر مبنای ماجرای دزدیده شدن فرزند "چارلز لیندبرگ" خلیان معروف نوشته شده، "ده سرخپوش کوچک" و "شاهدقتل" که تمام آنها از فیلمهای پر فروش و موفق بشمار می‌روند.

آگاتا رقیب جیمز باند

آگاتا کریستی، اگر چه سینماچندان اعتقادی نداشت و برای فیلمهایی که از روی آثارش ساخته میشد ارزش زیادی قائل نبود. اما همین فیلمها شهرت و ثروت او را دو چندان کرد و رکورد فروش فیلمهای جنایی را شکست.

شاید تماشاگران سینما و تاجران فیلم هرگز خاطره فیلم پلیسی "قتل در قطار سریع السیر شرق" را از یاد نبرده باشند. این فیلم در آمریکا ۱۰ میلیون دلار، در انگلستان ۴/۵ میلیون در ایتالیا ۴ میلیون دلار فروش کرد و باین ترتیب "آگاتا" در سیمای رقیب "جیمز باند" شد.

آثار آگاتا کریستی، اگر چه از دیدگاه هنری، دستکم از لحاظ جامعه‌شناسی قابل تأمل و درخور بحث و بررسی است. چرا که آگاتا کریستی و استقبال بی‌مانند مردم از آثارش به حال نمایانگر دوره‌ایست که رفتارهای خشن، زد و خوردهای وحشیانه جنایت و آدمکشی، خوانندگان را به هیجان می‌آورد. دورانی که با مرگ آگاتا کریستی پایان میگردد و دوره‌ای پظاهر دگرگونه آغاز میشود....



آگاتا کریستی

قهرمانان زن داستانهای او دارای بعضی از ویژگی‌های خود نویسنده هستند. برای مثال "میس ماربل" شخصیت زن اغلب داستانهای او - تاحد زیادی از خصوصیات نویسنده برخوردار است.

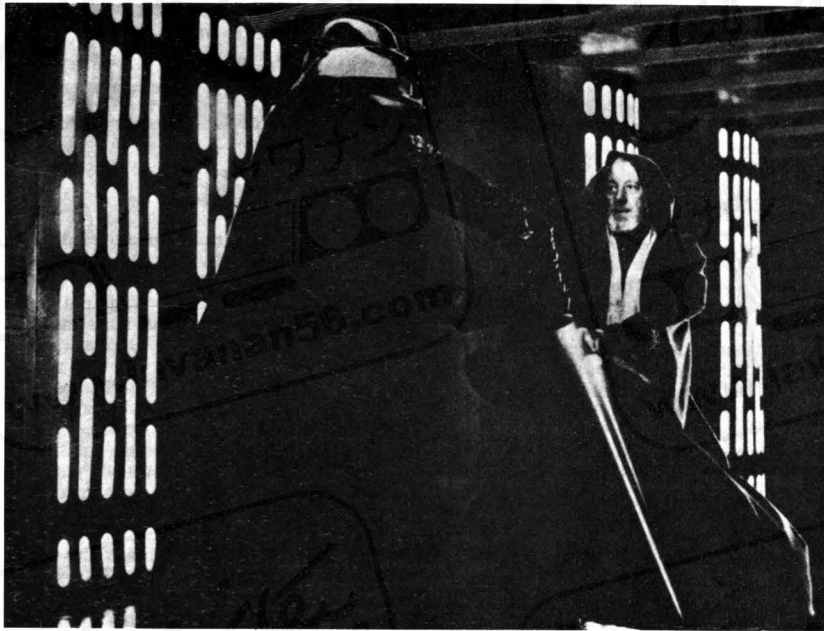
آگاتا بر خلاف آنچه به تصور می‌آمد و با وجود ذهنی که این چنین تریو وحشت می‌آفرید، موجودی بود گوشه‌گیر و خجالتی شاید اگر کسی برای اولین بار، با این زن ریز نقش انگلیسی روبرو میشد نمیتوانست باور کند که نویسنده ۸۰ رمان پلیسی و خالق صحنه‌های جنایی و دلهره انگیز، همین زن خجالتی و کم حرف است.

نمایشنامه‌ها

آگاتا کریستی، گذشته از کتابهای پلیسی، داستانهای دیگری نیز با نام مستعار "مری وست ماکوت" نوشت اما بیشترین استعداد او در زمینه پلیسی نویسی است. او حتی در آخرین سال زندگی‌اش، از نوشتن و چاپ آثارش دست نکشید و رمان "برده" را که در زمان جنگ دوم جهانی نوشته بود و میخواست پس از مرگش چاپ شود، منتشر کرد.

او در نمایشنامه‌نویسی هم قدرت خود را نشان داد. هنگامیکه دیگران از روی آثارش به تنظیم نمایشنامه پرداختند "آگاتا" به فکر نمایشنامه نویسی افتاد و در این زمینه "ده سرخ پوست کوچولو" "تله موش" و "شاهد برای تعقیب" را عرضه کرد.

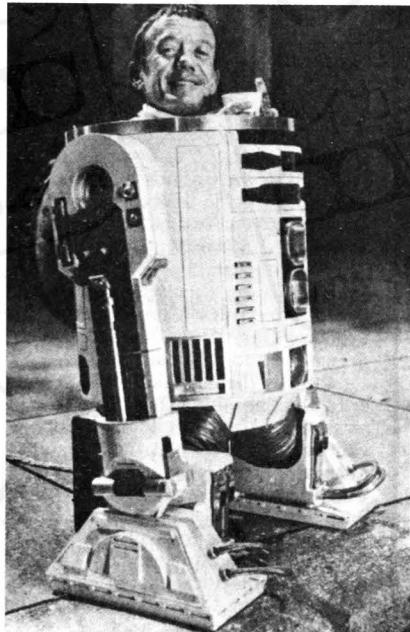
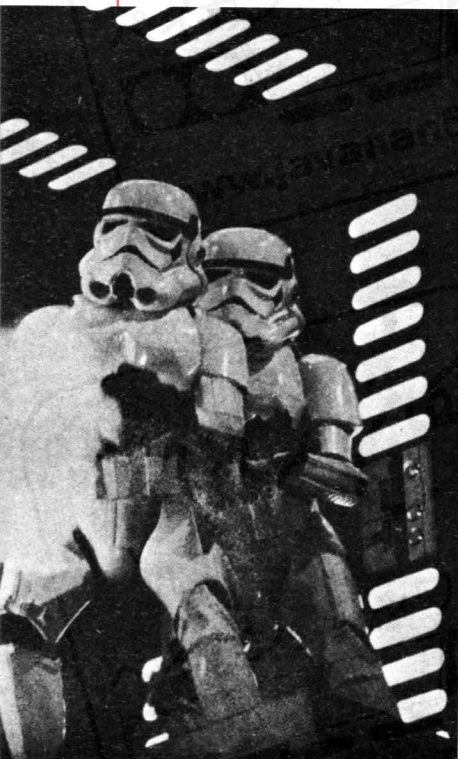
نمایشنامه "شاهد برای تعقیب" در سال ۱۹۵۲ با رقم ۱۱۶ هزار پاوند رکورد خرید سناریو را در هالیوود شکست. نمایشنامه "تله موش" نیز که در سال ۱۹۵۲ به صحنه آمد، تا هنگام درگذشت نویسنده‌اش، ۲۴ سال بود که بی انقطاع در لندن بر صحنه بود. نمایش "تله موش" در آغاز بصورت یک نمایش رادیویی به درخواست ملکه الیزابت نوشته شد.



دوئل " ویدر " و ژنرال با شمشیرهایی که تیغه آنها اشعه لیزر است .

" کنی بیکر " هدایت کننده
" آرتو - دتو "

افراد ارتش امپراطوری در حال
عملیات .



کند و به حافظه‌اش بسپارد و با رجوع به همین کامپیوتر بود که این دو قادر شدند با اضافه کردن عناصر و سوزدهای جدید در جاهای مناسب، صحنه‌هایی خلق کنند که تا امروز در هیچ فیلم تخیلی دیده نشده است. در فیلم کوبریک ۳۶ صحنه از این نوع وجود داشت ولی تعداد آنها در فیلم لوکاس به ۳۶۳ صحنه میرسد. با وجود همه امکانات، فیلمبرداری از بعضی از صحنه‌ها خالی از اشکال نبود. مثلاً "در صحرای تونس گرماگاهی آنقدر زیاد میشد که هنرپیشگانی که داخل آدمکهای فلزی بودند، از حال می‌رفتند یا انعکاس امواج خورشید روی ماسه‌ها کار هدایت بقیه آدمک‌ها را مختل میکرد. کارمونتاز فیلم هم که توسط "مارسیا" همسر لوکاس و با نظر "فرانسیس - فورد - کاپولا" دوست لوکاس و کارگردان فیلم "پدرخوانده" انجام میگرفت نیزگاهی بخاطر پیچیدگی صحنه‌ها با دشواریهایی روبرو میشد. گذاشتن موزیک و صدا روی فیلم هم جای خود را داشت بطوریکه تکمیل یک صحنه ۱۰ دقیقه‌ای گاهی ۸ هفته وقت میگرفت.

"جنگ ستارگان" همزمان با فیلمهای بزرگ دیگری نظیر "مک آرتور"، "پلی در دور دست"، "در اعماق" و قسمت دوم "جن گیر" به بازار عرضه شد و توانست از آنها پیشی بگیرد، چون کیفیت اصلی آن سادگی، هنر و ارتباط با تماشاگر بود. تماشاگرانی که از تمام شدن آن ابراز تاسف کردند، بنظر بسیاری از آنها هیچ دو ساعتی از عمرشان با آن سرعت نگذشته بود.

* * * در پایان فیلم، امپراطوری کهکشانی شکست می‌خورد و ستاره مرگ نابود میشود ولی "دارت - ویدر" خبیث میگریزد تا پس از تجدید نیرو برای گرفتن انتقام باز گردد. این مژده‌ای برای دوستداران "جنگ ستارگان" بشمار میرود چون "بازگشت دارت - ویدر" داستان قسمت دوم فیلم است که لوکاس در نظر دارد آنرا تهیه کند.

"لوک - اسکای واکر" در اتومبیل فضائی



اهرم گاز را بجلو فشار دادم . صدای غرش موتور در کابین پیچید و هواپیما از جا کنده شد و کمی بعد به پرواز درآمد . صدای بسته شدن چرخها را شنیدم همه چیز روبراه بود . در میکرفن گفتم :

" - از چارلی دلتا به برج . . پرواز انجام گرفت . . . همه چیز روبراه است . "

" - بسیار خوب چارلی دلتا . . . از کانال ۴ رادیویی استفاده کنید . کریسمس مبارک ! " نقشه پرواز روی پای راستم بود ولی من تمام جزئیاتش را بخاطر داشتم . پرواز مجموعاً ۶۶ دقیقه طول میکشید و سوخت هواپیما برای ۸۰ دقیقه کافی بود . در ارتفاع ۱۵۰۰ متری مسیر هواپیما را تنظیم کردم و بعد به تماشای اطراف پرداختم . ستاره‌ها در آن شب تیره و سرد درخشان‌تر به نظر آمدند . زیر پایم جنگل‌ها و مزارع پوشیده از برف هر لحظه کوچکتر میشد . . گاه بیگاه چراغهای دهکده‌ای به چشم میخورد . مردم جشن گرفته بودند .

در ارتفاع ۸۰۰۰ متری با سرعت ۹۰۰ کیلومتر در ساعت پرواز میکردم . حدود ۲۱ دقیقه گذشته بود و با این حساب من در حال عبور از آسمان هلند بودم .

* * *

مشکل بقدری سریع و بی سرو صدا رخ داد که دقایقی طول کشید تا متوجه شدم و آن وقتی بود که از روی عادت نگاهی به قطب نما انداختم . عقربه آن که میبایست روی ۲۵۶ درجه ثابت باشد ، داشت بدور صفحه میچرخید . به قطب نمای پدکی نگاه کردم . آنهم از کار افتاده بود . البته اتفاق مهمی نیفتاده بود چون تا چند دقیقه دیگر به حوزه فرودگاه " لاکن هیت " میرسیدم و از طریق تماس رادیویی به کمک آنها فرود اضطراری میکردم ولی اول میبایست جریان را به مرکز کنترل کانال ۴ اطلاع میدادم .

دکمه رادیو را فشار دادم و گفتم :

" - چارلی دلتا به کنترل ۴ . . . چارلی دلتا به کنترل ۴ . . . "

دکمه را رها کردم . فایده‌ای نداشت چون بجای هر صدایی ، صدای خودم بود که در گوشم میپیچید . دوباره سعی کردم . بی نتیجه بود . در ساحل آبهای سرد و سیاه " دریای شمال " ، در ساختمان گرم مرکز کنترل ۴ ، افراد قهوه و کاکائو میخوردند و وراجی میکردند . هیچکس صدای مرا نمی‌شنید . رادیو هم از کار افتاده بود .

* * *

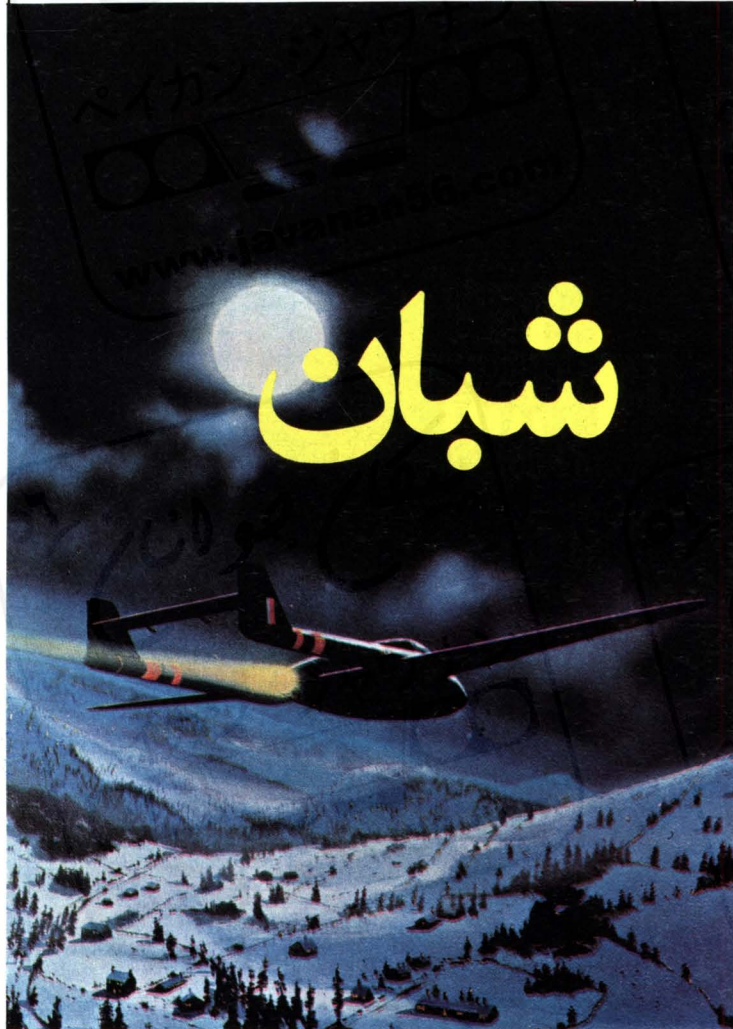
انسان در هیچ محلی مثل آسمان ، آن هم در دل یک شب سرد زمستانی ، احساس تنهایی نمیکند و کابین کوچک یک هواپیمای یکنفره هم نمیتواند مکان اطمینان بخشی باشد . سعی کردم ترسی را که در من بوجود آمده بود ، از بین ببرم . وحشت زودتر از هر چیزی یک خلبان را میکشد . تا ده شماره شمردم و کلید کانال اضطراری را زدم . سکوت ، تنها جواب بود .

نگاهی به درجه‌ها انداختم و همه چیز دستگیرم شد . یک فیوز یا مدار اصلی در جایی سوخته بود و کاری نمیشد کرد . در مدرسه خلبانی بیشتر وقت ما به آموزش پرواز در شرایط اضطراری میگذشت چون همیشه در گوش ما میخواندند که پرواز در شرایط عادی کار مهمی نیست .

آموزشها داشت به خاطر من میامد اولین کار کم کردن سرعت برای صرفه‌جویی در سوخت بود . خوشبختانه درجه مخزن سوخت ، ارتفاع سنج ، سرعت سنج و درجه سرعت اوج و افت هیچیک از کار نیافتاده بود . با کمک همین دستگاهها امکان دارد هواپیما را سلامت فرود آورد .

ولی بشرطی که روز باشد و هوا صاف و بدون ابرولی

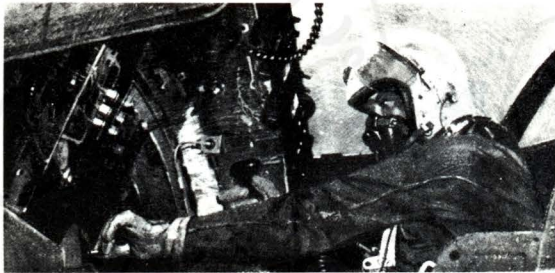
شبان



درحالیکه منتظر اجازه برج مراقبت برای پرواز بودم ، باطراف نگاه کردم . زمینهای یخ زده اطراف فرودگاه در زیر نور مهتاب زمستانی ، بلورین و شکننده بنظر میرسید . در مقابلم باند فرودگاه و چراغهای دو طرف آن مثل روبان سیاه سنگ دوزی شده‌ای به چشم میآمد . البته چراغها چند دقیقه بعد از پرواز من خاموش میشد ، چون دیگر قرار نبود امشب هواپیمائی پرواز کند یا فرود بیاید .

من تازه دوره خلبانی را گذرانده بودم و در یک پایگاه نظامی در آلمان خدمت میکردم ولی بمن اجازه داده شده بود که تعطیلات کریسمس را با خانواده‌ام در انگلستان بگذرانم . داشتم راجع به تعطیلاتم فکر میکردم که صدای مامور برج در گوشم پیچید :

" . . . چارلی دلتا . . . چارلی دلتا . . . میتوانید پرواز کنید . باند خالی است . "



خودم است ولی اشتباه کرده بودم. هواپیمای دیگری بود که در فاصله ۱۵۰۰ متری من و در ارتفاع کمتر در امتداد هواپیمای من پرواز میکرد. سرعتش از من کمتر بود. نمیتوانستم سرعتم را کمتر کنم چون احتمال خفه کردن موتور وجود داشت. یاد ترمزهای هوایی افتادم. هواپیمایم تکان سختی خورد و سرعتش کم شد. هواپیمای "شان" نزدیک شد. از نوع هواپیماهای دو موتور ملخدار زمان جنگ بود که به آنها "ماسکتو" میگفتند و حالا در بعضی از پایگاهها برای کارهای هواشناسی از آنها استفاده میکردند.

خلبان "شان" با دست راست به پائین اشاره کرد یعنی که میخواهیم ارتفاع کم کنیم. منم با ۵ انگشت باز شده دست چپم به درجه بنزین اشاره کردم و بعد با انگشت روی گلویم کشیدم، یعنی بیشتر از ۵ دقیقه سوخت ندارم. با سر اشاره کرد و سر هواپیمایش را به سمت پائین برگرداند. منم بدنبالش رفتم. در ارتفاع ۹۰ متری، مه هنوز هم زیر پای ما بود و از ورای آن هیچ چیز دیده نمیشد.

دو دقیقه بعد، "شان" با دست علامت داد که چرخهایم را باز کنم. خوشبختانه چرخها از برق جداگانه‌ای استفاده میکردند. بعد از باز شدن چرخها، به اشاره "شان" مرحله دوم کم کردن ارتفاع شروع شد و آنوقت بود که دو حرف "ج-ک" را در دماغه هواپیمای او دیدم. عقربه سوخت تقریباً روی صفر بود که وارد مه شدیم. هیچ چیز دیده نمیشد در دریای از ذرات بی شکل بخار فرو میرفتیم. برای من دیگر مهم نبود مقصد کجاست، فقط چشمم را از "شان" که در فاصله ۱۲ متری من پرواز میکرد برنمیداشتم و همین وقت بود که متوجه شدم او بدون چراغ پرواز میکند. البته او حق داشت چون چراغ در مه برای هواپیمای گمشده

بقیه در صفحه ۵۴

در چنین شبی بهتر بود اصلاً "مساله" را فراموش کنم. تنها شانس من دیدن چراغهای شهر یا پایگاههای نظامی بود، چون با پرواز در ارتفاع کم، میشد توجه آنها را جلب کرد بهمین دلیل با کم کردن ارتفاع سعی کردم شهر ساحلی "نورویچ" را پیدا کنم چون میدانستم در ۸ کیلومتری شمال آن، فرودگاه نظامی "میریام سنت جرج" قرار دارد که امید بزرگی بشمار میرفت.

احساس تنهایی بیشتر و بیشتر مرا در چنگالش میفشرد. در ارتفاع ۴۵۰۰ متری متوجه دشمن تازه‌ای شدم انعکاس نور ماه از پائین مرا متوجه مه غلیظی کرد که تمام سطح زمین را پوشانده بود. دیگر امیدوار بودن مسخره بنظر میرسید. آن پائین، آبهای قیرگون دریای شمال منتظر بلعیدن من و هواپیمایم بود. ادامه پرواز بی نتیجه بود چون راه بجائی نمیردم. از فکر خطور کرده که به هلند برگردم ولی با دیدن مقدار سوخت باقیمانده این کار را هم بیفایده دیدم.

در ۳۰۰۰ متری، ارتفاع را حفظ کردم. آموزشهای مدرسه خلبانی از مغزم میگذشت:

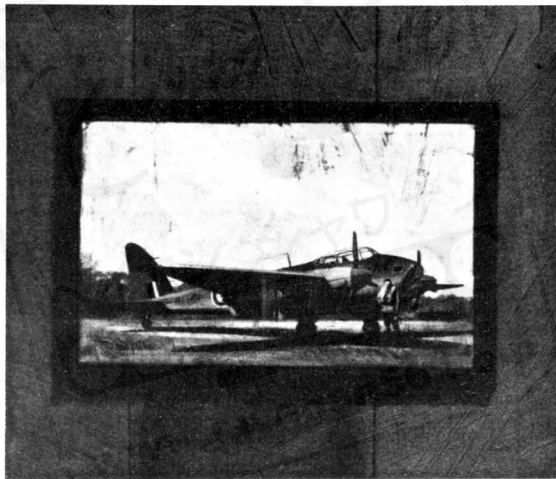
"آخرین اقدام پریدن از هواپیما است... ولی پریدن در آبهای یخ زده دریای شمال؟ جائیکه قویترین موجودات نمیتوانستند بیش از نیم ساعت طاقت بیاورند و زنده بمانند.

صدای معلم پرواز هنوز در مغزم میپیچید: "... از این روش در مواقع بسیار اضطراری استفاده کنید. از آنجائیکه آسمان انگلستان بوسیله رادار دائماً تحت مراقبت است، هرگاه برای فرود احتیاج به راهنمایی داشتید، به شکل یک مثلث پرواز کنید. این از قدیمی ترین روشهای درخواست کمک است و همه با آن آشنا هستند و به محض مشاهده آن، هواپیمائی را به کمکتان خواهند فرستاد...". جزئیات این روش بخاطر من آمد. حتی یادم آمد که به خلبان هواپیمای کمکی "شان" میگفتند.

به ساعت نگاه کردم پنجاه و یک دقیقه از پرواز میگذشت و بنابراین فقط برای ۳۰ دقیقه سوخت داشتم. شروع به پرواز در امتداد اضلاع مثلث فرضی ام کردم. زیر پایم تا آنجا که چشم کار میکرد مهیود ده دقیقه گذشت. دو بار مثلث را کامل کرده بودم.

* * * شروع به دعا خواندن کردم. کار دیگری بنظم نمیرسید فقط برای ۱۰ دقیقه دیگر سوخت داشتم. مطمئن بودم که کارم تمام است. پنج دقیقه بعد، بال چپ هواپیما را بالا کشیدم که آخرین ضلع آخرین مثلث را کامل کنم. در امتداد نوک بال، سایه سیاهی را دیدم. فکر کردم سایه هواپیمای





در فاصله کمی از زمین با چرخهای بسته از کنارم گذشت و در دل مه ناپدید شد. مطمئنم که حتی دستی را که بعنوان سپاسگزاری برایش تکان دادم، ندید.

* * *

انتظار داشتم ماشینهای آتش نشانی و آمبولانس و مامورین فرودگاه در اطراف باند باشند ولی هیچ خبری نبود. ده دقیقه از فرودم میگذشت که نور چراغهای اتومبیلی به چشمم خورد. اتومبیل در ده متری هواپیما ایستاد. بدن یخزدهام را با دشواری از کابین بیرون کشیدم. روی بال هواپیما و از آنجا روی باند پریدم و بطرف اتومبیل دویدم. پشت فرمان پیرمردی نشسته بود و با تعجب بمن نگاه میکرد. مرا که دید با سر به هواپیما اشاره کرد و گفت:

"مال تو است؟"

"بلی، الان فرود آمدم."

"خارق العاده است. واقعا" خارق العاده است. سوار شو بریم به آسایشگاه."

گرمای داخل اتومبیل دلپذیر بود. پیرمرد گفت:

"خیلی شانس آوردی." گفتم:

"واقعا" شانس آوردم. درست موقع نشستن، سوخت هواپیما تمام شد. رادیو و وسایل مخابراتی هم ۵ دقیقه پیش روی دریای شمال از کار افتاد."

"بدون رادیو چطور اینجا را پیدا کردی؟"

"راهنمایی شدم."

"در تعجبم که راهنمای توجطور اینجا را پیدا کرد."

"تعجب نداره. او از هواپیماهای هواشناسی بود و رادیو داشت و حتما" با گرفتن دستور از مرکز مراقبت زمینی اینجا را پیدا کرده."

"همین خارق العاده است. ما اینجا مرکز مراقبت زمینی که نداریم هیچ، اصلا" تجهیزات هدایت پرواز هم نداریم." نوبت من بود که تعجب کنم. پرسیدم:

"مگر اینجا پایگاه" میریام سنت جرج" نیست؟"

"نه قربان اینجا پایگاه تدارکاتی" مینتون" است. سالهاست که دیگر اینجا پایگاه عملیاتی نیست."

اتومبیل را متوقف کرد و پیاده شد و گفت:

"بخشید، باید چراغهای باند را خاموش کنم."

و بعد که برگشت پرسیدم:

"پس چطور شد که چراغهای باند را روشن کردید؟"

"داشتم در سالن غذاخوری چیزی میخوردم"

که "جو" - منظورم نظافتچی اینجااست - پیشنهاد کرد



مثل شعله شمع برای پروانه است. "شبان" من مبیایست خلبان فوق العاده ماهری باشد.

در این حال سرعت زیادی نداشتیم. ناگهان "شبان" با انگشت به من و سپس به سمت مقابل اشاره کرد و منظورش این بود که رسیدیم. به سمت مقابل نگاه کردم. اول چیزی ندیدم و بعد چند نور چراغ به چشمم خورد و بعد تعداد بیشتری از چراغها که به موازات یکدیگر بودند. من نزدیک باندیک فرودگاه بودم. کمی بعد اولین تکان ناشی از برخورد چرخها به باند را احساس کردم. چند تکان شدید دیگر و بعد همه چیز آرام شد. حتی صدای موتورها را نمیشنیدم چون مدت بود که سوخت هواپیما تمام شده بود. ترمزهای چرخها را رها کردم و مدارها را بستم. قطرات عرق را که در امتداد ستون فقراتم به پایین میچکید احساس میکردم. یعنی امکان داشت که من سالم فرود آمده باشم؟ شروع به باز کردن کمربند و تسمههای حفاظتی کردم و در همان حال نگاهی به بیرون انداختم. در ۱۵ متری سمت چپ من "شبان"



نگاهی به بیرون بیندازم وقتی سرم را از پنجره بیرون بردم، صدای موتور هواپیمایت را شنیدم و حدس زدم باید اتفاقی افتاده باشد. سرعت به سمت تابلو برق رفتم، خوشبختانه موقع تخلیه پایگاه برق چراغهای باند را قطع نکرده بودند بقیه اش را هم که میدانی. " نزدیکترین پایگاه هوایی مجهز کجاست؟ " " — باید میریام سنت جرج باشد. حدود بیست کیلومتری اینجا. "

قضایا داشت روشن میشد. " شبان " من قصد داشت مرا به میریام سنت جرج ببرد ولی با دیدن چراغهای " مینتون " و علم به این مساله که من سوخت نداشتم، مرا در اینجا فرود آورده بود. همانطور که گفتم بمحض فرود سوختم تمام شد یعنی من حتی نمیتوانستم یک کیلومتر دیگر پرواز کنم. اگر پیرمرد چراغها را روشن نکرده بود، حالا داشت جسد مرا از لابلای تکه پاره های هواپیما بیرون میآورد. بقول پیرمرد خیلی شانس آورده بودم.

بعد از کمی استراحت خالم سر جایش آمد. کنار در سالن نهارخوری، تلفنی روی میز بود. شماره میریام سنت جرج را گرفتم. از کسی که جواب داد خواستم مرکز مراقبت زمینی را وصل کند گفت:

" — ببخشید قربان، ولی امشب کسی در مرکز مراقبت نیست. از ساعت ۵ بعد از ظهر بعد هیچ ارتباطی برقرار نشده. اصلاً امشب ما پروازی نداشتم. "

" — ممکنست بگوئید نزدیکترین پایگاهی که مرکز مراقبت ۲۴ ساعته دارد کدامست. "

" — مارهام " در غرب " ولاکن هیت " در جنوب. کریسمس مبارک. "

داشتم از تعجب دیوانه میشدم. این پایگاهها هر کدام حدود ۶۵ کیلومتر از اینجا فاصله داشت. " شبان " میدانست که من سوخت ندارم و مطمئناً قصد نداشتم مرا به آنجا ببرد. با آن ارتفاع کمی هم که داشت، خودش هم خیال نداشتم به این پایگاهها بروم. تصمیم گرفتم از پایگاه مرکزی هواپیماهای هواشناسی سؤال کنم. بعد از برقراری ارتباط، موضوع را برای افسری که آنطرف خط بود، توضیح دادم. گفت:

" — متأسفم ولی باید اشتباهی رخ داده باشد. هواپیماهای موسکیتو چند ماه قبل از رده خارج شد و آنها را اوراق کردیم یا به موزه ها فرستادیم. "

" — ممکنست کسی یک فروند از آنها را خریده باشد؟ " " — بعید نیست. "

وقایع از جلو چشمانم رژه میرفت. فکر کردم مگر میشود کسی اینقدر شانس بیاورد و از یک قدمی مرگ برگردد. باید حتماً این خلبان را پیدا میکردم تا از او تشکر کنم. صدای پیرمرد مرا بخود آورد:

" — " جو " اطاق شماره ۱۷ را آماده کرده است. بروید غذائی بخورید و استراحت کنید. منم میروم بخوابم. " اطاق ۱۷ در انتهای راهرو بود. جو داشت بخاری را روشن میکرد. او هم پیرمردی بود با حدود ۷۰ سال سن و قیافه ای مهربان. بعد از روشن کردن بخاری رفت غذا بیاورد. موقع خوردن شام بیشتر از سردلجویی تا کنجکاوای از او پرسیدم:

" — خبلی وقته اینجائی، جو؟ " " — بله قربان، حدود ۲۰ ساله. از قبل از آغاز جنگ که این پایگاه ساخته شد. "

" — اینجا باید خیلی تغییر کرده باشد، اینطور نیست. "

" — اوه بله قربان، خیلی عوض شده. "

و بعد برایم از روزهای تعریف کرد که هواپیماها دائماً در حال رفت و آمد بودند. از خلبانان جوانی که روی خطوط دشمن پرواز میکردند و آنها یکیه هیچوقت برنمیگشتند. پس از صرف غذا، در حالیکه " جو " داشت ظرفها را جمع میکرد، از جیم بلند شدم و شروع به قدم زدن کردم. روی دیوار قاب عکسی توجهم را جلب کرد. در عکس رنگ و رو رفته، خلبان جوانی در لباس پرواز در جلو هواپیمایش که از نوع موسکیتو بود، دیده میشد. پرسیدم:

" — این خلبان کیه؟ " " — " آقای " جان — کاوانا "، قربان. بهترین خلبانی که در عمرم دیدم. یک آقای واقعی بود. "

" — اینجا خدمت میکرد؟ " " — " بله قربان — اتفاقاً " همین اطاق مال اون بود. " ناگهان چشمم به دو حرف " ج — ک " که در دماغه هواپیما نقاشی شده بود افتاد و چیزی در مغزم برق زد.

به جو گفتم:

" — از آقای کاوانا تعریف کن. "

" — بله قربان، آقای کاوانا جزو، اسکادران " شبان " ها



بود ولی با همه فرق داشت. خیلی وقتها که بقیه شبان ها پس از برگرداندن تعدادی هواپیمای گم شده، میرفتند استراحت کنند، آقای کاوانا دوباره سوختگیری میکرد و پرواز میکرد. بارها به من میگفت که ممکنه یک هواپیمای آسیب دیده دیکه باشه که راهشو گم کرده و او باید بره و راهنمائیش کنه. فکر من متوجه وقایع امشب شد. شکی نبود که آقای کاوانا مرا هدایت کرده بود. حتماً " بعد از جنگ از نیروی هوایی بیرون آمده و برای خودش مشغول کار شده هواپیما را هم احتمالاً " در یکی از حراجها خریده و برای پرواز مرتبش کرده، امشب هم داشته جایی میرفته که مرا در آن موقعیت دیده وبه کمکم آمده است. حتم داشتم از طریق باشگاه های خلبانی میشد آدرسش را پیدا کرد. بی اختیار فکری را که در سرم بود، بزبان آوردم:

" — هنوز هم خلبان بی نظیریه! " جو با لبخند غمناکی گفت:

" — گمان نمیکم قربان. درست شب کریسمس ۱۴ سال قبل آقای " کاوانا " دنبال هواپیماهای گمشده رفت و دیگر برنگشت. هواپیمایش جایی در دریای شمال سقوط کرد و اثری ازش بدست نیامد. شب به خیر قربان و کریسمس مبارک. "

رویدادهای هنری

در سالی که گذشت

در جشن فرهنگ و هنر، استقبال دانش آموزان و دانشجویان از خرید کتاب ارزاتر بود که هفته کتاب دوبار تمدید شد و به هفته‌ها انجامید.

یازدهمین جشن هنر شیراز، با نمایش خوک، بچه، آتش جنگالی ترین رویداد هنری سال ۳۶ بود

سال گذشته را میتوان -از دیدگاهی- سال جشن‌ها و جشنواره‌ها و سال رویدادهای گوناگون هنری نامید. رشد سریع برنامه‌های فرهنگی و جشنواره‌ها، اگرچه بیانگر این واقعیت است که در ایران تحول امروز، به پیشرفت معنوی و فکری جامعه پابپای گامیابی‌های صنعتی و اقتصادی آن توجه میشود، اما اکنون به دور از شلوغی سرگیجه‌آور برپایی مداوم چندین جشن و جشنواره، باید به تامل و تفکر نشست و به این نکته پرداخت که از این رویدادها چگونه میتوان برای غنای بیشتر مادی و معنوی جامعه بهره گرفت.

بدیهی است کوشش برای نفوذی گسترده میان مردم، در جهت کمک به بیداری ملی و ایجاد هماهنگی‌های فرهنگی تنها بشرطی امکان پذیر است که هر اقدامی در این زمینه بخاطر مردم صورت گیرد. در مردم بودن، با مردم همصدا شدن و به نیاز و میل فرهنگی آنها توجه داشتن، با کوششهای فردی و بدور از واقعیت‌های اجتماعی و یا کارهای باصطلاح نمایشی تفاوت بسیار دارد. وقتی ضرورت‌های اجتماعی را لمس کنیم و دقیقاً "بدانیم مردم چه گرایش‌هایی دارند و در چه شرایطی میتوانند بصورت هدف‌های موثر فرهنگی در آیند، شکل، محتوا و زمان وقوع رویداد هنری یا هر اقدام فرهنگی، موضع لازم خویش را باز مییابد.

اکنون در نگاهی کوتاه مهمترین رویدادهای هنری و فرهنگی سال گذشته را به اختصار -مرور میکنیم.

سومین جشنواره توس

نخستین رویداد فرهنگی سال ۲۵۳۶، سومین جشنواره توس بود که از ۱۶ تا ۲۵ تیر ماه در مشهد و توس برگزار شد. تاتر-براساس شاهنامه فردوسی- نمایش فیلم، سخنرانی، موسیقی اصیل ایرانی و موسیقی محلی، ورزش باستانی، شاهنامه-خوانی و نقالی مجموعه برنامه‌هایی بود که در سومین جشن توس عرضه شد. در طول ۵ روز برپایی سومین جشن توس سه نمایشنامه رصحنه آمده در مقایسه با سالهای پیش، جشنواره امسال از نظر کمیت آفرینش‌های تاتری، پربارتر بود. نمایشنامه "آزمون کیهن‌سرو" به کارگردانی ایرج انور، "رستم و اسفندیار" به

کارگردانی شهر و خردمند و نمایشنامه عروسکی "نستور" هر یک از راهی به حماسه‌های شاهنامه فردوسی پرداختند و بحث‌های بسیاری را در این زمینه برانگیختند. در برنامه‌های تاتری این جشنواره، برای نخستین بار در ایران یک گروه تاتری، نمایشنامه "آه اسفندیار مغموم" نوشته یار علی پور مقدم را روخوانی کرد. در سومین جشنواره توس ۴ فیلم به نمایش درآمد. ۱- سیری در پرده‌های شاهنامه بایسنقری ساخته جمشید سیاهی ۲- شاهنامه از خطی تاجایی، به کارگردانی منوچهر خادم زاده ۳- مینیاتورهای شاهنامه، ساخته ایرج گرگین ۴- رستم و

جشنواره
مهر



British
Cultural Festival
Iran 1977

جشنواره فرهنگی بریتانیا

"جشنواره فرهنگی بریتانیا" برای آشنایی بیشتر ایرانی‌ها با جنبه‌های مختلف هنر و فرهنگ بریتانیا از ۱۲ مهر در تهران برگزار شد.

اجرای سه باله - برگزاری نمایشگاه نقاشی مدرن، نمایش فیلم‌های برگزیده انگلیسی، موسیقی، نمایش گنجینه طلا و نقره‌کاری انگلیس، نمایشگاه کتابهای کودکان و اجرای نمایشنامه "هاملت" و از جمله برنامه‌های این جشنواره بود.

نوجوانان و کودکان نیز در "جشنواره فرهنگی بریتانیا" بی‌نصیب نماندند و نمایشگاهی از کتابهای بریتانیا در کتابخانه مرکزی کانون پرورش‌فکری کودکان و نوجوانان برپا شد. انگلستان در زمینه چاپ و انتشار کتابهای کودکان در زمره کشورهای پیشرفته است و این نمایشگاه نه فقط برای کودکان و نوجوانان بلکه برای بزرگسالان علاقمند به کارهایی که در زمینه کتابهای کودکان و نوجوانان انجام شده است، سودمند و آموزنده بود.

با اینهمه جشنواره فرهنگی بریتانیا در ارائه همه جنبه‌های هنر و فرهنگ بریتانیا ناتوان ماند، چرا که تاتر مدرن، نقاشی کلاسیک، موسیقی پاپ و بسیاری دیگر از جنبه‌های پراهمیت هنر و فرهنگ بریتانیا در این جشنواره به فراموشی سپرده شد.

**توسعه فرهنگ و هنر در
میان مردم تنها بشرطی امکان
پذیر است که در این زمینه
بخاطر مردم و جدا از کارهای
نمایشی، صورت گیرد.**

**در جشنواره فرهنگی بریتانیا
تاتر مدرن، نقاشی کلاسیک
و بسیاری از جنبه‌های پر
اهمیت هنر و فرهنگ
بریتانیا بفراموشی سپرده شد.**

"سرزمین خرگوش‌ها" و نمایشنامه "عقاب و رویاه" را میتوان نام برد که اغلب این برنامه‌ها و بخصوص "سرزمین خرگوش‌ها" در ارتباط با کودکان و نوجوانان ناموفق بود.

نمایش "سوز دل گربه انگلیسی" با اجرای گروه "تسه" از فرانسه، نمایشنامه "همانطور که می‌خواهید" به کارگردانی آندره شربان، نمایش "خوک، بچه، آتش" از مجارستان، "دوره مرده" از لهستان، "ساعت ششم" به کارگردانی آشور بانیپال با بلاو "عمر خیام در نیویورک" همراه با دوازده گروه تاتر روضی، مجموعه برنامه‌های تاتری یازدهمین جشن هنر را ارائه دادند.

نمایش "خوک، بچه، آتش" در میان برنامه‌های گوناگون رقص، موسیقی، تاتر، فیلم و ... بحث‌انگیزترین رویداد جشن هنر یازدهم بود. اجرای این نمایش در یکی از مغازه‌های شیراز، با اعتراض شدید مردم این شهر و اغلب تماشاگران روبرو شد. مطبوعات نیز آن را بی‌معنی - ترین برنامه جشن هنر خواندند. دلیل اساسی اعتراض به اجرای این نمایشنامه محتوای پوچ و بی‌معنی و نیز بازسازی قبیحانه اعمال جنسی در مقابل چشمان حیرت‌زده کودکان و نوجوانان و عابران خیابان فردوسی شیراز بود.

سهراب ساخته بوریس کیمیاگروف از اتحاد جماهیر شوروی.

استاد انجوی شیرازی مثل هر سال سرپرستی برنامه‌های شاهنامه خوانی و نقالی جشن توس را برعهده داشت و این بار نیز در ابعادی گسترده‌تر، نقالی آئین سنتی ایران را، که اکنون در حال فراموشی است، احیا کرد. در این بخش سه گروه، نمونه‌های مختلف و پرباری، از نحوه "شاهنامه خوانی" را ارائه دادند و دو مرشد زورخانه نیز با "ضرب" شعرهای شاهنامه را به شیوه جالبی اجرا کردند. همراه با این برنامه‌ها، موسیقی اصیل ایرانی و موسیقی محلی، جلسات بحث و سخنرانی درباره شاهنامه و فردوسی، مراسم و مسابقات "کشتی با جوخه" نیز در سومین جشن توس جایگاه مهمی داشت.

جشن توس با آنکه جنبه سنتی و ایرانی‌اش بیش از جنبه‌های جهانی است اما توانسته است در حد یک جشنواره محلی، به موفقیت‌های نسبی دست یابد. نگاهی به برنامه‌های امسال جشن توس نشان می‌دهد که مسئولان همه سعی خود را کرده‌اند تا مجموعه‌ای فراهم آورند که شرکت‌کنندگان و علاقمندان به جشنواره تورا دست کم از نظر کمی راضی نگاهدارند.



جشن هنر شیراز

این بار جشن هنر، کمی زودتر از سالهای گذشته یعنی ۲۶ مرداد آغاز شد و تا ۴ شهریور ادامه یافت.

ویژگی یازدهمین جشن هنر، ارائه سیاه بازی ایرانی و نمایش‌های شاد از کشورهای هندوستان و ترکیه بود که در این زمینه ۱۰ نمایش در جشن هنر به اجرا درآمد.

سینما در یازدهمین جشن هنر، به معرفی سینمای ژاپن اختصاص داشت و با آنکه نمایش فیلم در جشن هنر هیچگاه نتوانسته است کیفیت و الو شایسته داشته باشد با اینهمه این بار، تماشای تاریخ ژاپن از طریق سینما و آشنایی با فیلمسازان ژاپنی، به‌رحال مغتنم بود.

جشن هنر، در کنار برنامه‌های نمایش فیلم و نمایش‌های گوناگون و رقص و موسیقی چند برنامه نیز برای کودکان و نوجوانان تدارک دیده بود که از آن میان نمایشنامه

رویدادهای هنری در سالی که گذشت

موزه هنرهای معاصر

با گشایش نخستین موزه هنرهای معاصر در تهران، یکی دیگر از رویدادهای فرهنگی که ضرورت آن در فضای هنری کشورمان بخوبی حس میشد، تحقق یافت. گسترش هنرهای گوناگون ایران، در چندین دهه اخیر، اعم از بازی هنرهای بومی و پیدایی شیوه‌های هنری تازه، ضرورت ایجاد یک مرکز ثابت و دائمی را برای ارائه نمونه‌های برجسته این هنرها ایجاد میکرد چرا که نگارخانه‌های گوناگون تهران، تنها میتوانستند به جریان‌های پراکنده هنری و فرهنگی به گونه‌ای محدود بپردازند و در یک فاصله زمانی کوتاه، نمایش‌دهنده آثار هنری باشند. گشایش موزه هنرهای معاصر ایران، این فرصت را بوجود خواهد آورد تا آثار برجسته هنری که در سالهای اخیر عرضه شده یا در آینده ارائه خواهد شد، بجای کوچ کردن به انزوای مجموعه‌های خصوصی و پنهان شدن از دید همگان، در این موزه نگهداری شود و در معرض دید همه و بویژه جویندگان و پژوهشگران جهان هنر قرار گیرد.

موزه هنرهای معاصر که در ضلع غربی پارک فرح واقع شده، در اواخر مهرماه با چندین نمایشگاه گشایش یافت. ۱- نقاشی معاصر ایرانی: هدف از برگزاری این نمایشگاه آشنایی با وسعت هنر معاصر ایران - در زمینه نقاشی - است در این بخش که فضای کلی نقاشی معاصر ایران را بدست میدهد آثاری از هنرمندان جوانی که به بلوغ رسیده‌اند به معرض نمایش درآمده است.

۲- مکتب سقاخانه: این نمایشگاه نمودار یک دوره خاص از نقاشی ایران است که به شبیه‌سازی میپردازد این شیوه در واقع راه‌یابی تازه‌ای برای پیدایی شیوه‌های نقاشی براساس نهادهای فرهنگ بومی است.

۳- هنر پیوسته در ایران: این نمایشگاه در واقع موقعیت گرایشهای تازه هنر گرافیک در ایران را مطرح میکند. هنری که امروز با گرافیک‌های برجسته ایرانی، چهره‌ای جهانی دارد.

۴- تاریخچه عکاسی ابدایی: تولد و تکامل این هنر از نخستین گام‌ها تا

سالهای ۱۹۳۰ در گروهی از آثار مجموعه دائمی نمایشگاه پی‌گیری و بررسی میشود. ۵- آغاز معماری صنعتی ایران: این بخش از موزه بی‌گمان نمایانگر معماری نوین ایرانی است که در ردیف ابعاد دیگر جامعه ایرانی رشد کرده و تلفیقی از شیوه‌های معماری مدرن و معماری سنتی ایران است. هنر گرافیک: این بخش نمایانگر تکامل فن گرافیک در دهه قرن نوزده و بیستم است که میتواند بعنوان انگیزه گرایش به هنر انتزاعی بشمار آید.

۶- نگاه تیز واقع‌گرا: عکاسی الهام بخش یک مکتب جدید و مهم در نقاشی بوده است که آنرا واقع‌گرایی افراطی یا واقع‌گرایی "عکاسانه" مینامند. هنرمند در این شیوه، دوربین عکاسی را بعنوان ابزار تحقق به کار میبرد و نقاشی‌هایش در نگاه اول شباهتی سطحی به عکس از خود بروز میدهد...

موزه هنرهای مدرن در مجموع میتواند پشتوانه‌ای برای حفظ میراث‌های ملی و احیای هنر ملی ایران باشد...

مورد بحث و بررسی قرار دادند. در این جشن نمایشگاههایی از زندگی سنتی مناطق ایران، نمایشگاهی از لباسها و وسایل زندگی مردم و نمایشگاههایی نیز از فرهنگ سنتی کودک برگزار شد. بی‌گمان، برای شناخت نیاز روزمره هر قوم و هر جامعه‌ای، شناسایی فرهنگ و سنت‌های آن قوم ضروری است و برای مراجعه به این گنجینه‌ها باید به ریشه سنت‌هایی برد. نخستین جشن فرهنگ مردم، در دستیابی به این هدف و بویژه در شناسایی فرهنگ عامیانه یا فرهنگ عامه به مردم تا حدودی موفق بود.

در باره جشن فرهنگ مردم، گزارشی نیز در شماره آذرماه این مجله، به چاپ رسیده است. نوجوانانیکه آگاهی‌های بیشتری را در مورد برنامه‌های این جشنواره خواستارند، میتوانند به صفحات ۸ و ۹ و ۶۵ مجله مهر آذر ماه ۲۵۳۶ مراجعه کنند.

برنامه‌های
دومین
جشن فرهنگ و هنر
در تهران ۱۳۴۶

اولین جشن فرهنگ مردم
The First Festival of
Popular Traditions
اصفهان، ۲۰-۲۶ مهرماه ۱۳۳۶
Established 12-18 October 1977

جشن فرهنگ مردم

برای بازشناسی عناصر سنتی فرهنگ ایران به امر علیاحضرت شهبانو، هر سال همزمان با آئین مهرگان، "جشن فرهنگ مردم" در یکی از شهرهای ایران برگزار میشود و امسال شهر تاریخی اصفهان که عالیترین مظاهر ملی را در سینه خود حفظ کرده، برای نخستین بار، شاهد برگزاری نمایشها و برنامه‌های متنوع این جشنواره بود.

در نخستین جشن فرهنگ مردم - ۲۵ تا ۲۶ مهر - گذشته از برنامه‌های گوناگون، نمایش، رقص و آواز محلی و بازسازی آداب و رسوم عامیانه، پژوهشگران ایرانی و خارجی اهمیت پدیده‌های سنتی ایران را از دیدگاه مردم‌شناسی و فرهنگ عامه

جشن فرهنگ و هنر

همزمان با زادروز شاهنشاه آریامهر، دهمین جشن فرهنگ و هنر با اجرای بالهرمته و ژولیت در پیشگاه اعلیحضرتین آغاز شد و برنامه‌های گوناگون آن، در سراسر کشور گسترش یافت.

برگزاری جشن فرهنگ و هنر در آبان ماه، فرصتی است برای بازشناسی کوششها و خلاقیت‌هایی که در طول یکسال، سر - چشمه‌های فرهنگی ما را غنایی بیشتر داده است. در این ماه، مردم که فرهنگ متعلق به همه آنهاست، جلوه‌های این درخت بر برگ و بار را در همه جا می‌بینند و آن را از نزدیک لمس میکنند. بردن فرهنگ و هنر به میان توده‌ها و آشنا کردن جامعه



با ارزشها و نقشهای فرهنگ و هنر یک ضرورت است، زیرا غنای فرهنگ و هنر هنگامی میسر است که ذهن آشنایه فرهنگ و طبع آشتی با هنر در جامعه مهیا باشد مردم باید با هنر آشنا شوند، باید با هنر خوگیرند و با مقام آن رشد کنند و تلطیف شوند.

جامعه ما همیشه کشتار مستعدی برای رشد بذریه فرهنگی و هنری و جنبه های روحی و معنوی بوده است. فقط به هوای مساعد و بذرافشان لایق و دلسوز نیاز دارد که جشن فرهنگ و هنر، میکوشد نمونه ای از این بذرافشانی استادانه و پرتاثیر باشد.

در جشن فرهنگ و هنر امسال، حدود ۵۰۰۰ گروه تاترو موسیقی با بیش از ۶۰۰ تن از هنرمندان سراسر کشور در ۴۰۰ شهر به اجرای برنامه پرداختند. در طول جشن ۱۴۷۰۰ برنامه نمایش فیلم توسط ۳۰۰ واحد سیار در سراسر کشور به اجرا درآمد. هفته کتاب - در متن برنامه های جشن فرهنگ و هنر، امسال باشکوه تر از سالهای گذشته برگزار شد و ناشران نه تنها در غرفه های فروش کتاب، بلکه در کتابفروشی ها نیز کتابها را به خریداران - در طول این هفته - با ۳۰ درصد تخفیف عرضه کردند. استقبال مردم و بخصوص دانش آموزان و دانشجویان از خرید کتاب ارزاتر، یحیی بود که ناگزیر هفته کتاب، دوبار تمدید شد و به هفته ها انجامید.



جشنواره فیلم کودکان و نوجوانان

جشنواره بین المللی فیلمهای کودکان و نوجوانان، که از قدیمی ترین جشنواره های ایرانی است، در آبان ماه، با نمایش ۶۶ فیلم کوتاه و بلند از ۱۹ کشور، دوازدهمین سال را پشت سر گذاشت. دوازدهمین دوره این جشنواره که از ۹ تا ۱۶ آبان در تهران برگزار شد، همانند سالهای پیش برنامه های جنبی متنوعی برای دوستداران هنر هفتم فراهم آورد. در این جشنواره گذشته از فیلمهای اصلی مسابقه، فیلمهای نقاشی متحرک از مجارستان، فیلمهای باله شوروی و فیلم برای خانواده در ۴ سینما نمایش درآمد. همزمان با نمایش برنامه های اصلی جشنواره، حدود ۵۰ هزار کودک و نوجوان تهرانی از برنامه های جنبی این جشنواره

آبان - آغاز بکار کرد و طی ۱۳ روز بیش از ۱۵۰ فیلم - از ۴۰ کشور مختلف جهان - را برای مشتاقان سینما به نمایش درآورد. این جشنواره با نمایش فیلمهایی چون "وقت بلوغ" و "خاطرات یک عاشق" ساخته سینماگر پرآوازه ایران "سهراب شهید ثالث" - "شاید شیطان" ساخته "روبربرسون"، "سه زن" ساخته رابرت آلتمن، "بن بست" ساخته پرو یزعیان، "سوته دلان" ساخته علی حاتمی "گزارش" ساخته عباس کیارستمی، "کلاغ" ساخته بهرام بیضائی و ۰۰۰ پر بارتر از سال گذشته همچنان در بخش های گوناگون به کارش ادامه داد.

ششمین جشنواره جهانی فیلم تهران گذشته از بخش مسابقه و بخش جشنواره جشنواره هادر ادامه خط مشی خود، برای بزرگداشت هنرمندان طراز اول سینما، مجموعه ای از آثار "کینگ ویدور" کارگردان مشهور آمریکایی را - که میکوشید با هر اثر خود جنبه هایی از کمبودهای جامعه ناقص بشری امروز ما را، برای تغییر و اصلاح آن بر ملا کند - به نمایش گذاشت.

در بخش سینمای ایران نیز نمونه هایی از فیلمهای ایرانی که در اغلب جشنواره های

دیدن کردند و علاوه بر تهران در ۱۰۰ سینمای ۴۵ شهر نیز برنامه های نمایش فیلم برای ۸۰۰ هزار کودک فراهم شد. جشنواره جهانی فیلم کودک، اگرچه یک رویداد بزرگ در زمینه گسترش سینمای ویژه کودکان و نوجوانان است اما هنوز به هنگام برگزاری و دیدار پاره ای از فیلمهایش این اندیشه به ذهن میرسد که، ساختن فیلم، تهیه نمایشنامه و نوشتن داستان برای کودکان یا نوجوانان مستلزم داشتن دانش و بینش کافی در مورد کودکان و نوجوانان و شناخت دقیق مسایل مربوط به آنها و دنیای آنهاست. در این راه تنها علاقه داشتن به کودکان و انجام دادن کاری برای آنها نمیتواند برای رسیدن به هدف کافی باشد.

در حاشیه برگزاری جشنواره بین المللی فیلمهای کودکان و نوجوانان، مطلبی با عنوان "نوجوانان تماشاگرانی دقیق و سخت گیران" در شماره دی ماه ۲۵۳۶ مجله مهر، آمده است.

جشنواره فیلم تهران

بنامایش فیلم "نقطه عطف" ششمین جشنواره جهانی فیلم تهران - از ۲۴

خاطرات مسافرت من

فراوانش که همه را شاد و پراز زندگی مسازد، دنبای ماجراها، فرداها، رویاها، پیشتازان و سرزمین خرسها، دیدنیهای "دیسنی لند" را در بر دارند.

شهر بعدی که من رفتم "سان دیه گو" در غرب امریکا و در ساحل اقیانوس آرام بود، با دریائی آبی که موجها را به صخره های کوبد. اینجا شهری است کوچک و سرسبز و پراز اماکن تفریحی و شما می توانید بهترین محل را برای کار در آنجا بیابید. همینطور بهترین دانشگاه را.

نمیدانم نام "یلوستون پارک" Yellow Stong Park را شنیده اید؟

پارکی است که از ایالت "رود آیلند" Road Island نیز بزرگتر است و

بخز جاده هایش، بقیه نقاط آن دست نخورده مانده است. حیوانات و گیاهان بدون مزاحمت در پارک آزادانه زندگی می کنند. از خیلی قسمتهای پارک آب معدنی جوشان در حال بالا آمدن است و رسوبی که از این آب ته نشین می شود زمین و تپه ها را مانند حوضچه هایی از مرم ساخته. در این پارک یک آبشار بزرگ و یک دره عظیم نیز هست. این دره ارتفاع زیادی دارد و به پائین نگاه کردن از بالای آن دره، سرگیجه می آورد. در بالای این دره باتلاقی است که روی آن رانلیوفرهای زیبا پوشانیده و این باتلاق با آن مناظر زیبای طبیعی اش برای همیشه در خاطره من میماند.

ایالت بعدی که دیدم "مونتانا" Montanna بود که شهر "نوادا"



جزیره ای است، که میتوان آن را جزیره مرگ نامید، چون تمام زندانیان به آنجا منتقل میشوند. آلکایون از جمله کسانی است، که در زندان این جزیره بود.

"ساگرمنتو" SACREMENTO مرکز کالیفرنیا است. قسمتی از آن که "ساگرمنتوی کهنه" نام دارد، انسان را یاد صحنه های فیلمهای وسترن قدیمی با مناظر هتلهای قدیمی و کافه های قدیمی می اندازد. دیگر کسی صاحب این کافه ها و هتلهای نیست و کسی در آنها قمار نمی کند و اینها را به همان صورت اولیه نگهداشته اند.

"لوس آنجلس" از دیگر شهرهای بزرگ کالیفرنیا است. بنظر میرسد که زندگی کردن در "لوس آنجلس" چندان خوشایند نیست زیرا هوا آنقدر آلوده است که من با وجود زندگی کردن در هوای دود آلود تهران در لوس آنجلس به سرفه افتادم. البته لوس آنجلس در عین حال شهری فراموش نشدنی و زیبا است. از دیدنیهای جالب این شهر، "بورلی هیلز"، "هالیوود"، "کمپانی یونیورسال" و از همه مهمتر "دیسنی لند" است.

بورلی هیلز محلی است در خارج شهر که بر روی تپه ای واقع شده و در آنجا خانه های یابستر بگویم قصرهای هنرپیشگان هالیوود قرار دارد. این محل پر است از درختهای کهنسال که گل و سبزه از سر و روی آن بالا میرود. "دیسنی لند" از دیگر جاهای دیدنی لوس آنجلس است که بدون بازدید از آنجا، دیدار از آمریکا هیچ لذتی ندارد. دنیای عظیم والت دیسنی با تجسمهای

در غرب امریکا رفتیم. یکی از شهرهای زیبای این ایالت، "سانفرانسیسکو" است، دارد. زیبایی این شهر در درجه اول بخاطر خیابانهایش است.

"سانفرانسیسکو" در اصل تپه ای بوده، و پس از زلزله معروفی که در آن روی داد آن را به همان صورت دست نخورده نگاه داشتند. خیابانهای سانفرانسیسکو شیب زیادی دارد. وقتی برای پیاده روی به خیابان میروید، گاهی اوقات مثل کوه نوردها، باید از سربالائی تندى بالا بروید و گاهی اوقات هم سرازیر شوید و مثل سرسره از آن لیز بخورید. متأسفانه امسال سانفرانسیسکو، به علت کم آبی، مثل همیشه سرسبز نبود و رنگ تپه های اطراف به زردی می گرائید.

"چاینتاون" China Town، شاید برای بعضی ها نام آشنائی نباشد. "چاینتاون" خیابان درازی است که تمام فروشگاهها و خانه های به سبک چینی ساخته شده است و اجناس چینی در آن بفروش میرسد. در رستورانهای این خیابان فقط غذای چینی سرو میشود.

"فیشرمن ورف" Fisher Man Whorf محل ماهیگیران و فروشندگان خیابانی است. در آنجا همه چیز طبیعی است و بوی ماهی و خرجنگ از هر طرف به مشام میرسد. در یکی از گوشه های این محل ایستگاهی قرار دارد، که محل توقف کشتی هایی است که به "آلکاتراس" ALKATRAS میرود. آلکاتراس



رویدادهای هنری



Nevada از شهرهای زیبای آن است. این شهر مربوط به ۱۵۰ سال پیش است که پس از جنگ کوچکی که در این شهر در گرفت بیش از ۵ یا ۶ خانواده در این محل ماندند. این شهر مانند موزه‌های نگهداری میشود و شامل تمام احتیاجات شهری از قبیل پستخانه، هتل، مغازه عطاری، بار و زندان میباشد. این محل شبیه به صحنه‌های فیلم "خانه کوچک" تلویزیون است. از جالبترین جاهای این شهر مدرسه‌ای است که با نظم و ترتیب در آن میز و نیمکت چیده‌اند و حتی عکس آبراهام لینکلن نیز بر دیوار آن کوبیده شده است.

در پایان این سفر من مجدداً به نیویورک بازگشتم که مقر سازمان ملل متحد است، این ساختمان عظیم و زیبا شامل سالنهای متعددی است که هر سال نمایندگان ملل در آن گرد می‌آیند و درباره مسائل جهانی به صحبت و گفتگو می‌پردازند. بر بالای در ورودی این ساختمان ساعتی است که حرکت زمین را نشان میدهد. نقاشی از "شاگال" نقاش معروف (طبق معمول پشت شیشه) درباره اتحاد تمام نژادها، قالی نفیسی از ایران، ماکت شهری زیبا از چین، ساخته شده از عاج و بسیاری چیزهای دیگر از کارهای ارزشمند و دیدنی موزه سازمان ملل متحد است. در فروشگاه این ساختمان کار دستی‌های کوچکی از تمام ملل وجود دارد که گهرهای کوچک و صنایع دیگر دستی ایران را میتوان از آن میان نام برد.

... سفر من پایان رسید و من با یک دنیا خاطرات و تجربیات تازه به ایران بازگشتم. بطور کلی آداب و رسوم آمریکاییها با سنت‌های ما ایرانیان تفاوت بسیار دارد. با این حال برخورد من با آمریکاییها بد نبود. یعنی در عین اینکه از آنها بی‌اعتنائی و شاید در بعضی موارد بی‌احترامی دیدم اما دوستان خوب و صمیمی هم در میانشان پیدا کردم. در همه جای دنیا آدم خوب و بد وجود دارد. ما ایرانیهای مهمان نواز بطور کلی نمی‌توانیم کم حوصلگی غربی‌ها را در مورد مهمانان قبول داشته باشیم. از طرفی هم نمی‌توانیم آنها را به بی‌احساسی متهم کنیم، چون این خصوصیات ملی و نژادی آنهاست که اجباب میکند چنین رفتاری داشته باشند.

جهانی موفق به دریافت جوایزی گردیده و معرف سینمای خوب کشورمان در خارج از مرزهای ایران بوده است بار دیگر به تماشا در آمد.

جشنواره فیلم تهران با تاکید بر شناسایی سینمای ایران به جهانیان میکوشد این جشن هنری را به رویدادی گسترده تبدیل سازد و در تقویم جشنواره‌های سینمایی جهان مقامی ارزنده بدست آورد.

آشنایی با هنر آفریقا

تهران ۱۰ آبان ۲۵ آذر ۲۵۳۶

آشنایی با هنر آفریقا

جشنواره "آشنایی با هنر آفریقا" به همت "بنیاد شهبانو فرح" از دهم آبان تا بیست و پنجم آذر در تهران برگزار شد.

از آنجا که آفریقا قاره وسیعی است و مشخصات جوامع و فرهنگهای آن نیز در بخشهای مختلف تفاوت بسیار با هم دارد، جشنواره، در نخستین مرحله به معرفی هنر و فرهنگ حاشیه غربی قاره سیاه پرداخت. منطقه‌ای که بعقیده صاحب نظران، زادگاه زیباترین و غنی‌ترین شاخه‌ها و نمونه‌های هنر سیاهان است.

برنامه آشنایی با هنر آفریقای سیاه در طول شش هفته با عرضه رویدادهای گوناگون هنری و فرهنگی، کوشید، برای نخستین بار، مردم ایران و بویژه جوانان ونوجوانان تهرانی را به کنجکاو و شناخت ارزش‌ها و دستاوردهای معنوی این قاره غنی و پهناور که هنرش تأثیری عمیق در شکل‌گیری هنر مدرن داشته است برانگیزد و این حقیقت را به آنان بیاموزد که فرهنگ و هنر و تمدن، و در نتیجه هستی انسان، در انحصار غرب نیست.

برنامه آشنایی با هنر آفریقا که در بخش‌های گوناگون و متنوع برگزار شد، نخست با نمایشگاه "صورتک" ها و "پیکره" ها که نمونه‌ای از دستاوردهای هنرمندان قاره سیاه و مجموعه‌ای پرارزش از جلوه‌های اصیل هنر آفریقا بود - در باغ فردوس گشایش یافت.

در این نمایشگاه بیش از پانصد قطعه اثر هنری از ۱۴ کشور آفریقایی بنمایش درآمد. کشورهای که آثارشان در نمایشگاه باغ فردوس عرضه شد عبارتند از: سنگال، گینه، مالی، سیرالئون، ولتای علیا، ساحل عاج، غنا، توگو، بنین (داهومی)، نیجریه، لیبیریا، کامرون، کابون وزئیر... جشنواره هنر آفریقا گذشته از نمایشگاه، چند برنامه جنبی دیگر نیز مانند سینمای آفریقای سیاه، برنامه‌های رقص و آواز،

سخنرانی و ... را شامل بود، چرا که نمایشگاه باغ فردوس، تنها بخشی کوچک از هنر آفریقا را معرفی میکرد.

این جشنواره درحقیقت دریچهای بود بر هنر بیکران آفریقای سیاه، که برای نخستین بار بروی ایرانیان گشوده شد. هنری که انباشته از نیروهای نهفته انسانی و زیبایی‌های مافوق طبیعی است. هنری که باید از آن درس آزادی بیان و آزادگی روح را آموخت، هنری که در زندان هیچ قانون و قاعده‌ای محبوس نیست و در بیان احساسات انسانی به عالیترین مراحل خویش رسیده است.

با این جشنواره، شاهد فرهنگ مردمی بودیم که ارتباطی راز گونه با سرزمین خویش دارند. سرزمینی که طبیعت در آن به کمال باروری رسیده و متنوع‌ترین اشکال حیوانات، پرندگان، گلها و گیاهان را بوجود آورده است.

موزه فرش

گشایش "موزه فرش" در پیشگاه شاهنشاه و شهبانو، آخرین رویداد مهم فرهنگی سال ۳۶ بود، چرا که صنعت فرش یکی از برترین تجلیات ذوق وهنرونو بوغ ایرانی است که به سنت‌های ملی ایرانیان سخت درآمیخته است و برای ارائه شاهکارهای آن ایجاد موزه‌ای درخور ایران امروز، ضروری بنظر میرسید.

موزه فرش ایران، که در بیست و دوم بهمن ماه بهمت دفتر مخصوص علیاحضرت شهبانو گشایش یافت و اداره آن از اول اسفند ماه به بنیاد شهبانو فرح سپرده شد، نه تنها مرکزی برای ارائه هنر و آفرینش استعدادهای ایرانی است، بلکه یک کانون فرهنگی زنده و فعال در زمینه تحقیق و مطالعه و ارائه ارزش‌های هنر و صنعت فرش ایران نیز خواهد بود.

درباره این موزه در شماره آینده به تفصیل گفتگو خواهیم کرد.

* * *
در کارنامه هنری سال ۳۶ رویدادهای هنری تنها به برگزاری جشن‌ها و جشنواره‌ها یا گشایش کانونهای فرهنگی محدود نمیمانند. بسیاری از نمایشگاهها، برنامه‌های نمایشی، موسیقی، که هر ماه به مناسبت یا بی‌مناسبت - در گوشه و کنار ایران برگزار شد و در این کارنامه سهمی بعهده دارند. اما دریغ که ذکر حتی نام آنها از حوصله این گزارش خارج است. تنها میتوان به دو رویداد مهم دیگر اشاره کرد: جشنواره فیلمسازان جوان منطقه آسیا و افتتاح مرکز فرهنگی و هنری رضا عباسی. با یادآوری این نکته که درباره این دو رویداد بهنگام برگزاری، گزارش‌هایی در شماره‌های گذشته مهر بچاپ رسیده است.

نوشته پای نه جوانان

دشتهای سوخته

از: سیما بختیاروند

دانش آموز سال چهارم دبیرستان مهشت - اهواز

سایه منغور بیگانگی در پشت پنجره‌ام گستاخانه قدم برمیداشت و نگاه پرده‌ها پریشان بود. تصویرهای متظاهر خندان در میان بهت دیوارها، تصاویر گریان را زانیدند. درختان سوگوار خندیدند و خشم خدایان را شدت دادند. اوراق سیاه و باطله، گریه‌های وحشی را آبیستن شدند. زمین حریص بویی کشید و گفت: "گرستم!"

در همین موقع با دیوانه، سایه‌ام را کشان، کشان آورد و گفت: برای دفع تهاجم تنهایی، لازمست. سپس گنج و مست براه خویش ادامه داد. سایه‌ام هراسان و در حالیکه آرامش در چشمانش کاملاً "رنگ‌باخته‌بود، روی‌صندلی چوبی، غمگین گوشه اتاق نشست و پس از اندکی تامل گفت:

به چه چیز فکر میکنی؟

بعد از لحظهای سکوت، در پاسخش گفتم:

— به لیوان‌های خالی، به شاخه‌های شکسته آویزان، به دشتهای لرزان و به ارابه سرکش ظلمت که ارواح سرگردان و مات حوادث را، شتابان به این سو و آن سو میبرد....

در حالیکه تصویر افکارش در آیینه اندوه‌سنگین نگاهش نقش بسته بود گفت: ادامه بده گفتم. "به اسرار درختان به کتاب خاک، به اشعار شب و به بهت نگاه‌ها."

در این لحظه حس کردم، رنگم پریده است و پوستم دارد از هم میشکافت. نیضم تندتر میزد، ولی ادامه دادم: به تمناهای

محو شده در سکوت، به منابع فلاکت به عصبان نقش‌ها، به حجم جنون، به پایهای خورشید که میخاوه بدود اما در گل شب فرو مانده است، به نگاه‌هایی که سالهاست منتظرند و به تحرک‌هایی که عقیم شده‌اند.

چشمانش را بست، پایهای استخوانی‌اش را در بغل گرفت و سرش را روی زانوهایش گذاشت و گفت: میشنوی؟

گفتم: تپش اعجاز حرکت‌ها را؟

گفت: نه

گفتم: صدای بدار آویختن خوشبختی را؟

گفت: نه

گفتم: شب ولگرد، چنین حوادث مودی‌اش را سقط کرده است؟

گفت: نه

بی شکب گفتم: خودت بگو

گفت: صدای غفلتی مطبوع‌را

گفتم: غفلت. منظورت چیست؟

گفت: مترسکی را در باغچه‌ای آویزان

کردند تا پرنده‌ها، گل‌ها را نخورند،

غافل از اینکه مترسک نیز با دیدن گل‌ها،

خود یک پرنده شده بود.

ناگهان ظنین خنده متحیرم، فضای

اتاق را پر کرد. دیوارها بیمار گونه تبسم

طرح...

من تک درخت کویرم
که تشنگی سالها را
با گفتن آب
از دهان تو
سیراب خواهم شد...

پرویز قدوسی
دانش آموز سال سوم نظری لشت‌نشا

تلخی زدند و راز نگاه‌هایشان را در پشت پلک‌های متظاهرشان مخفی کردند. در این لحظات، ناله شب، گوش آسمان را نوازش میداد و حوادث بی شعور، دم به دم تصویر عوض میکردند و در قالبی دیگر، رنگ می‌پاشیدند. انگشتان خدا نیز از فشار پیکر زمخت آسمان دیگر بی حس شده بود و ترانه‌ها گریخته بودند. گندم‌زارها آرام و خاموش مشغول سوختن بود. هوا از بوی ویرانی پر شده بود و شب همچنان می‌خندید. گرد وحشت بر روی بام‌های گلی خانه‌ها فرو میریخت ولی همه ظاهراً "بی‌اعتنا اما با دل‌پره می‌خندیدند."

در این هنگام شروع بخواندن اشعار شب کردم چه اشعار پرت و گیجی؟... و خنده بلندی سر دادم و گفتم پس دایه شب هم نتوانسته است از عهده بچه‌های وحشی سوانحش بر بیاید و ناشیانه گفتم: جای بسی امیدواری است. در این موقع به یاد شاعری گمنام افتادم که در اوج ناکامی گفته بود:

زورق کوچک عمر ما همه آدم‌ها

در درون صخره‌ها سرگردان

دیگرمیدی نیست برای حال پریشان
امیدی نیست...

در این هنگام، ناگهان باد، طبل عزایش را بصدا در آورد، آسمان جاهلانه بزمین چشم دوخت و متوحش شد. سایه‌ام به پشت پنجره گریخت و حوادث بیرون را نظاره میکرد. پرده‌ها از شدت خشمی وحشی به شکاف متظاهر دیوارها پناه بردند و دیوارها از پشت تصاویر متظاهر خندان، با تردید لبخند میزدند و آنگاه سایه‌ام که غضب پیکرش را میفشرد از پنجره گریخت و پابرهنه در زمین‌های سوخته شب می‌دوید و فریاد میزد.

مترسک مدفون شده است، مترسک... ناگهان ظلمت، از ترس، خورشید را بلعید ولی آسمان همچنان جاهلانه نگاه میکرد و گندم‌ها،... آه گندم‌ها... با اندوه می‌سوختند و من در رگ‌های پرت و بی‌انتهای بهت و جنون می‌دویدم و سرانجام به خیالات پیوستم.



قصه نویسی،

شعر،

مقاله،

طرح، یادداشت و...

چند کاریکاتور

از: پرویز قدوسی

دانش آموز سال سوم نظری - دبیرستان ناصر خسرو - لشت نشاء

* زنجیر را خود زنجیر در بند کشید
* وقتی که شب شد، روز بر آن غلبه کرد
* زمین، دوباره، درون شکم مادرش خورشید خواهد رفت.

* کلامم را برداشتم و بر سر دیگ گذاشتم
* شب و روز همیشه در کشمکش اند
* وقتی هوا ابری میشود، آسمان گریه میکند.

* در شب جشن تولد دوستم، شکوفه های محبت را باو هدیه کردم.

* وقتی که برق رفت، چراغ نفتی قد علم کرد

پروین اعتصامی

از: ویدا امیرحسینی

دانش آموز سال دوم نظری - دبیرستان روشن - تهران

پروین دختر یوسف اعتصام الملک آشتیانی، در سال ۱۲۸۵ شمسی در تبریز بدنیا آمد. آنچنانکه گفته اند از طفولیت شروع به شعر گفتن کرد. ذوق سرشار و استعداد خارق العاده ی همواره مورد اعجاب فضلا و دانشمندان که خانه پدرش معیادگاه آنان بود واقع میشد.

پروین در همان کودکی همراه پدر به تهران آمد و بقیه عمر را در این شهر گذراند. ادبیات فارسی و عرب را نزد پدر آموخت و در سال ۱۳۰۳ از مدرسه آمریکایی تهران فارغ التحصیل شد.

پروین اعتصامی پس از یک ازدواج نافرجام، در سال ۱۳۲۰ در سن ۳۵ سالگی بر اثر بیماری حصبه درگذشت و در مقبره خانوادگی شان در قم کنار مزار پدرش دفن شد.

او از تواناترین شاعران زن و یکی از نامدارترین شاعران دوران معاصر است. پروین اعتصامی در قصیده سرائی از لحاظ شیوه سخن و از حیث الفاظ پیرو شاعران قرن پنجم و ششم و بویژه ناصر خسروست

شبی، نه اینچنین

از: نصراله بنداری - هومن

شبی نه این چنین
که فرزانه می رود

*

شبی که تو را،
نه آگاهی از من بود،
نه ستاره ها

گم شدم
میان کوچه ها و قطره ها
در سیاهی و غبار

*

راستی، جویبار چگونه می خشکد
در تموز یا تابستان؟
گریه های من، بغض من
در چشم و گلو من
خشکیده است

*

من چگونه بگیرم
مثل ابر، مثل درد
مثل چشمه ...

و در اشعار دیگر مانند غزل، مثنوی و غیره سخن او از شیوه کلام "عراقی" تاثیر گرفته است با اینهمه بیان او ساده، اندیشه هایش، نو و از نکات اجتماعی، اخلاقی و انتقادی روزگار خویش برخوردار است. اندرزهای حکیمانه، پندهای آموزنده و کلام انسانی پروین که در همه آثارش متجلی است خواننده را سخت تحت تاثیر قرار داده و صاحب نظران و سخن شناسان را به شگفتی واداشته است. این هم یک نمونه ای از اشعارش که در دیوان او با عنوان "نکته های چند" آمده است:

هر که با پاکدلان صبح و مسایی دارد
دلش از پرتو اسرار صفایی دارد
زهد با نیت پاک است، نه با جامه پاک
ای بس آلوده که پاکیزه دایی دارد
شمع خندید به ریزم، از آن معنی سوخت
خنده، بیچاره ندانست که جایی دارد
سوی بت خانه مرو پند بر همین مشنو
بت پرستی مکن این ملک خدایی دارد
هیزم سوخته، شمع ره و منزل نشود
باید افروخت چراغی که ضیائی دارد
گرگ نزدیک چراگاه و شبان رفته بخواب
بره دور از ربه و عزم چرائی دارد
مور هرگز بدر قصر سلیمان نرود
تا که در لانه خود، برگ و نوایی دارد
گهر وقت، بدین خیرگی از دست مده
آخرین در گرانمایه بهایی دارد
فرخ آن شاخ نورسته که در باغ وجود
وقت رستن، هوس نشو و نمایی دارد
صرف باطل نکند عمر گرایی پروین
آنکه چون پیر خرد، راهنمایی دارد

بهداشت چشم

از آن دارند و در این مورد باید گفت که هر دو دسته در اشتباهند زیرا استفاده نکردن از وسیله‌ایکه برای امکان پذیر شدن و یا بهتر شدن کاری لازم است و یا بکار بردن وسایل غیر ضروری و دست و پاگیر در مواردیکه نیازی به آنها نیست، هر دو دور از منطق می‌باشد.

انحراف و لوجی چشم نیز از نظر زیبایی و داشتن دید دو چشمی اهمیت بسزائی دارد. زیرا میدانیم هر کدام از چشم‌ها تصویری از اجسام می‌گیرد که با انتقال بمغزو یکی شدن این دو تصویر جسم واحدی با فاصله معین از چشم‌ها و ابعاد مشخص احساس میشود و این احساس سه بعدی فقط در صورت همکاری هر دو چشم امکان پذیر است و اگر بهر علت اختلافی بین تصاویر حاصل از چشم‌ها وجود داشته و قابل تطبیق در مغز نباشد، دید یک چشم بتدریج مهار شده و مغز فقط تصویر حاصل از چشم دیگر را می‌پذیرد.

به همین جهت توصیه میشود که هر چه زودتر علت انحراف چشم‌ها یا معاینات دقیق مشخص شده و هر چه زودتر اقدام به درمان شود.

زیرا با تأخیر در درمان که بوسیله عینک، عمل جراحی یا هر دو روش و یا شیوه‌های دیگر صورت خواهد گرفت، دید چشم بیمار با وجود سالم بودن ظاهر آن کاهش خواهد یافت.

اجسام تیز و برنده و خطرناک را نباید در دسترس کودکان قرار داد زیرا اطفال بدون آشنایی با مخاطرات آنها ممکنست موجب پیدایش عوارض ناگواری برای چشمهای خود و یا اطرافیان بشوند. چه بسیار قطعات فلزی و پلاستیک و چوب که بر اثر غفلت، سبب پارگی و از بین رفتن چشم شده است. بسیاری از کودکان تمایل به نگاه کردن بنور شدید حاصل از جوشکاری دارند و اینکار بعلت صدمه زدن به سلولهای سطحی قرنیه بوسیله اشعه ماوراء بنفش موجب عدم تحمل شدید نور و احساس چشم خارجی در چشم همچنین درد درد میگردد و عده‌ای در این موارد از داروهای بی‌حس‌کننده که سبب تخفیف این علائم میگردد استفاده میکنند ولی باید دانست که اثر این دارو موقتی بوده و با از بین رفتن اثر آنها ناراحتی‌های قبلی با شدت بیشتری تظاهر خواهد کرد و از طرف دیگر با جلوگیری از بازسازی سلولهای صدمه دیده، زخم قرنیه، لک

نوعی از آب سیاه در نورآدان و کودکان دیده میشود که "گلاکوم مادرزادی" نام دارد. این بیماری با ریزش اشک، عدم تحمل نور و افزایش فشار داخل چشم همراه است، که در زمان نوزادی و یا اندکی بعد مشخص میگردد و به نسبت زمان شروع بیماری، ممکنست بزرگی بیش از حد کره چشم نیز حاصل شود. این بیماری نیز در صورت عدم تشخیص و درمان بموقع سبب نابینایی چشم شخص مبتلا خواهد شد.

التهاب قسمتهای مختلف پرده مشیمیه نیز سبب سرخی و درد چشم میگردد و اگر درمان صحیح و کافی بعمل نیاید با ایجاد چسبندگی‌های گوناگون موجب پیدایش عوارض ناگوار خواهد گردید.

با توجه به این چند مورد که بعنوان مثال و روشن اهمیت موضوع ذکر شد در میابیم که بسیاری از بیماریهای چشمی که میتوانند آتیه تاریکی را برای بیمار دربر داشته باشد، با علائم ساده و مشابه هم شروع و تظاهر مینمایند و چه بسیار افرادی که با سهل انگاری و عدم مراجعه بموقع بپزشک متخصص در شروع بیماری دید خود را از دست داده‌اند. باید خاطرنشان ساخت که بسیاری از داروها در حالیکه درمان قاطع برخی از بیماریهای چشمی هستند، برای گروهی دیگر کاملاً "مضر و تشدید کننده" بشمار می‌آیند. بنابراین هرگز نباید از داروهای چشمی دیگران بدون دستور پزشک استفاده نمود.

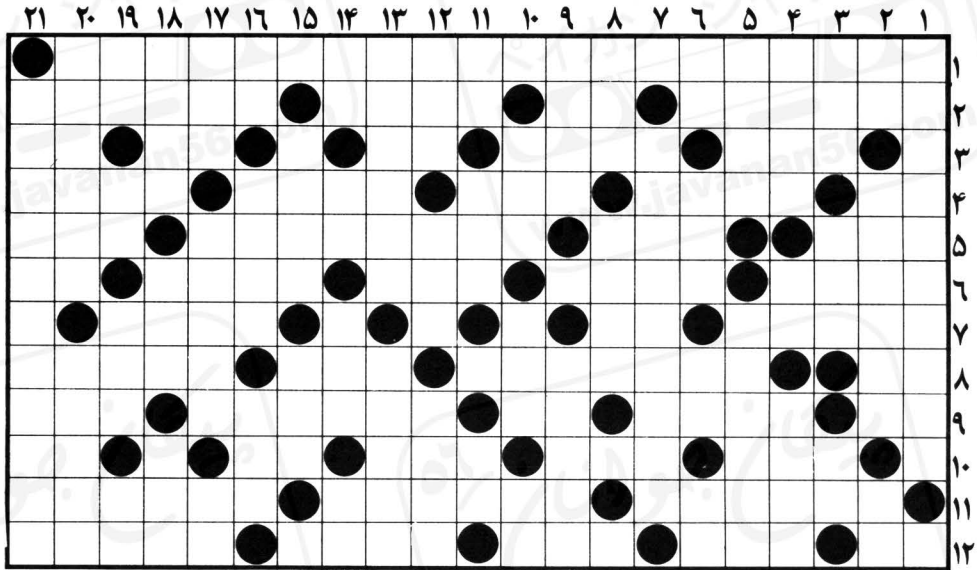
مساله عینک بویژه امروزه در بین نوجوانان مورد بحث است و هر یک گونه‌ای استفاده و یا عدم استفاده از آنرا توجیه میکنند. باید گفت که گذشته از عینک‌های معمولی و رنگی که برای جلوگیری از تحریک چشم بوسیله نور شدید و یا اشعه ماوراء بنفش بکار برده میشود، عینکهای طبی یا نمره‌ای برای اصلاح قدرت انکساری چشم و تشکیل تصویر واضح در روی شبکیه مورد استفاده میباشد. با پیشرفت علم و تکنیک، نیاز افراد بدانشن دید دقیق بیشتر شده و در نتیجه تعداد افرادی که از عینک برای بهتر دیدن استفاده میکنند روز بروز افزایش می‌یابد. عده‌ای از نوجوانان از زدن عینک طبی خجالت میکشند و آنرا بنظر خود نقصی می‌پندارند و در مقابل، گروهی دیگر بدون نیاز به داشتن عینک اصرار زیادی به استفاده کردن

قرنیه و سرانجام کاهش دید، بیمار تهدید میکند. باید توجه داشت که پیشگیری از بیماریها همیشه و در هر حال مهمتر و ساده‌تر از درمان ضایعات حاصل از صدمات و بیماریهاست. رعایت بهداشت چشم‌ها و بکار بردن حوله و وسایل شخصی دیگران، رعایت اصول ایمنی در استفاده از وسایل مخصوص بهنگام انجام کار و استفاده از عینک‌های آفتابی در نور شدید و بکار بردن عینکهای طبی و نمره‌ای با تجویز پزشک و متخصص استفاده نکردن از داروهای چشمی دیگران، بدون دستور پزشک، نکات ساده و بسیار مهمی در پیشگیری از پیدایش ناراحتی‌های چشمی میباشد و در صورت تظاهر قرمزی و درد و سایر علائم بیماریهای چشمی باید فوراً به چشم پزشک مراجعه کرد و دستورات درمانی را بدقت اجرا نمود. مساله ترس کودکان از پزشک و معاینات چشمی تا حدود زیادی ناشی از برداشت کودکان از گفتار والدین خود میباشد که اغلب در موقع انجام کارهای خلاف آنان را به بردن نزد پزشک و انجام معاینات مشکل و ترریق آمیول تهدید میکنند و این یکی از وظایف والدین است که با وقوف کامل بمسائل روانی فرزندان خود و صورت وجود رابطه عاطفی بین پزشک و کودک، حقایق را آنچنانکه هست برای آنان بشکافند و ذهن اطفال خود را در جهت صحیح روشن سازند.

در خاتمه‌ی مناسب نیست اشاره شود که در تحقق پاسخ به نیازهای بهداشتی و درمانی کودکان و نوجوانان کشورمان، بنیاد نیکوکاری والا حضرت شاهدخت شمس پهلوی که همواره سهم بزرگی از فعالیتهای خود را بمساله بهداشت و درمان کودکان و نوجوانان اختصاص داده است اخیراً اقدام به تشکیل درمانگاه و بخش چشم پزشکی، همچنین اطاق عمل مجهز بکاملترین و جدیدترین وسایل معاینه و درمان چشم پزشکی در بیمارستان شماره ۲ کودکان بنیاد (مفید) نموده است و این مرکز در آینده نزدیک جوابگوی کلیه نیازهای بهداشتی و درمانی کودکان و نوجوانان خواهد بود.

۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲
۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴
۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶
۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲
۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸
۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴
۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰

حل جدول شماره هفتاد و دو



افقی

- ۱ - کتابی از یکی از نویسندگان معروف فرانسوی که به جای سرگذشتهای گذشته از آینده سخن میگفت.
- ۲ - روشن و درخشان - پیش درآمد اشغال - شاهد - موسسه فرهنگی وابسته به سازمان ملل متحد.
- ۳ - فرزند عرب - وسط - دلازارکهنه - پدر بزرگ - حرف انگلیسی.
- ۴ - باجسارت سخن میگوید - شب ترین شبها - روشنائی - رتبه و درجه - استارت ماشین مشتی ممدلی.
- ۵ - جوانمرد - بشر و انسان - از پیامبران خدا - غذایی از خانواده دمپختک.
- ۶ - اتصال داشتن - اثری که از برخورد نور با جسم کدري بوجود میاید - جسد حیوان مرده - تاب و توان - حرف ندا.
- ۷ - از انواع سبزیجات - تکرار آن یکی از سنگها میشود - شهری در ایران.
- ۸ - در فارسی به معنی تیر چوبی می باشد - کتابی از ویکتور هوگو - از حشرات - لباس.
- ۹ - عنصر حیات بخش - بهشت و فردوس - عدد سه رقمی - نگهبان و پاسبان - مورد احتیاج بیمار.
- ۱۰ - یک حرف و سه حرف - بلند و بالغ - مار خطرناک - به جای اسم قرار میگیرد - تکرار یک حرف.

عمودی

- ۱۱ - از دانشمندان معروف ایرانی و نویسنده کتاب ریش نامه - از انواع حج - شهر صنعتی در ایتالیا.
- ۱۲ - دهان کجی - لگن بزرگ - مراسمی که برای مرده میگیرند - رام و مطیع - باضافه ملی نام یکی از دو مجلسین میشود.
- ۱ - از بنادر معروف جهان در هلند.
- ۲ - ضمیر خارجی - خوشبخت و سعادت مند - زندگی کردن.
- ۳ - درخت همیشه سبز - قاضی مسابقات - تعجب خانمانه.
- ۴ - دوم - اینطوری نه ساک است و نه سار - نمونه ساختمانی.
- ۵ - از موسیقیدانان معروف آلمانی که از آثار او میتوان (پاسیون سن ژان) را نام برد - آرام و آهسته.
- ۶ - طرف و جانب - وسیله درو کردن - ضمیر متکلم وحده - خط موسیقی.
- ۷ - بانوی جهان علم.
- ۸ - عقیده و نظریه - از بین رونده.
- ۹ - فتنه انگیز - کلامی که روشن ادا شود و بسیار فصیح باشد در علم چنین گویند.
- ۱۰ - از خانواده انواع - تندوشدید - مخفف نام یکی از پادشاهان پیشدادی.
- ۱۱ - حیوان وفادار - خط آهنی - نیم صدای حیوان.
- ۱۲ - یک حرف و سه حرف - پاره ای از روز و شب و هنگامی که شخص در آن است - از نویسندگان معروف فرانسوی که لقب پدر گرفت.
- ۱۳ - حیوان وحشی - از اجسام آسمانی که از خود نور ندارد و بدور ستارگان دیگر میگردد.
- ۱۴ - چله کمان - شهری مذهبی در ایران - هوای متحرک - سیاهانه خوشبو.
- ۱۵ - دارای شغل آزاد - کشور بلقیس.
- ۱۶ - پسر بچه رشتی - از انواع گلو نام یکی از اسمهای خانمها - ماهی از ماههای فرنگی.
- ۱۷ - مارک ماشین - متحیر - غوزه پنبه.
- ۱۸ - وسیله ای در کارگاه و آشپزخانه - اتاقی در خانه - شبی را نزد شخصی به گروگان گذاشتن.
- ۱۹ - سوره ای در قرآن - برعکس دن - جگر - زمین ترکی.
- ۲۰ - باغی که افلاطون حکیم در آنجا به تدریس اشتغال داشت - سردار معروف ساسانی در زمان ارد.
- ۲۱ - پزشک معروفی که برای اولین بار گردش خون در بدن را کشف کرد.

سنباد بخاطر آورد که در شهر نیز همین سخن را شنیده است، خردک گفت:

— امیر شراب حاضر است بنوش.
اما او در حالیکه لبهایش را میجوید و به آتشی که درون کوره میگذاخت خیره شده بود گفت:

— خشم و شعله‌های جاویدان نصیب بیگانه باد، به این فرزند مهرسوگند که شراب ننوشم مگر اینکه شمشیرم را از خون بیگانه سیراب کنم، من در آن زمان شراب خواهم نوشید و به آرزوی خود خواهم رسید که انتقام پسر دلیر خراسان را از دشمنان بگیرم.

خردک یک بار دیگر بازوی او را بوسید و گفت:
— غم مدار امیر که خدا با ماست و بیروزی همچون شاهینی بر بالای سر مردم میهن ما پرواز میکند و عاقبت این دست‌آموزان ربا و فساد و خدعه و نیرنگ که در خاک ما فرود آمده اند و دختران و زنان ما را کنیزان خود میدانند و ما را بندگان خود می‌شناسند از این سرزمین مانند شب که از روشنی‌روز بگریزد بگریزند، غم مدار.

امیر سنباد حرف او را قطع کرد و گفت:
— دیدی که چگونه این بیابان گردان بی چشم و رو را به کمک شمشیرهای خود به تخت خلافت نشاندیم و آنها نخستین تیر خود را به سینه ما فرو بردند؟

خردک همچنانکه به آتش منگریست گفت:
— اینها خیال میکنند که با کشتن ابو مسلم به آرزوی خود رسیده‌اند هیاهات، هیاهات، زود باشد که از کرده ناپسند خود پشیمان گردند.

— پدر موقع شیخون چه هنگامی است؟
— درست نیمه شب، وقتی که بنات النعش به وسط آسمان رسید.

— پس امشب به شهر خواهم تاخت.
— و من به دروازه‌بان "کهن دژ" و دروازه‌بان مرو شاهجان که ایرانیان پاک سرشتی هستند میگویم که بهنگام نیمه شب دروازه‌ها را بروی سپاهیان تو بگشایند این سخن سنباد و خردک یکدیگر را در آغوش کشیدند و بدرد گفتند و امیر برآشفته و نگران بیرون آمد بر اسب خود نشست و در تاریکی بیابان خاموش پیش‌تاخت، همه جا تاریکی بود و رقص ستارگان و نسیمی که از دورها پاورچین از دامان صحرا میگذشت شب ساهی و وهم‌انگیز داشت، خیال با همه قدرت و صلابت بر سنباد مبتاخت خیالی که شکست و پیروزی ایرانیان را پرورش میداد، خیالی که هزاران مرد وزن جوان می‌آفرید که کینه‌های تشنه آنها همراه شراره عشق به استقلال و عظمت ایران زبانه میکشید خیالی که گلستان میساخت خیالی که دلاک می‌ریخت، خیالی که خشم بود و عصیان گسستن زنجیرهای بندگی و اسارت بیگانه بود، نگاهی به آسمان افکند.

سنباد به کلاته رسیده بود، تمام دره را صدای سواران بر میکرد و او وقتی که کنار سرا پرده خویش رسید "دیما" هنوز چشم به آسمان داشت و انتظارش را میکشید و همین که امیر از اسب پیاده شد "دیما" زانوهایش را بغل زد.
اما امیر سنباد بی‌اعتنا "دیما" را به کناری زد و به راه افتاد.

"دیما" چون زمزمه ملایم نسیمی صدایش لرزید.
— جنگ؟ جنگ؟
امیر برگشت و نگاهی به او افکند:
— آری جنگ.

— من هم می‌جنگم.
— برای کدام وطن؟ تو بهتر است که عود بنوازی؟
— برای وطن تو و...
آنگاه چشمهایش را رو به هم گذاشت و پس از یک لحظه ادامه داد:

بازارهای سرپوشیده میگذشت، احساس میکرد که نیشابور عزادار است و مردمی که به سرعت بسوی خانه‌ها روان بودند آثار شورش و ناراحتی از سیمایشان نمایان بود.

امیر راست و مستقیم بر اسب نشسته بود و دانه‌های عرق روی پیشانی آفتاب خورده‌اش می‌درخشید و بیائین می‌لغزید، هنوز نزدیک میدان نرسیده بود که چند نفر جلوی او را گرفتند:
— از کجا میایی سالار؟
او دهانه اسب را کشید و جواب داد:

— از مرو...
سنباد نخواست حقیقت را بگوید.
— از مرو؟ در کلاته چه خبر است؟
— والله مردان زیادی در آنجا اردو زده بودند.
— نفهمیدی چه میخواهند؟
میگفتند آزادی ایران، آزادی پارس، خراسان، آذربایجان، ری و مرو و بخارا...
لبخندشادی بر لبان جوانهایی که با اشتیاق به این کلمات گوش میدادند نقش بست.

زمزمه خفیفی میان جمعیت دوید:
— این حرفها خطرناکست، هم اکنون چهار هزار سوار در "کهن دژ" و دو هزار و پانصد سوار عرب در قلعه "یونصر" هستند چه کسی میتواند حریف اینها بشود؟
امیر به قهقهه خندید و بی‌پروا گفت:
— فردا پیش از دمیدن خورشید خروسهای خراسان یکدانه از این ارزن‌ها را باقی نخواهند گذاشت.

امیر سنباد پس از این سخن به اسبش هی زد و همچون تیر شهاب در پیش چشمهای پر تعجب مردم نیشابور در خم کوچه‌ها پنهان شد و پیش از آنکه مردم گذرگاه از هویت او چیزی دریابند وارد خانه خردک آهنگر گردید.

خردک پیر از دوستان نزدیک ابو مسلم قهرمان خراسان بود و ابو مسلم هنگامیکه گزارش به نیشابور می‌افتاد در خانه او پسر میرد و از او برای مبارزات و جنگهای خود دستور میگرفت تا آن جا که خیلی‌ها قیام قهرمان خراسان را از نقشه‌های این آهنگر پیر میدانستند.

خردک پای کوره آهنگری ایستاده بود و تیر زینی را میاراست که امیر سنباد وارد شد.

— درود به پیر ایران زمین، درود به ابر مرد خراسان.
خردک سرش را بالا گرفت و با وقاری خاص، گفت:
— سلام و آفرین بر سنباد، نیزه‌دار خداوندگار ما ابو مسلم.
آنگاه پیش رفت و بازوی او را بوسید و دستی به پشتش کوفت، آتش درون کوره آهنگری زبانه میکشید، هر دویه شعله‌های آتش خیره شده بودند.

— سالار ما در چه حال است؟
در جواب این سخن، سنباد نگاهی بر او افکند و زیر لب گفت:

— سالار را ناجوانمردانه کشتند.
پلک چشمهای خردک فرو افتاد. خردک با تأثر پرسید:
— آیا این خبر شوم باور کردنی است؟
— آری، کبوتر قاصد امروز این خبر را برای من آورد.
— ای اهریمن‌ها، ابو مسلم نور چشم مردم ایران بود سنباد دستهایش را بهم کوفت و گفت:

— دیرگاه است پدر، امشب میخواهم تمام تازیان را به انتقام خون سالار از اینجا برانم.

— خدا تو را یاری کند.
— تعداد سپاه بیگانه در شهر چقدر است؟
— آنطور که جاسوسان من خبر داده‌اند، چهار هزار تن در "کهن دژ" و دوهزار و پانصد تن در قلعه ابونصر هستند.



چند سؤال و جواب در زمینه

ستاره‌شناسی



که در آن صورت میگیرد و زندگانی ما همیشه تابع فعالیت این ستاره است و میتوانیم این تاثیر را با اثر تربیت والدین بر فرزندان مقایسه کنیم .

افراد بشر ، یکی است و این مواد باضافه خصوصیات ذاتی و روحی ، صفات موروثی و اکتسابی ، شخصیت افراد را تشکیل میدهد . اما تنهارابطه ما با ستارگان و سیارات نور آنهاست و تاکنون هم از نظر علمی اثر ونتیجه این نورها بر سرنوشت بشر مشخص نشده است . تنها میتوان گفت که نور و تشعشعات خورشید در زندگانی افراد بشر موثر است .



*** چرا سقف رصدخانه‌ها کروی است ؟**
" - ساختن سقف رصدخانه‌ها به شکل کروی چند علت دارد . یکی اینکه چون ستارگان در آسمان همه جا پخش هستند و برای رصد کردن آنها باید دهانه تلسکوپ را به همه طرف چرخانید ، پس سقف رصدخانه‌ها را کروی میسازند تا با ایجاد حفره‌های مختلف بر روی آن از امکان بیشتری برای رصد کردن سیارات و ستارگان برخوردار شوند .

*** منظور از ستارگان سعد و ستارگان نحس چیست ؟**

" - این عقیده از یونان باستان آمده است . زیرا یونانیان هر سیاره‌ای را یک الهه یا رب النوع میدانستند . مثل زهره که الهه جنگ بود .



از طرف دیگر رصدخانه‌ها باید بر بالای کوه یا در نقاط مرتفع ساخته شوند . هم بخاطر پاکیزگی هوا و هم از نظر اینکه تغییرات جوی در نقاط مرتفع کمتر از سایر نقاط وجود دارد . و چون سقف کروی در مقابل باد و طوفان و عوامل جوی مقاوم تر است ، سقف رصدخانه‌ها را کروی میسازند تا از استحکام و استقامت بیشتر برخوردار باشد . "

این ملت معتقد بودند که بهنگام ظهور هر یک از ستارگان و سیارات وقایع خاصی بر روی زمین اتفاق میافتد . بعلاوه یونانیان همه عوامل طبیعی ، از جمله نیکی و زشتی و جنگ و صلح یا بیماری و سلامتی را هم به ستارگان و سیارات نسبت میدادند . اما باید دانست که هر چیزی که خارج از کره زمین باشد بر روی زمین اثر ندارد و چنانکه اشاره شد تنها خورشید و تشعشعات خورشیدی است که بر روحيات و حتی جسم بشر اثر میگذارد زیرا پیدایش زندگی بر روی زمین وابسته به خورشید و فعل و انفعالاتی است



۱ - زیج ، عبارت است از جدول‌هایی شامل محاسبات نجومی و سنجش اوضاع و فواصل ستارگان در منطقه البروج .



صدای زنی آرام و بید غدغه گفت :

چه باید کرد امیر ؟

اما وقتی امیر سنباد برگشت و نگاه کرد با کمال تعجب دید که " دیما " سراپا غرق در اسلحه است و هنوز از تعجب بیرون نیامده بود که دیما گفت :

امیر مرا بجای او . . بجای او بفرست .

تو ، شوخی میکنی ، دختر خزری وقت شوخی نیست .

امیر قسم میخورم که این دختر خزری به همان ظرافت که عودمینوازد و آواز میخواند با رشادت می‌جنگد ، آزمایش کن .

تصمیم قاطعی در چشمهای قهوه‌ای دیما میدرخشید .

امیر هر کس از مرگ نترسد پیروز میشود

سنباد زیر لب گفت :

و برای عشق تو امیر برای عشق تو می‌جنگم .

امیر با غرور به این سخنان گوش داد و از سرا پرده بیرون رفت و فریاد زد :

لیث ، لیث را بگوئید بیاید .

لیث فرمانده دو هزار سپاه بود ، اما صدای مردانه‌ای در جواب سنباد شنیده شد .

امیر ، لیث در بستر افتاده است ، امروز در شکارگاه از اسب فرو افتاده و پایش از دو جا شکست ، بطوریکه استخوانش نمودار شده است .

در حالیکه پا بر زمین میکوبید گفت :

لعنت بر این چرخ ، بر این چرخ و فلک نیلوفری .

و به سرا پرده برگشت و زیر لب زمزمه کرد :

چه باید کرد ؟

ورونا، زادگاه رومئو و ژولیت

چاره‌حوی نزد راهب می‌روم در روحانی، چاره را در این میبند که دارویی مخصوص به ژولیت بدهد و با میگوید که اگر آنرا بنوشد تا ۴۸ ساعت مانند مردگان بخوابی عمیق فرو خواهد رفت چنانکه همه او را مرده می‌پندارند. و هنگامی که خانواده او پیکرش را به آرامگاه خانوادگی می‌آورند، او - رومئو را بوسیله قاصدی آگاه خواهد کرد تا بیاید و باتفاق از آن دیار بگریزند. "ژولیت" بدستور راهب داروی خوب آور می‌نوشد و در شب عروسی با کنت پاریس بخوابی عمیق فرو می‌رود و چنانکه راهب گفته بود همه او را مرده می‌پندارند و پیکرش را با اندوه بسیار به آرامگاه خانوادگی خود در حومه شهر می‌آورند. جایی که جسد دفن نشده "تایبالت" نیز هنوز در گوشه‌ای از آن قرار داشت.

خبر مرگ "ژولیت" بزودی در همه جا شایع می‌شود و حتی پیش از قاصدی که از جانب راهب به سوی "رومئو" شتافته بود به گوش عاشق جوان که در تبعیدگاه پسر می‌برد می‌رسد.

"رومئو" که از نقشه راهب بی‌خبر بود برای آخرین دیدار از همسر محبوب خود و جان باختن در کنار او، هراسان و شتابان به سوی "ورونا" اسب می‌نارد و سراسیمه به محلی که پیکر "ژولیت" را در آنجا نهاده‌اند می‌رود. در آنجا "رومئو" با "پاریس" نامزد "ژولیت" روبرو می‌شود که با دستهای گل بر مزار او آمده است. "پاریس" که از سابقه عشق و همسری "رومئو" و "ژولیت" بی‌خبر بود به گمان آنکه دشمن برای انتقام‌جویی قصد بی‌حرمتی به اجساد مردگان آن خاندان را دارد ناسزاگوین شمشیر میکشد تا "رومئو" را به قتل برساند و هر چه "رومئو" میکشد تا او را از این کاریز دارد موفق نمی‌شود. سرانجام "رومئو" نیز دست به شمشیر می‌برد و در این نبرد "پاریس" کشته می‌شود. آنگاه "رومئو" به سوی "ژولیت" می‌رود و چون او را مدهوش و در بستر مرگ می‌یابد به رسم وفاداری و پاکبازی در راه عشق، برای پیوستن به "ژولیت" محبوب خود شیشه زهری را که با خود به‌همراه آورده بود، می‌نوشد و بی‌جان در پای معشوقه می‌افتد.

طولی نمی‌کشد که "ژولیت" به‌هوش می‌آید و پیکر بی‌جان و خون‌آلود همسر و یار وفادار خود را مشاهده می‌کند و از خود بیخود شده با خنجر می‌کشد که در جامه‌خود پنهان کرده بود قلب خویش را می‌شکافد و در کنار "رومئو" بر زمین می‌افتد.

همراهان "کنت پاریس" و "رومئو" و نگهبانانی که در آن دیر حضور داشتند و همه چیز را دیده بودند، خبر این ماجرای غم‌انگیز را از ابتدای انتهایه حاکم شهر و بزرگان خاندان "کاپیولت" و "مونتگیو" رسانیدند و حاکم در مراسمی که به مناسبت خاکسپاری این دلدادگان بر پا شده بود چنین گفت:

— این است نتیجه دشمنی و نفرتی که از روی بی‌خردی باشد. بنگرید که اهریمن‌گونه با نازبان هولناک خود شما را در غم از دست دادن فرزندانان فرو برده‌است. و بزرگان دو خاندان در حالی که بدست



رومئو نمی‌خواست با پسر عم ژولیت در آویزد و نهال دوستی و مهر را که تازه نشانه بود با خون آبیاری کند. اما "تایبالت" با طبعی تند خو و کینه‌جو شمشیر می‌زد.

آگاه بود و "ژولیت" را به همسری‌اش در آورده بود می‌شناید و تصمیم به خودکشی می‌گیرد. زیرا که تاب دوری ژولیت را ندارد. اما راهب او را دلداری می‌دهد و با وی عهد می‌بندد که تدبیری ببیند و هر چه زودتر ژولیت را به او برساند.

رومئو دلیر و بی‌باک بشهر باز می‌گردد. و تا سینه دم در کنار "ژولیت" می‌ماند و پیش از طلوع خورشید به این امید که همسر محبوبش هر چه زودتر به او می‌پیوندد، بسوی تبعیدگاه می‌شتابد. ژولیت از رفتن "رومئو" و سرنوشت غم‌انگیز خود بیمار و آشفته حال می‌شود و پدرش که غم او را ناشی از کشته شدن "تایبالت" می‌پندارد، برای تسلی خاطر او در صدد بر می‌آید تا یگانه دختر خویش را به همسری "کنت پاریس" که جوانی شریف و آزاده و از اشراف عالی‌قدر آن شهر بود در آورد و ناله‌های سوزان ژولیت نیز برای منصرف کردن پدر از این تصمیم بی‌اثر می‌ماند. بویژه آنکه ژولیت نمی‌توانست راز دل را با پدر بازگو کند و بگوید که "لورنس راهب" او را به عقد مرد دیگری در آورده و او همسر "رومئو" موناکی است.

بساط عروسی آماده می‌شود و یک روز پیش از جشن، ژولیت برای



اخبار غم‌انگیز و دل‌آزار همواره سریع‌تر از نوید بشارت سفر می‌کند و "رومئو" به امید آنکه آخرین بار بر رخسار بی‌جان ژولیت نظر اندازد و هماندم جان باز، و بطرف "ورونا" اسب تاخت.



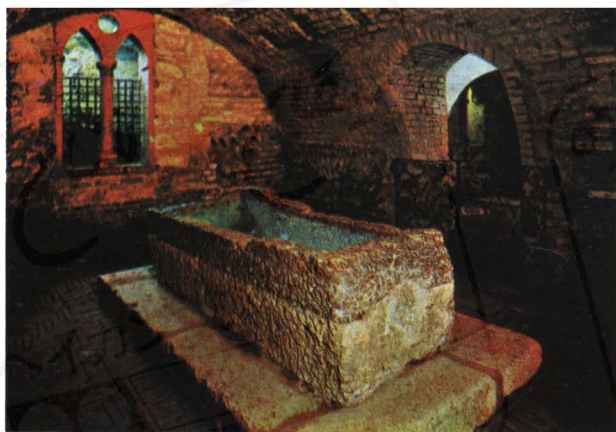
ژولیت نه طاقت آن داشت که دل از "رومئو" بربکند و نه یارای آنکه راز نهان را نزد پدر آشکار سازد.



ای جوان، ترا سوگند فیدهم از من دست بداری، که خاطری
محزون و پریشان دارم. میادا ترا هم هلاک سازم و خونت لکه دیگری بر
صفحه اعمال من رسم نماید.



پیگریزیای ژولیت در گور تاریک چون گوهری میدرخشید.
به اهریمن یگو مرگ با من برقايت برخاسته و بر تو عاشق و شیفته
شده است. لیکن من ترا تنها بگام رقیب نمیگذارم و از تو کناره نمیگیرم.
با خار و خاشاک تو بستر میسازم و با مور و ماری که ترا همدم و یا رند شریک
میشوم.



قبر ژولیت

خفتند به ناز تا قیامت برخاست ز راهشان ملامت
بودند در این جهان به یک عهد خفتند در آن جهان به یک مهد
"جامی"

میگیرستند، دست یکدیگر را در دست گرفته و عهد کردند تا دشمن دیرین
را در گور فرزندان بخاک سپارند و از این پس یکدیگر را برادر و خویشاوند
شمارند. آنگاه پدر "رمثو" دستور داد تا مجسمه "ژولیت"، عروس ناکامش
را از طلای ناب بسازند و در آن مکان برافرازند تا همه مردم جهان آنرا
ببینند و "ژولیت" را به پاکی و پاکدامنی بستانند.

در گوشه و کنار شهر "ورونا" یادگارهای بسیاری از عشق پاک و
غم‌انگیز رمثو و ژولیت بچشم میخورد. پیکره‌های گوناگون آنها، مدالها
و آویزه‌هایی با نام آنها و بسیاری یادبودهای دیگر مظهر بزرگداشت و
احترام مردم شهر از عشقی‌آلایش، پایداری و وفاداری این دو دلناخته
جوان و ناکام است.

یکی از زیباترین دیدنی‌های شهر "ورونا" محراب عشق است که
در کنار میدان پر از دحام "اربا" ERBA که از سنتی‌ترین و قدیمی‌ترین
میدانهای شهر است قرار دارد.

دلدادگان جوان در برابر این محراب شمع می‌افروزند، بر آن گل
نثار میکنند و با آویختن دل‌هایی که بر آنها نام "رمثو" و "ژولیت"
کنده شده و سراسر محراب را پوشانده است، از این قبله‌گاه عشق، مراد
می‌طلبند.

1- Capulets 2- Montagues - Montechi



هنگامی که چشم گشودم میخواستم از دیر آمدن رمثو شکایت
کنم اما افسوس که او کمی زود آمده بود...

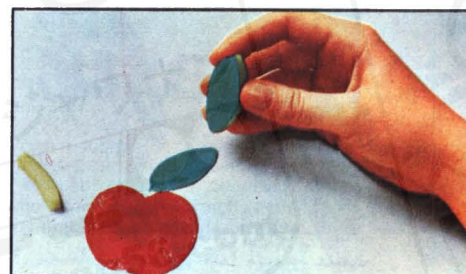
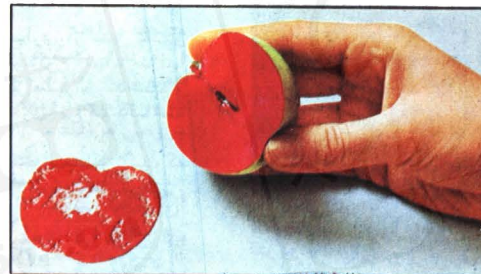
پرداختن به گارهای دستی در تعطیلات نوروز یکی از سرگرمیهایی است که میتواند اوقات بیکاری شما را پر بار و لذت بخش سازد.

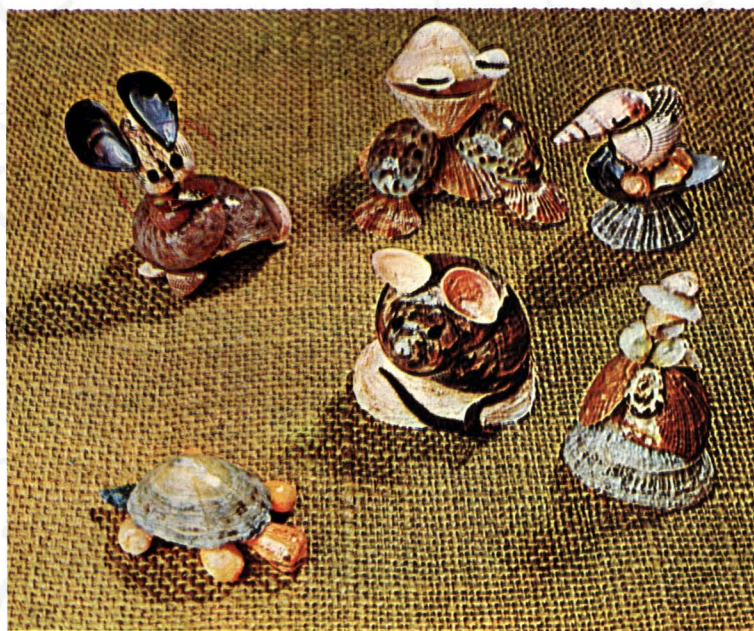
رنگ کردن گلدانهای سفالی

با آغاز بهار، گلها و گیاهان زندگانی خود را از سرمیگیرند، دانهها میرویند، جوانهها می شکفند و غنچهها به گل مینشینند. گذاشتن گل و سبزه در کنار سفره هفت سین یکی از سنتهای باستانی و بسیار زیبای ما ایرانیهاست. در مورد گلدانهای سفالی که درون آن احتمالاً یک گل لاله، سنبل، یا نرگس کاشته شده، یا هر نوع گلدانی که در آن یک گیاه سبز روئیده باشد و بخواهید آنرا در اطاق قرار دهید، بهتر است چند نکته را در نظر بگیرید.

در زیر گلدان یک تشقاب بگذارید تا زیادی آبی که از ته گلدان خارج میشود در آن جمع شده و به محلی که گلدان در آن قرار دارد نفوذ نکند. هرگز دور گلدان سفالی را کاغذ نیچید چون کاغذ مانع تنفس ریشه گیاه شده و گل شما خیلی زود پژمرده میشود به گیاه آب کافی برسانید و آنرا در مجاورت نور و هوا قرار دهید. و بالاخره برای جلوه دادن بیشتر به گلدان سفالی، میتوانید آنرا بطریقی که در اینجا مشاهده میکنید، رنگ آمیزی و نقاشی کنید؛

با یک قلم مو و رنگ روغن، قسمت بیرونی گلدان خالی را خوب رنگ بزنید و بگذارید خشک شود. اگر استعداد نقاشی داشته باشید میتوانید نقشی را که دوست دارید روی آن بکشید. اما سادهترین روش نقاشی بر روی گلدان به این طریق است که مثلاً "برای تصویر کردن نقش سبب، یک عدد سبب را از وسط به دو نیمه کنید، قسمت بریده شده را مدتی در رنگ روغن یا "گواش" قرار دهید. وقتی رنگ را بخود گرفت، آنرا روی محلی که قبلاً در نظر گرفتهاید فشار دهید و همین کار را در محلهای دیگر هم تکرار کنید تا نقش همه سببها مساوی و به یک اندازه باشد. برای تصویر کردن سایر نقشها میتوانید از قطعات بریده شده سبب زمینی که آنرا به شکلهای مختلف مثل "دل"، "ستاره"، "گل"، یا "برگ" یا شکلهای هندسی بریده اید استفاده کنید. این طریق نقاشی را "استامپ" میگویند.





مجسمه‌های کوچک با صدف و گوش ماهی

اگر در ایام تعطیلات به کنار دریا می‌روید، می‌توانید تعدادی گوش ماهی و صدف‌های کوچک و بزرگ جمع‌آوری کنید و با چسباندن آنها در کنار یکدیگر، مجسمه‌هایی به شکل قورباغه، موش، لاک‌پشت، سنجاب، پرند دریایی و غیره بسازید.

برای ساختن بعضی قسمتهای مجسمه، مثل سر و دست و پا می‌توانید از دانه‌های حبوبات مانند نخود و لوبیا و یا سنگ‌ریزه‌های کنار دریا استفاده کنید. صدف‌ها را می‌توانید با آب رنگ هم، رنگ‌آمیزی کنید. بعضی از صدف‌های براق، رنگ را بخود نمی‌گیرند و برای آنکه بتوانید روی آنها را هم رنگ بزنید باید قلم مو را به کمی صابون آغشته کنید.



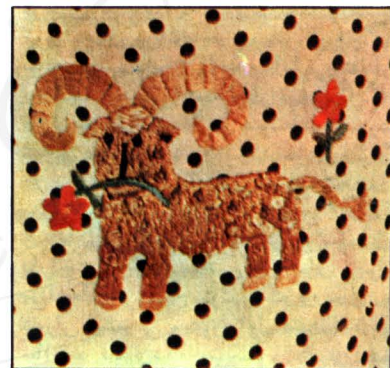
لباسهای خود را زیباتر کنید



گلدوزی اگر با دقت و مهارت انجام شود کار ظریف و زیبایی است.

علاوه بر نقش‌های مختلف گل و پروانه که طریقه دوختن آنها را در شماره‌های گذشته مجله مهر برای شما توضیح دادیم، می‌توانید نقش "صورت فلکی" ماهی را، که در آن متولد شده‌اید، روی یقه، جیب، دستمال یا دستمال کردن خود بدوزید و ضمن سرگرم شدن در روزهای تعطیل و ایام بیکاری، بر جلوه پوشاک خود بیافزائید.

در این صفحه نمونه‌ای از این گلدوزی‌ها را می‌بینید که رنگ نخ‌های انتخاب شده برای گلدوزی، با زمینه پارچه هماهنگی کامل دارد.



آرامش و هماهنگی بین ملت هند و رنگ سبز نیز نشانه سعادت و ترقی روزافزون این ملت میباشد.

در وسط نوار سفید پرچم، علامت چرخ عدالت و پاراسائی که یک سمبل قدیمی و متعلق به یکی از معابد باستانی این کشور است، دیده میشود.

حکومت و شهرهای مهم

حکومت هند جمهوری است و نخست وزیر ریاست دولت را برعهده دارد. پایتخت هند، دهلی نو است که خود هندیها به آن "نیودلهی" میگویند و دیگر شهرهای مهم آن عبارت است از بمبئی، کلکته، مدرس، حیدرآباد و بنگالور.

"چاندی گار" هم شهر کاملاً تازه‌ای است که آرشیکت مشهور جهان "لوکوربوزیه" آنرا طرح کرده و در معماری جدید هند شیوه‌ای تازه بوجود آورده که آمیخته‌ای از معماری سنتی هند و معماری مدرن است.

تمدن و فرهنگ

هند وارث تمدنی کهن است که قدمت آن به سه هزار سال پیش از میلاد مسیح میرسد. به عبارت دیگر هندیان نیز تاریخ و تمدنی همپایه ملت‌های ایران و مصر و بین‌النهرین دارند.

چنانچه از آثار تاریخی برمیاید، در ایام گذشته هندیان که غالباً "کشاورز بودند خانه‌های خود را با آجر پخته بنا میکردند و درون خانه‌هایشان را به شیوه زیبایی می‌آراستند. از آثار باقیمانده آن دوران، ظروف متعدد سفالی، برنزی، مسی، اشیاء ساخته شده با عاج و زینت آلات سیمین و زرین را میتوان نام برد.

آموزش و پرورش

دوران تحصیل در هر یک از استانهای مختلف هند به شیوه خاصی است. در برخی از استانها، تحصیلات ابتدائی هشت سال بطول می‌انجامد و سپس دوران سه ساله تحصیلات متوسطه که شامل رشته‌های مختلف تخصصی است آغاز میشود. آنگاه فارغ التحصیلان مدارس متوسطه در صورت تمایل میتوانند در دانشکده‌های مختلف که دوره آنها سه سال است به تحصیل بپردازند.

امادر برخی از استانها، دوران تحصیل تا اخذ درجه لیسانس ۱۵ سال بطول می‌انجامد. بدین ترتیب که ده سال به دوران ابتدائی و دوره اول متوسطه، دو سال به دوره دوم متوسطه و سه سال هم

یکی از دلایل توجه مردم هند به مذهب "هندو" آمیخته بودن این مذهب با ادبیات، فرهنگ، سنت‌ها و زندگانی خصوصی مردم است. حتی بسیاری از جشن‌ها و جشنواره‌هایی که هر سال در هند برگزار میشود، همچنین رقص‌ها و موسیقی هند نیز بطریقی با مذهب "هندو" ارتباط دارد و همین همبستگی میان مذهب و جنبه‌های مختلف زندگی هندیان سبب شده تا این مذهب پس از گذشت هزاران سال هنوز همچنان زنده و پابرجا بماند.

سمبل‌ها

یکی از قدیمی‌ترین سمبل‌های سلطنتی هند، تصویر سه شیر است که بر بالای یک چرخ ایستاده‌اند.

بهر و طاووس نیز از دیگر سمبل‌های این کشور میباشد و طاووس که در هند بوفور یافت میشود، گذشته از زیبایی پرهای خود، بستگی و رابطه نزدیکی هم با "میتولوژی" و فرهنگ مردم هند دارد.

پرچم

پرچم هند از سه رنگ نارنجی، سفید و سبز که به شکل افقی در کنار یکدیگر قرار گرفته تشکیل شده است. رنگ نارنجی به معنی فداکاری، رنگ سفید نشانه صلح،

یکی از معابد در هند

حال حاضر هم علاوه بر زردشتیان هند که خود را "پارسی" می‌نامند و بزبان فارسی سخن میگویند، در بین ادبای معاصر این کشور نیز افراد علاقمند به زبان فارسی وجود دارد.

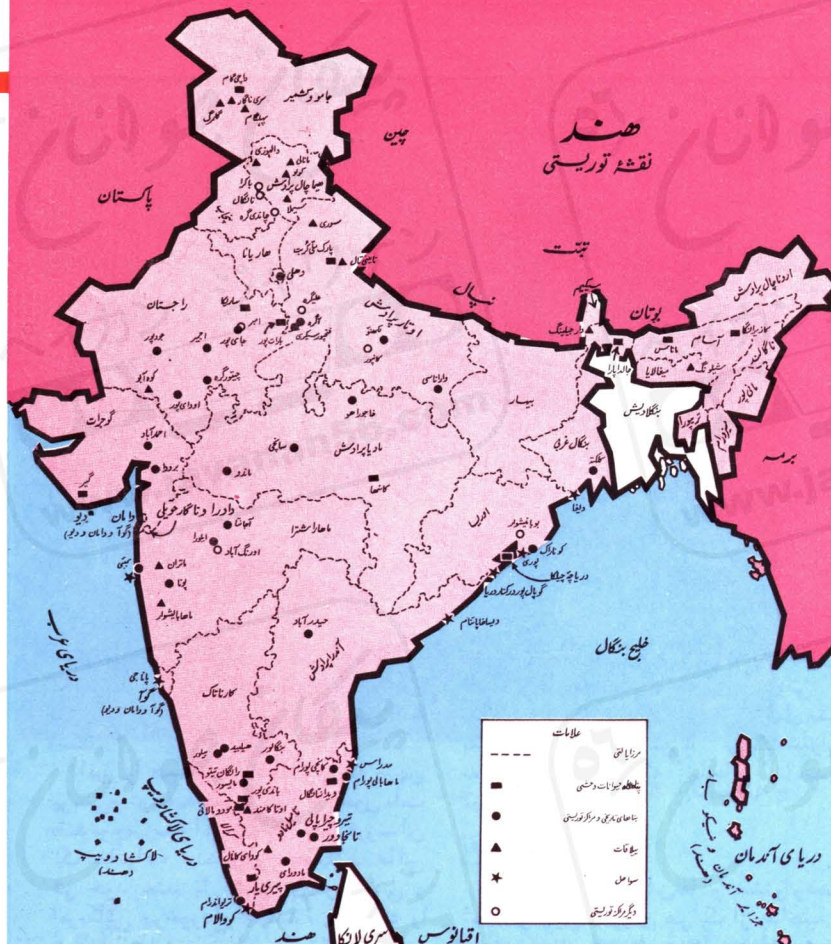
یکی از دلایل ترویج زبان فارسی در هند، مهاجرت و سفرهای مکرر شعرا و نویسندگان ایرانی در حدود قرن دهم تا دوازدهم هجری (معاصر صفویه) به سرزمین شاعر پرور هند است. در این زمان دربار سلاطین مغولی هند محیط مناسبی برای رشد فکری و تشویق شعری پارسی‌گو بود، و شعرای ایرانی که مورد حمایت شاهان مغولی مخصوصاً جلال‌الدین اکبر شاه "و اورنگ زیب" بودند، شیوه تازه‌ای را در ادبیات بوجود آوردند که به نام "سبک هندی" معروف شد.

از شعرای این دوره که در هند می‌زیستند، نظیری نیشابوری، عرفی شیرازی، فیضی دکنی، ظهیری، طالب‌آملی و گلیم همدانی را میتوان نام برد.

مذهب

هشتاد و سه درصد مردم هند پیرو مذهب "هندو" و بقیه، مسلمان، مسیحی، زردشتی و پیرو ادیان دیگری مثل بودائی، جین (۱) و غیره هستند.





بدوران دانشگاه اختصاص دارد و این روش جدید در بیشتر استانهای هند معمول است. تحصیلات ابتدائی در هند رایگان و در بسیاری از استانها نیز اجباری اعلام شده است.

دانش آموزان هندی ۱۵ ماه از سال را درس میخوانند و فقط دو ماه تعطیلات تابستانی دارند.

تعداد کودکان بین ۶ تا ۱۱ سال که در سال ۱۹۵۰ بمدرسه میرفتند ۱۹ میلیون نفر بود اما طبق آخرین آماری که در سال ۱۹۷۴ گرفته شد این تعداد به ۶۳ میلیون نفر بالغ گشته است و به همین نسبت، تعداد دانش آموزان دوره متوسطه نیز در سالهای اخیر پیشرفت چشمگیری داشته است.

در هند یکصد دانشگاه، یک انستیتوی علوم پزشکی چندین دانشکده پزشکی عالی و بیش از دویست انستیتوی تکنولوژی و فنی وجود دارد. سه دانشکده بزرگ و قدیمی هند در کلکته، بمبئی و مدرس واقع شده و هر سه دانشگاه در سال ۱۸۵۷ یعنی بیش از یکصد و بیست سال پیش تأسیس شده است.

در مدارس هند کم و بیش همان دروسی آموخته و تدریس میشود که در سایر کشورهای جهان معمول است. اما در این کشور آداب و رسوم ملی و سنتهای کهن، همچنین هنر، از جمله رقص و کارهای دستی هند، از دروس اجباری در هر مدرسه و آموزشگاه است و علاوه بر ساعات ورزش در مدارس هند تعلیم رقصهای گوناگون که اغلب آنهاریشه مذهبی و سنتی دارند معمول است.

به غیر از مدارس عادی، در هند مدارس خاصی نیز جهت آموزش معلولین جسمی و بیمارانی روانی وجود دارد و "شورای راهنمایی ملی" آموزش رشتههای خاصی را برای معلولین پیشنهاد کرده که این گروه بعداً "بتوانند از دانش یا صنعت و حرفهای که آموختهاند، بهره بگیرند و پس از پایان تحصیلات خاص خود، جذب بازار کار شوند.

ورزش

نوجوانان هندی به انواع ورزشها علاقه دارند. رایجترین ورزش در میان پسران هندی "کرکت"، فوتبال و "هاکی" است و دختران هندی به پینگ پنگ و تنیس علاقمندند.

"کوکو" و "کابادی" که هر دواز ورزشهای گروهی و سنتی هند هستند نیز

طرفداران زیادی دارد.

هنر

ملت هند بطور کلی به هنر علاقه و دلبستگی فراوان دارد و خود وارث یکی از گنجینههای غنی هنر عالم است. سرامیک، گلدوزی، زردوزی و برودری دوزی، قلمکار و نقاشی روی پارچههای نخی و ابریشمی، مینیاتور، کارهای چوبی و صنایع عاج از روزگاران گذشته در این کشور معمول بوده و شهرت بسیار داشته است. در حال حاضر در مدارس هند، نقاشی، گلدوزی، برودری دوزی و خیاطی برای دختران و نقاشی و ساختن اشیاء چوبی برای پسران از دروس اجباری است. همچنین فن خانه داری و آموختن بسیاری از سنتها و شیوههای آداب و معاشرت از دروس اجباری خاص دختران نوجوان هندی است.

ارتباط و همبستگی نسل ها

ملت هند بسیار پای بنده اخلاق، آداب و رسوم و سنتهای گذشته است و شاید کمتر ملتی را بتوان یافت که تا این زمان

و با وجود عوامل بسیاری که موجب دور ساختن نسلها از یکدیگر میشوند همچنان با یکدیگر پیوسته و همبسته باشند.

باید گفت که هنوز هم مقررات نسبتاً سختی در خانوادههای هندی رعایت میشود و علیرغم تساوی حقوق زن و مرد که در این کشور وجود دارد، هنوز هم مردان عملاً "رئیس خانواده محسوب میشوند و فرزندان بدون مشورت با والدین و بخصوص بدون کسب موافقت پدر یا برادران بزرگتر خود کاری انجام نمیدهند. بطور کلی مرد سالاری در فرهنگ هند ریشه عمیقی دارد اما خود دختران و زنان هندی هم شاید به این نتیجه رسیدهاند که علیرغم آزادی و تساوی حقوق بهتر است اختیار بسیاری از امور را بدست مردان بسپارند.

نکته دیگری که باید به آن اشاره شود. بقیه در صفحه ۷۴

۱- "جین" یکی از مذاهب هنداست که از آئین "هندو" ریشه گرفته و اساس آن بر آزار نرسانیدن به جانداران میباشد.

جشنواره "هولی" بیش از سایر اعیاد مورد توجه کودکان و نوجوانان است. در این جشن که معمولاً در اوائل بهار برگزار میشود، مردم به روی یکدیگر آب و پودرهای رنگی میپاشند و در خیابانها، "کارناوال" شادی برپا می‌افتد. از اعیاد مهم دیگری که در هند جشن گرفته میشود، عید کریسمس (میلاد حضرت مسیح) و عید نوروز است.

تا گور، چهره‌ای جاویدان از هنر

تا گور یکی از معروفترین شعرا و فلاسفه هنداست که از او آثار بسیاری بر جا مانده است.

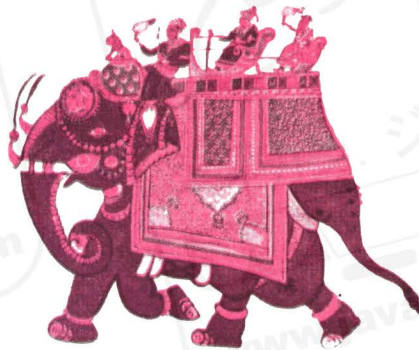
"رابیندرانات تا گور" در هفتم ماه می سال ۱۸۶۱ در کلکته و در خانواده‌ای که بیشتر افراد آن اهل فضل و کمال بودند بدنیا آمد. و خود او نه تنها از شعرا و ادب بهره‌کافی داشت بلکه در موسیقی، نقاشی و فلسفه هم چیره دست بود.

تا گور مردی آزادی طلب و میهن پرست بود و آن زمان که بیگانگان کشورش را اشغال کرده بودند ترانه‌های آزادی میسرود. در سال ۱۹۱۳ بخاطر انتشار کتاب "گیتا نجلی"، یا "هدیه شاعرانه" بدریافت جایزه ادبی نوبل نائل گردید، او نخستین فرد آسیائی است که این افتخار را نصیب خود ساخته است.

تا گور در سال ۱۹۴۱ یعنی چند سال پیش از استقلال یافتن میهنش در گذشت. ملت هند بر تا گور ارج بسیار مینهد و با آنکه این شاعر آزادیخواه پیش از استقلال یافتن میهن خود درگذشت هموطنانش پس از استقلال هند یکی از اشعار او را بعنوان سرود ملی کشور خود انتخاب کردند.

سرود ملی هند

جائی که افکار و اندیشه آدمی از ترس تهی و سرود پایگاهی بلند است، جائی که دانش آزاد است، جائی که جهان با دیوارهای ساختگی به قطعات کوچک تقسیم نشده است، جائی که کلام راستین از ژرفای حقیقت بر میخیزد، جائی که جویبار زلال عقل و برهان در میان شنهای سهمگین از رسوم کهن راهش را گم نکرده است، جائی که کوششهای خستگی ناپذیر بازوانش را به سوی کمال میکشاید، در آن بهشت آزادی، ای میهن من چشم از خواب بگشا، و دیدگان را به سوی آینده تابناک بیافکن.



سرزمین و ملت هند

دارنده معمول‌ترین آن لباس سفید بلندی است از پارچه کتان که به آن "دوتی" میگویند. لباس دیگر مردان شامل یک بلوز بلند بنام "کورتا" و یک شلوار نسبتاً گشاد است که "پاجاما" نامیده میشود.

اعیاد و جشنها

هند سرزمین جشن‌ها و جشنواره‌ها است و چون پیروان هر یک از مذاهب، اعیاد و جشنهای خاصی دارند ملت هند در بسیاری از روزهای سال شاهد برگزاری جشنها و شریک شادمانی گروهی از هم میهنان خود هستند.

بطور کلی در هند هفتاد جشن بزرگ برگزار میشود که این جشن‌ها را میتوان به چهار گروه تقسیم کرد. جشنواره‌ها، اعیاد، زاد روزها و جشنهای بزرگ. و از میان آنها، "دیوالی"، "Divali" "دوسرا" "Dussehra" و "هولی" "Holi" از اهمیت بیشتری برخوردار است.

فستیوال دیوالی که با شور و هیجان بسیار در ماه اکتبر یا نوامبر برپا میشود، یک جشن قدیمی است که به مناسبت بازگشت پیروزمندان "راما" قهرمان حماسی "رامایانا" پس از شکست دادن دشمنان برپا میشود و در این شب معمولاً "کودکان و نوجوانان به آتش بازی میپردازند. بهنگام برگزاری دیوالی، ملت هند خانه‌های خود را رنگ میزنند و جامه‌های تازه بر تن میکنند.

"دوسرا" نیز از اعیاد قدیمی و سنتی است که در هرایالتی به شیوه خاصی برگزار میگردد. در جنوب هندوستان این عید بمدت نه شبانه روز جشن گرفته میشود و در آن ایام مردم به دید و بازدید یکدیگر میروند.

احترامی است که بزرگترهای خانواده مخصوصاً افراد سالخورده دارند و این نیز یکی از سنتهای قدیمی سرزمین هند است.

این را هم باید اضافه کنیم که میهن پرستی و توجه به شعائر ملی در خون ملت هند موج میزند و اگر چه ممکن است فرزندان یک خانواده هندی از تحصیلات عالی در خود هند یا کشورهای اروپائی و امریکائی برخوردار باشند، دو نکته را هرگز فراموش نمیکند.

اول این که تحت هیچ شرایطی حاضر نیستند لباس ملی خود را کنار بگذارند و دیگر آنکه همچنان تحت تاثیر و نفوذ خانواده خود هستند و آنچه را که از کتابهای مذهبی و اخلاقی فرا گرفته‌اند و یا اصولی را که بزرگترهایشان قبول دارند، برتر از آن چیزی میدانند که خود آموخته‌اند.

در مورد رابطه معلمان و دانش آموزان هم باید گفت که روحیه اطاعت، فرمانبرداری و اعتمادی که هر فرد هندی نسبت به بزرگترهای خود دارد، سبب میشود تا در کلاس درس هم شاگردان مطیع معلمین خود باشند و کمتر در کلاسهای درس اختلافی (بخصوص از نظر عقاید اجتماعی) میان معلمان و شاگردان بوجود میاید.

لباس محلی

مردم هر یک از ایالتهای هند لباس محلی خاصی دارند، اما رایجترین لباس در میان زنان و دختران جوان هندی "ساری" است که معمولاً از رنگهای شاد انتخاب میشود، و بطور کلی کشور هند را میتوان سرزمین رنگهای روشن و درخشان نامید. مردان و پسران هندی هم لباس خاصی

آشنائی با : کارگاه موسیقی کودکان و نوجوانان



✱ هنرجویان کلاس تنبک با مربی خود

استعداد و آمادگی خود را برای رفتن به یکی از دو رشته هنری آواز و یا ساز (بر حسب استعداد و علاقه‌ای که دارند) نشان می‌دهند. فراموش نکنیم که برای انسان مشکل است هم ساز بزند و هم آواز بخواند و چه بسا کسانی که بدنبال هر دو هنررفتند، هیچیک را بطور کامل و صحیح نیاموختند. بنابراین مامعولا" یک رشته را دنبال می‌کنیم .

میرسیم این کارگاه در زمینه معرفی سازهای محلی و بومی ایران به کودکان و نوجوانان و حفظ و پیشبرد موسیقی ایرانی چه فعالیتهایی انجام می‌دهد؟ و بطور کلی فعالیتهای تولیدی کارگاه چیست؟

" - فعالیتهای تولیدی کارگاه که شامل ضبط ۲۶۴ برنامه موسیقی مخصوص کودکان و نوجوانان است، نمره فعالیت‌های تحقیقی و آموزشی کارگاه‌های مختلف است که از طریق برنامه‌های اول و دوم تلویزیون جهت استفاده عموم کودکان و نوجوانان علاقمند و مربیان آموزش موسیقی و دیگر مراکز آموزشی کشور پخش میگردد .

اجرای کنسرت‌های مختلف توسط هنرجویان و شرکت آنان در برنامه‌های ویژه کودکان و نوجوانان که در سطح بین‌المللی برگزار میشود از فعالیتهای دیگر این کارگاه است .

در زمینه آموزش موسیقی ایرانی و حفظ و گسترش سازهای بومی و سنتی ایران و بطور کلی بمنظور بسط و توسعه موسیقی ایرانی و آموزش اصول و مبانی آن به گروههای وسیعتری از کودکان و نوجوانان و ایجاد همبستگی و اتحاد میان آنان در سراسر ایران، تاکنون کوشش‌های بسیاری در این کارگاه انجام گرفته است و شعبی هم در سایر مراکز رادیو تلویزیون کشور دایر شده که این شعب تاکنون در ۹ مرکز، آبادان - رشت - تبریز - راضیه - اصفهان - مشهد - بزد - کرمانشاه و ساری تاسیس یافته و چند مرکز دیگر هم در سایر شهرها بزودی کار خود را رسماً آغاز خواهند کرد .

هر یک از این شعب به جمع‌آوری موسیقی فولکلور، پژوهش پیرامون کیفیت ملودیها و ریتمهای مربوط بآن و گردآوری و آموزش سازهای بومی، همچنین رابطه موسیقی بومی با شرایط اقلیمی و جغرافیایی منطقه خود میپردازند .

آیا شرکت در این کلاسها مانع پیشرفت هنرآموزان در درس مدرسه نمیشود؟

" - پس از تجربه و تحقیق معلوم شده کودکان و نوجوانانی که با موسیقی آشنائی دارند در درس مدرسه خود اکثراً " موفق‌تر از دیگر دانش‌آموزان هستند .

توسط خود هنرآموزان خریداری میشود یا جزو اموال کارگاه میباشد و بطور موقت در اختیار هنرآموزان گذاشته میشود؟

" - تقریباً " همه سازها متعلق به کارگاه است اما با تعهدی خاص در اختیار بچه‌ها قرار میگیرد . هنرآموزان میتوانند سازها را با خود برده و چنانچه فرصتی داشتند در منزل بهترین بپردازند . اما باید بخوبی از آنها نگهداری کنند .

شاید بی‌مناسبت نباشد اگر اضافه کنیم که قیمت بعضی از این سازها بیش از ۱۰ هزار تومان است و اکثر سازهای این کارگاه به غیر از پیانو بین ۲ تا ۱۶ هزار تومان قیمت دارد .

هنرآموزان کارگاه همه در کار خود مهارت دارند و یکی از برجسته‌ترین آنها که مربیان آینده درخشانی را در عرصه موسیقی بین‌المللی برایش پیش‌بینی میکنند، نوجوان ۱۴ ساله‌ایست بنام " سامک راستی " که علاوه بر مهارت در نواختن ویلن، دوی و استعداد آهنگسازی هم دارد و تاکنون چند بار در کنسرت‌های کارگاه، آهنگهایی را که خود تصنیف کرده، به نواختن، یا با کمک یکی از دوستان و همسالان صورت " دوت " اجرا نموده است .

سامک میگوید:

" - ۵ سال است با نواختن ویلن آشنا شده‌ام پدر و معلمینم مشوق من بوده‌اند و آشنائی با موسیقی نه تنها سبب عقب ماندن من از درس و مدرسه نشده است، بلکه از کلاس اول دبستان تاکنون که در سال سوم راهنمایی هستم، همیشه شاگرد اول بوده‌ام و آشنائی با موسیقی را یکی از عوامل پیشرفتم در درس میدانم .

در حقیقت آموزش موسیقی خوب و مناسب باعث تکامل شخصیت - انعطاف، عادت به رفتار و حرکات مطلوب، ایجاد هماهنگی، آفرینش، ابداع و تمرکز حواس میشود و اصولاً کسی که موسیقی میداند در رفتار و حرکاتش نرمش مطلوب که نشانه پرازدگی است احساس میشود .

بعلاوه آشنائی با موسیقی سبب میشود همانطور که انسان به زیر و بم‌های ساز گوش فرا میدهد، سعی کند تا به گفته‌های آموزگار و استاد خود بهتر توجه نماید .

بنابراین موسیقیدان همیشه یک مستمع خوب و با دقت است و اینطور که تجربه نشان داده، دانش‌ن هنرموسیقی از بسیاری جهات مخصوصاً آموزش، همیشه باعث پیشرفت بوده است .

کودکان و نوجوانانی که در این کارگاه آموزش می‌بینند بجه طریق انتخاب میشوند و بطور کلی شرایط پذیرش هنرآموزان چیست؟

" - سالی یکبار در اواخر شهریور یا اوائل مهرماه از طریق وسایل ارتباط جمعی آمادگی کارگاه را جهت نام‌نویسی داوطلبان اعلام میکنیم . ولی نظر باینکه در کارگاه موسیقی به کیفیت فعالیتهای هنرجویان توجه کامل میشود، از نظر کمیت نمیتوانیم بیشتر از حد نصاب و گنجایش کلاسها هنرآموز بپذیریم و باید اعلام شود که این کلاسها به هیچوجه جنبه انتفاعی ندارند و علاقمندان با پرداخت شهریه بسیار ناچیزی میتوانند در کلاسها شرکت کنند و ضمناً " افرادی هم که استعداد دارند ولی قادر به پرداخت شهریه نیستند بطور مجانی پذیرفته میشوند . " آخرین سؤال ما در مورد سازهاست که آیا

بررسی آثار و نامه



خانم شیرین پیرزاده

دانش‌آموز سال آخر دبیرستان - اصفهان

دوست عزیز، قصه‌ای را که با عنوان زیبای "کوره راه‌های بی‌انتها" فرستاده بودید خواندیم. در این نوشته، علیرغم واژه‌های زیبایی که بکار گرفته بودید، هدف نوشتن برایتان مطرح نبود. شک نیست که در شما استعداد نوشتن وجود دارد اما هنوز آنچنانکه باید از نحوه نوشتن اطلاع ندارید.

بنابراین توصیه میکنیم قبل از آنکه بخواهید دست به قلم ببرید، نخست سوژه یا موضوع قصه را در ذهن خود به‌روراندید و اندیشه خود را در یک قالب ذهنی شکل داده و آنگاه بسراغ واژه‌ها رفته و به نوشتن بپردازید.

با این توصیه قسمتی از "کوره راه‌های بی‌انتها" را با تغییر و اصلاحاتی که صورت گرفته در این جا نقل میکنیم و امیدواریم راهنمایی و پیشنهادات ما را بکار گیرید و بیشتر مطالعه کنید و نوشته‌های دیگران را نیز برایمان بفرستید:

قدم زنان پیش میروم. پیش رفتنی که پس رفتنی نیز بدنبال دارد. از وقتی که خودم را میشناسم باران را دوست دارم نمیدانم چرا مردم از باران فرار میکنند. منظره مردمی که به زیر چترها و سایه‌بانها پناه میبرند توی ذوقم میزند. آدم در هوای بارانی دلش میخواهد به خیابان برود، در زیر باران بایستد و با فریادی تمام غم‌هایش را بیرون بریزد...

گره‌های خیس از وسط خیابان میگذرد. گویی ارواح سر در پیاش نهاده‌اند. باران شدیدتر میشود و من همچنان زیر باران قدم میزنم. به درخت‌ها نگاه میکنم. برگ‌هایی که بوسیله قطره‌های باران از شاخه‌ها جدا شده‌اند در هوا حرکت میکنند. باران زندگی بخش میتواند مرگ را نیز هدیه کند. درختان خزان‌زده انگار همه به‌من میگرند. آنها با تک‌برگهای زردشان، در سکوت فرو رفته‌اند و دانه‌های شفاف باران، چون قندیل‌های کوچولو از شاخه‌هایشان آویزان است...

خانم سودابه قیصری

دانش‌آموز سال دوم دبیرستان پوراندخت - شوش/دانیال

۱- برای مشترک شدن مجله کافی است تقاضای اشتراک خود را همراه با فیش یا حواله بانکی و آدرسی که مایلید مجله بدستتان برسد، با پست بدفتر مجله (تهران - خیابان پهلوی - بالاتر از پارک ساعی، بنیاد نیکوکاری والا حضرت شاهدخت شمس‌پهلوی و یا صندوق پستی شماره ۱۲/۱۶۷۷) ارسال دارید. بهای اشتراک مجله برای دانش‌آموزان، یکساله ۳۰۰ ریال و ۶ ماهه ۱۵۰ ریال است که این مبلغ را در هر جای ایران و در هر بانکی میتوان به حواله کرد حساب شماره ۱۱۹۵۹۵۲۱ بانک تجارتی ایران و هلند "شعبه گاندی" واریز کرد.

دوست عزیز چون در نامه خود اشاره کرده‌اید که در شوش

آقای کاظم جعفری

دانش‌آموز سال دوم دبیرستان - تهران

مسابقه قصه‌نویسی همانطور که پیش‌بینی کرده بودیم با استقبال گرم خوانندگان با ذوق ما روبرو شد.

دهم‌ها قصه که هر ماه از سوی نوجوانان سراسر ایران، برای شرکت در این مسابقه به دفتر مجله میرسد گویای این واقعیت است که نسل جوان با کتاب و نویسندگی بیگانه نیست، اگرچه در این خواندن و نوشتن کم تجربه و جوان است.

در بررسی کلی، قصه‌های رسیده گذشته از ضعف تکنیکی و حرکت بیانی قصه‌ها، ضعف سوژه بیش از همه آشکار است. از هر ده قصه‌ای که بدست ما میرسد، دست کم قهرمانان هشت‌تایی آنها دختران و پسران کم سن و سالی هستند که درگیری‌های نه چندان جدی دارند. به عبارت دیگر عشق و عاشقی دختران و پسران و سرخوردن از جذبه‌های عاطفی و مادی، دورنمایه اصلی ۸۰ درصد قصه‌ها را تشکیل میدهد که البته اگر این سوژه‌ها با ساخت و پرداختی محکم قلم زده میشد، تا حدودی قابل قبول بود اگرچه نمیتوان انکار کرد که موضوع با دورنمایه هر قصه بخودی خود از ضروریات آن بشمار می‌آید.

به‌صورت قصه‌هایی که در این مسابقه چاپ می‌رود معمولاً با تغییراتی همراه است. این تغییرات که بر مبنای اصول قصه‌نویسی انجام میگیرد به گونه‌ایست که از چارچوب اندیشه نویسنده چندان فراتر نرود بلکه اندیشه او را تا حدودی بهتر و درست‌تر عرضه میدارد و از سوی دیگر میتواند راهنمای نویسنده آن اثر، برای بهتر نوشتن باشد.

با اینهمه‌گاه، بعضی نوشته‌ها، چنان است که جز دوباره نویسی و حتی دوباره اندیشی، هیچ تغییر و اصلاحی را نمی‌پذیرد. چرا که تفکرات نومیدانه توأم با احساسات سطحی و بی‌ریشه به هیچ‌وجه نمیتواند بیانگر مساله و موردی در چهارچوب قصه به مفهوم واقعی و درست آن باشد.

با توجه به آنچه گفته شد و برای آنکه بتوانیم هدف "مسابقه قصه نویسی و نوشته‌های نوجوانان" را همچنان دنبال کنیم از شما و دیگر دوستانی که هنوز آثارشان در این حد است، اجازه می‌خواهیم از چاپ اینگونه قصه‌ها خودداری کرده و به انتظار آثاری بهتر بنشینیم.

موفقیت روزافزون شما و همه دوستان را آرزو داریم.

يك فامه

سوم آنکه مرا از راه دور بنظر ، هرگز نمی توانی این دستان را در نوشته حاشای رحمت میبشایی . لطیفی
از خود بود استاده . باری دوم ، وای جز با را در بدو صفت و انصاف را با تو قسم بیان نکریم . انوشیروانی
آتشخوار از روی این کینه ، احکام است و این است قهری از جهان آفریده نوشته است . من صغیر
گویم که یزدیم و حتی با خادمانی که از تو کشتن یافته اند ، کفر می گویم . و بدی که با من از آنکه با ما است
مستور شدیم . (تو با ما نیستی و در انصاف آنرا ستودیم . چه از او برسان صادر می باشد تا تمام خواهر
روسی هستی . نوشته الطیف می باشد و با ما چه در بدو قسم نکریم . البته با ما با منتر می نوشته است
نسخه ای می نوشته . و کی مانتو بپوشی صاحب از روی نگاه یزدیم و کی از تو در کلام است . فای تو هم
از آن وضع نوشته و از آنرا مانتو جدا شده و وارد دستان می کشیم . گویم همین مری که در آنرا از تو
مستور است . امر بسیار بدیست که در امس .

خلافت این امر که از تو فرستیم علی را که از دست صاحب وشم ما را که از دست تو فرستیم
مرد منسوب - در بارها - و بعضی قصه - و ما را در دست صاحب وشم ما را که از دست تو فرستیم
نظیر که در بارها و بعضی قصه - و ما را در دست صاحب وشم ما را که از دست تو فرستیم
از مال جاب باشد - عزیز و شرف صاحب

بهرحال دیدار و گفت و شنود با نوجوانان تهرانی و شهرستانی، همچنان دنبال خواهد شد و با برنامه‌ای که در این زمینه تدارک دیده‌ایم و بخصوص بدلیل اهمیتی که برای این دیدارها قائلیم خواهیم کوشید در سراسر ایران با نوجوانان به گفت و شنود بپردازیم و خواسته‌ها، نیازها و مشکلات همه نوجوانان را از زبان خود آنها در مجله معکس سازیم.

موفقیت و پیرویتان را خواستاریم.

دانش آموز سال سوم نظری - همدان

موفق باشید

از محبت‌هایی که نسبت به مجله خودتان ابراز کرده‌اید
سپاسگزاریم و از هم اکنون داستان را بعنوان یک همکار خوب
میفشاریم.

نوجوانان فرانسوی حتی تا ۲۵ سالگی و بیشتر از خانواده خود جدا نشوند و نتوانند نقش اساسی و مهمی را در جامعه بعهده بگیرند.

آینده به چه صورتی خواهد بود؟
 "ژان لوئی - میسیکا" استاد اقتصاد جواب میدهد:

"جامعه‌ای که نتواند آینده مطمئنی را برای نوجوانان خود فراهم آورد، محکوم به فنا است."

آلمان غربی

نوجوانان آلمان غربی به‌دعان خودشان ناراضی‌ترین و ناخشنودترین اعضای جامعه اروپا هستند. اقتصاد شکوفای دهه قبل این کشور، سطح توقع آنها را تا حد زیادی بالا برد و حالا بحران و ناملایمات، آنها را محکم‌تر به زمین کوبیده است.

تعداد بیکاران زیر ۲۵ سال این کشور رسماً "۲۵۱،۴۱۹ نفر اعلام شده، ولی این رقم شامل آنها نمی‌شود که حتی برای بار اول هم کار بدست نیاورده یا در انتظار استخدام و یا در دانشکده‌ها سرگردانند و با تغییر رشته تحصیلی مدت



در غرب خبری نیست...

اظهار نظر میکنند که در چند سال آینده بازار مشترک خواهد توانست به رشدی معادل ۳ درصد دست یابد که در مقایسه با افزایش تعداد جمعیت تغییری در اوضاع بوجود نخواهد آورد.

آینده

با چنین تصویری از یک آینده بی‌امید و نامطمئن، این احتمال وجود دارد که نوجوانان اروپا در سیاست به افراط‌گشاندۀ شوند. از هم اکنون گروه‌های افراطی چپی و راستی در بسیاری از این کشورها چهره خود را نمایان کرده‌اند ولی این مشکل اصلی نیست. خطر جدی و بزرگ در این زمینه بی‌تفاوتی اکثریت نوجوانان نسبت به تمام مرام‌ها و نظام‌های سیاسی است. بی‌تفاوتی بزرگترین دشمن حیات یک جامعه است.

عدم وابستگی به اجتماع و بی‌علاقگی به زندگی سبب شده که میزان مصرف مواد مخدر بسرعت افزایش یابد.

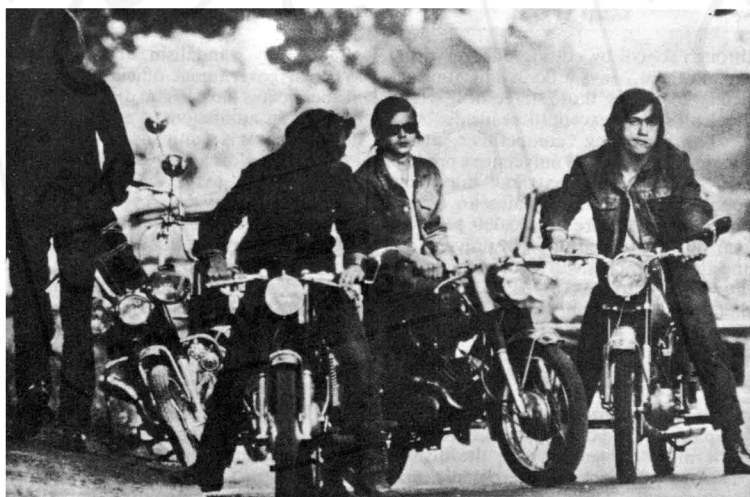
مقامات مسئول گزارش میدهند که در بسیاری از جوامع اروپائی اعتیاد نوجوانان به هرئوئین بصورت همه‌گیر درآمده و ساکنان این قاره بزودی بصورت بزرگترین گروه معتاد جهان در خواهند آمد.

نوجوانان اروپا اعم از معتاد یا غیر معتاد بوضوح نسبت به آنچه که در اطرافشان میگردد، بی توجه و بی‌اعتنا هستند. آنها تمام نظام‌های سیاسی موجود در کشورهایشان، اعم از چپی یا راستی را مسئول پیدایش بیکاری، فقر آموزشی، شهرهای آلوده و پر جمعیت و بعبارت کلی ترمیراث مسمومی میدانند که به آنها داده شده است.

آنچه در بالا آمد، تصویری کلی از نوجوانان اروپائی است. البته میزان بیگانگی و بیزاری از محیط و نظام‌های حاکم در کشورهای مختلف این قاره متفاوت است و ما اکنون به بررسی این شرایط در چند کشور میپردازیم.

فرانسه

اگرچه ۴۲/۳ درصد از یک میلیون بیکار این کشور را جوانان تشکیل میدهند ولی احساس سرخوردگی و مطرود بودن تازمانیکه مشغول تحصیل هستند در آنها بوجود نیاید بلکه چهره زشت خود را



نوجوانان بیکار در خیابان‌های هامبورگ،
 بدرا انتظار کار در یک مؤسسه کارایی در لندن



"- مهم نیست که من تحصیلاتم را تمام کنم یا خبر چون در هر صورت کاری پیدا نخواهم کرد."

در بسیاری از دانشگاهها تجهیزات و وسایل ناکافی است و آنچه هم که هست در اثر اغتشاشات دانشجویی غیرقابل استفاده شده است. مقامات دولتی و دانشگاهی قادر به اصلاح وضع موجود نیستند و تنها واکنش آنها ابراز تاسف و ترس از انفجار غیرقابل اجتنابی است که قریب الوقوع بنظر میرسد.

انگلستان

اعتیاد، خرابکاری، ارتکاب جرائم و جنایات، واکنشهای عمده جوانان انگلیسی در برابر بیکاری، بی اطمینانی به آینده، اختلاف عقیده میان دو نسل و وعدههای انجام نشده مقامات دولتی بشمار میرود. علاوه بر جوانان انگلیسی حضور تعداد کثیری از جوانان کشورهای مشترک المنافع که به امید تحصیل یا کار به آن سرزمین آمدهاند، بر دشواریها مافزاید.

تحرك وعلاقه به زندگی در این نوجوانان تقریباً از میان رفته و برنامه رفاه اجتماعی دولت بعثت بروز بحرانهای اقتصادی دچار آشفتگیهای مهمی شده است. ارزشهای اخلاقی از میان رفته و خرابکاری و نراعیهای دسته جمعی در محلات و ورزشگاهها بصورت تسکینی برای نوجوانان مستاصل درآمده است.

مقصر کیست

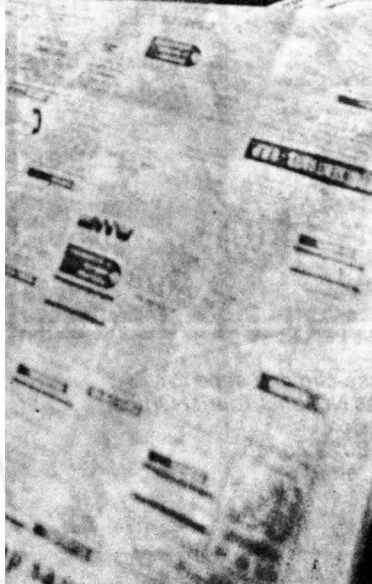
"گراهام - جیمسون" یکی از مددکاران و کارشناسان اجتماعی دانشگاه آکسفورد میگوید.

"- در درجه اول تقصیر بگردن نظام آموزشی است که در ایجاد تحرك وعلاقه در نوجوانان موفق نیست و بعلاوه نمیتواند آموزشهای حرفهای لازم را به آنها بیاورد. ترس از بیکاری و آینده نامعلوم در مرحله دوم قرار دارد و در نهایت میتوان از نظام آشفته رفاه اجتماعی نام برد که عامل اصلی گرایش جوانان به دزدی و ارتکاب جرائم بشمار میرود."

نسل گذشته انگلستان و بطور کلی اروپا که از اردوگاههای کار اجباری و قحطیهای جنگ دوم جان بدر بردهاند نمیتوانند با جوانانی همدردی و همفکری کنند که صرفاً "بخاطر هیجان انگیز نبودن شغلشان از آن دست میکشند ولی همین افراد ظاهراً" بخاطر نمیآورند که خودشان ترسیم کنندگان دورنماهای طلائی و پر امید برای نوجوانان و بوجود آورندگان توقعات و خواستههای آنها بودهاند.

جامعه اروپا راهی سخت و پر بیم در پیش روی خود دارد، مگر آنکه هر چه زودتر راهی موثر برای رهایی از بن بستهای و بحرانهای خود بیابد.

نفردیگربدون امیدو هدف در دانشگاهها که محیط اصلی پرورش افراطیون سیاسی این کشور است، عمر میگذرانند. در این باره "تیا - اکوستینو" دانشجوی ۲۰ ساله دانشگاه رم میگوید:



«نوجوان فرانسوی در جستجوی کار از طریق آگهی استخدام روزنامه»

طولانیتری از مزایای تحصیل استفاده میکنند. با احتساب موارد فوق میتوان تعداد بیکاران جوان این کشور را حدود ۴۰۰ هزار نفر تخمین زد که ۴۰ درصد تعداد بیکاران را تشکیل میدهد.

مدرک تحصیلی دانشگاهی که در گذشته یکی از شرایط احراز مشاغل خوب بشمار میرفت، در حال حاضر فقط شرط اساسی محسوب میشود. این مساله بهر قابت برای ورود به دانشگاهها دامن میزند بطوریکه در حال حاضر نسبت پذیرفته شدگان به دانشگاهها در مقایسه متقاضیان نسبت یک به پنج را نشان میدهد و بعبارت دیگر هر سال ۵۰ هزار نفر از نوجوانان از دانشگاهها رانده میشوند از سوی دیگر، هر روز تعداد بیشتری از کارگران ماهراز ناچاری به قبول مشاغل پائین تر از سطح تخصص خود تن در میدهند و این موضوع سبب میشود که کارگران نیمه ماهر و غیر ماهر بتدریج از بازار کار رانده شوند. عدهای از منتقدین با بدبینی معتقدند که رفاه بیش از حد، این جوانان را لوس و پر توقع بار آورده، ولی شرایط هر چه هست، این عده در حال حاضر وضع رضایت بخشی ندارند.

"دیوید - هاریس" جامعه شناس ۳۹ ساله آمریکایی که در حال حاضر در آلمان به تحقیق مشغول است چنین میگوید:

"- هر روز بیش از گذشته نوجوانان از احساس ناامنی رنج میبرند. آنها خود را تنها و بدون دوست احساس میکنند و اضطراب آنها به حدی است که حتی موقع صحبت قادر نیستند بصورت مخاطب خود بنگرند."

این مشکل هر چه بیشتر ادامه یابد، حل آن مشکلتر خواهد شد و بنا به گفته "راینر - کوتزشل" مددکار اجتماعی:

"- آنهائیکه بیش از یکسال بیکار میمانند، برای همیشه نسبت بکار بی علاقه میشوند و آنهائیکه در دردمردود میشوند، به یکباره دست از تحصیل برمیدارند ما قادر نخواهیم بود ضررهائی را تحمل کنیم که از استعفاي همه جانبه یک نسل از مردم ما ناشی خواهد شد."

ایتالیا

مساله بیکاری در این شبه جزیره متراکم از جمعیت بیش از یک قرن است که وجود دارد. این مساله امروز بصورت یک بحران در آمده و جامعه را در مرز یک انفجار قرار داده است. برخلاف واکنش آرام و بی تفاوت جوانان اروپای شمالی، در این کشور خشم و طغیان بیانگران رضایتی جوانان است. از ۱/۶ میلیون نفر بیکار جوان، حدود یک میلیون نفر آنها را افراد شاغلی تشکیل میدهند که در اثر بحران اقتصادی کارشان را از دست دادهاند. یک میلیون



نقد و معرفی کتاب

نقد...

تاریخچه‌ای بر ادبیات آهنگین ایران

نوشته: نادره بدیعی

انتشارات روشنگر - ۳۳۰ صفحه ۲۵۰ ریال

از ترانه و ترانه سرایی تاکنون کمتر سخن به میان آمده بود و نیاز به پژوهشی در این زمینه از ادب و هنر سرزمین کهنسال ما بشدت احساس می‌شود.

"نادره بدیعی" با تدوین "تاریخچه‌ای بر ادبیات آهنگین ایران" کوشیده است ترانه را که در تاریخ ادب ایران ناشناخته و مسکوت مانده است و جبهه‌ای درخور بخشد.

در ترانه‌ها، از سروده‌های بزرگ "زرتشت"، تا ترانه‌های دربارهای پراآذین، از شکوه و جذبه عرفان تا به سوگ و درد غمنامه‌ها و مرثیه‌ها، نجابت تمامی قرون ایران نهفته است و نادره بدیعی با پژوهش خویش اکنون به بازشناسی این فرهنگ غنی و بارور برخاسته است.

در سرآغاز کتاب که با نثری شعرگونه آمده است می‌خوانیم:

"نادیده عزیز،

این نگاشته از آن تو و برای توست

چرا که برتر و بالاتر، فرهنگ توست

فرهنگ ملی و بارور تو

با بسیاری زرفش

فرهنگت کهن است و گرامی

و گوشه‌ای از این فرهنگ بارور، شعر شاعران توست

با همه پاکی و زلالیش

و این گوشه از تاریخ هنرمیهنت، شعرمخلین و آهنگین توست
ترانه‌های توست

ترانه‌هایی که در هر یک از آنها خودت را میبینی

و میهنت را...."

کتاب "تاریخچه‌ای بر ادبیات آهنگین ایران" سیر تاریخی ترانه و ترانه سرایی را با عنوانهای گوناگون، مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد. موسیقی و ترانه در دین زرتشت، ترانه‌های هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان، ترانه‌های ایران در صدر اسلام، ترانه‌های زمان صفویان، ترانه‌های دوره قاجار، ترانه‌های زمان مشروطیت تا آغاز قرن حاضر و ابتدال در

ترانه‌های امروز، نمونه‌ای از این عنوانهاست که هریک فصلی از کتاب را نیز در بر دارد.

در بررسی ترانه‌های دوره قاجار می‌خوانیم:

"در این دوره بعلت اختناق و فقر فکری در مسایل سیاسی، مردم بیش از هر چیز به موسیقی پناه می‌بردند که شاید اندکی از رنج‌ها و دردهایشان بگاهد و اگر موسیقی‌دان یا خواننده‌ای پیدا می‌شد و آهنگهای نشاط‌آور می‌ساخت بشدت از وی استقبال می‌کردید. یکی از این موسیقی‌دانان که نامش هنوز می‌درخشد و ترانه‌هایش هنوز ورد زبانهاست "علی اکبر شیدا" است که با ترانه‌هایی چون "امشب شب مهتابه" - "دوش دوش در فکر تو بودم" - و "صورتگر نقاش چین" وارد کار ترانه سرایی شد. ترانه‌های شیدا از زیباترین ترانه‌های عاشقانه زمان قاجار است.

"شیدا" ترانه را تثبیت کرد و بنام هنری والا وجدی وارد جامعه نمود. عارف قزوینی که همزمان با او و پس از او نیز میزیسته است و شاگرد شیدا بوده، وی را بر خود مقدم می‌دارد و می‌ستاید. شیدا کوشید ترانه را در محل واقعی خویش جای دهد و با سیمای واقعی‌اش بمردم نزدیک کند. او ترانه را به کوچه‌ها و مجامع بیش از پیش سرازیر کرد و دردسترس مردم قرار داد. او در بیشتر ترانه‌هایش لغات و واژه‌هایی بکار می‌برد که همگان بکار می‌بردند و با زبانی سخن می‌گوید که همه مردم سخن می‌گویند...."

در این کتاب، نویسنده، با بینشی تازه به بررسی تاریخ هنر ترانه سرایی در ایران پرداخته و فراتر از آن، از دیدگاه جامعه شناسی هنر، رابطه هنر با جامعه را با دیدی ژرف گونه تجزیه و تحلیل کرده و سرانجام سیمای ترانه سرایی امروز ایران را بدست داده است:

"ترانه‌های امروز ایران ویژگی‌های خاص فکری، محیطی، اجتماعی و فرهنگی امروز را در خود دارد، زبان این ترانه‌ها عموماً "سنت شکن" هستند و از تشبیهات و مضامین و صنایع و افکار قدیم معمولاً چیزی در میان اینها یافت نمی‌شود، از نظر فنی اگر با معیارهای گذشته بسنجیم قافیه‌های غلط، اوزان شعرهای از سخته و کلمات نارسا است. برخی ترانه‌سرایان امروز گرچه خوب می‌اندیشند اما تسلط و دست گشاده در "سردن" ندارند. فکر خوب است ولی بیان ضعیف و نارساست...."

بهر حال بزرگترین عیب ترانه‌سرایان این زمان نداشتن قدرت بیان و ضعف تکنیک است زیرا چنانکه گفته شد جوانان ترانه سرافکر دارند، اندیشه دارند اما همین شکسته گویی حالتی سبک به ترانه‌شان می‌دهد و بعلاوه بزرگترین عیب این ترانه‌سرایان



مصاحبه با تاریخ

نوشته: اوربانا فالاجی
ترجمه: فیروز ملکی

"اوربانا فالاجی" نویسنده و خبرنگار ناآرام و پر آوازه جهان در "مصاحبه با تاریخ" به دیدار کسانی رفته است که در حقیقت سازندگان تاریخ امروند. او این سیاست پیشگان را در رویارویی پرسش‌های بی‌پایان خود قرار داده سعی کرده با طرح سئوالات زیرکانه‌نگاهی به آن سوی دیوار بلند و پوشاننده سیاست بیفکند و دلایلی بجوید بر ناهنجاریهای سیاسی و اجتماعی زمان ما.

در "مصاحبه با تاریخ" فالاجی علاوه بر ترسیم خطوط اصلی سیاست مردان سیاست پیشه جهان با آنها از دیدگاهی انسانی و عاطفی هم حرف زده است. توصیف سیما و حرکات و سکنات سیاست پیشگانی که "فالاجی" در این کتاب با آنها به گفت و شنود نشسته است از موارد اوج کار اوست. "اوربانا فالاجی" با این کتاب در حقیقت تفسیر گویایی از وقایع دنیای امروز بدست داده است. "مصاحبه با تاریخ" با برگردان فارسی "فیروز ملکی" از سوی انتشارات امیرکبیر منتشر شده است.

زندگانی بتهوون

تالیف: رومن رولان
ترجمه: محمود تفضلی

"رومن رولان" در این کتاب به بازگویی فراز و نشیب زندگی مردی پرداخته که برای جهان موسیقی بصورت افسانه درآمد. بتهوون در این مجموعه تنها یک موسیقی دان بزرگ و بی‌همتا نیست، بلکه در اینجا با چهره‌ای فیلسوف مانند از او روبرو میشویم که اندیشه‌اش فراتر از مسایل مادی پرواز میکند.

آشنایی با بتهوون و آگاهی از زندگینامه‌اش آن چنان جذاب و سودمند است که نویسنده بزرگی چون "ماکسیم گورکی" را وادار میکند به "رومن رولان" یکی از بزرگترین زندگینامه نویسان معاصر طی نامه‌ای بنویسد.

رومن رولان عزیز، خواهش میکنم که حتما "زندگانی بتهوون" را بنویسید، یقین دارم که هیچکس بهتر از شما قادر به این کار نیست."

همین است که اول شعر را میسازند و بعد آهنگساز بروی آن آهنگ میکندارد، بهمین دلیل اکثرا "شعرو آهنگ باهم هماهنگی ندارند و اصولا" هنگامی که آهنگ بروی شعر گذاشته شود آهنگساز نیست نه ترانه‌سازی...

ترانه‌سرایان جوان در آغاز راهند و نیاز به گذشت زمان دارند تا کارشان بدردستی ارزیابی شده و ارزش کار هر یک تعیین گردد و هنوز چون کار اینان شکل نگرفته است، نمیشود ترانه‌های امروز را طبقه‌بندی نمود و از بیان اندیشه و فکر پنهان در ترانه سخنی کامل گفت...

در این پژوهش هرگاه سخن از ترانه‌های سیاسی یا اجتماعی بمیان آمده انگیزه پیدایش آن نیز بازگوشده است. براساس این پژوهش هرگاه جامعه ایران از نظر سیاسی متلاطم و آشفته بوده است ترانه‌ها رنگ سیاسی بخود گرفته است و هرگاه که جامعه آرام و بی‌دغدغه بوده است ترانه‌ها به رنگی از آرامش و عشق جلوه‌گر شده است.

مهمترین ویژگی این کتاب گذشته از نقد و بررسی علت پیدایش شاخه‌های گوناگون ترانه، بررسی تحولات فکری ترانه‌سرایان است. نویسنده در این زمینه میگوید:

"کوشش دیگر، بر شناسایی اندیشه ترانه‌سرا بود، نه تذکره نویسی و شرح حال گویی، که مهم چگونه اندیشیدن است نه لحظه تولد یا گاه مرگ..."

و آنکه راست اندیش است، همیشه زنده نیز هست." تاریخچه‌ای بر ادبیات آهنگین ایران اثری است ماندنی که جای خالی نقد و بررسی‌هایی از این گونه را در تاریخ ادبیات ایران پر میکند، چرا که نه تنها از دیدگاه تاریخی، که از دیدگاه جامعه‌شناسی هنر نیز به ترانه‌سرایی ایران پرداخته و مجموعه‌ای از تاریخ ترانه‌سرایی، تحول، نقد و پژوهش درباره آن را آگاهانه بدست میدهد.

معرفی...

شاهراه تدریس

نوشته: دکتر علاءالدین یازارگادی

"شاهراه تدریس" براساس مطالعه، تجربه و پژوهش‌هایی است که در طول سی و چندسال در زمینه مسایل آموزشی در مراحل مختلف انجام گرفته و همچنانکه از نام کتاب پیداست هدف نویسنده معرفی بهترین روش‌ها در تدریس و جستجوی راههای پرورش استعداد و نبوغ و شخصیت دانش‌آموز، از سوی معلم است.

این کتاب ۲۲ گفتار را دربر دارد. گفتار نخست بحثی است درباره هدف آموزش و پرورش و انواع نظریه‌های متضادی که از طرف پیروان جنبه افراطی تعلیم و تربیت عرضه میشود. ع گفتار بعدی به بحث درباره ویژگی‌های معلم و وظایف اجتماعی او در زمینه رابطه با دانش‌آموز، کلاس و محیط آموزشی و محیط خارج از مدرسه، اختصاص یافته است.

نویسنده در گفتارهای هشتم تا سیزدهم به تجزیه و تحلیل مسایل علمی آموزشی پرداخته و آنگاه انواع روشهای آموزشی را که در گذشته متداول بوده بررسی و بازگو کرده است.

گفتارهای بعدی کتاب به بحث درباره هدف و روش ارزشیابی و شیوه‌های مختلف آزمایش و امتحان اختصاص دارد.



نوجوانان در میز گرد «مهر»

من شعر یک پدیده انسانی است و بهمین دلیل توقع دارم که شعر یک حالت انسانی بهمن بدهد و چنین پدیده‌ای نمیتواند به دیروز و امروز محدود شود چرا که انسان در همه دوران انسان است و مسایل و خواست‌های انسانی یکسان دارد. اگر چیزی باشد که شعر را در زمان‌های مختلف، متفاوت کند کلمات و قالب آنست و درست بهمین دلیل است که من از خواندن شعر مولوی ممکنست به‌همان احساسی برسم که با خواندن شعر نیما وقتی میگوید:

می تراود مهتاب
می درخشد شبتاب

من از این شعر، مثل مولوی یک احساس انسانی را درک می‌کنم. نیما هم مثل مولوی از من یک روحیه انسانی میخواهد. از من آن بیداری را میخواهد... بنابراین چه تفاوتی دارد که چنین شعری نو باشد یا کهنه؟ اصلاً "مگر شعر لباس است که کهنه یا نو باشد؟

قالب شعر مهم نیست

فرح‌دخت رفعتی (دانش آموز سوم حسابداری - دبیرستان لیلا پهلوی):
— من با حرف دوستم کاملاً موافقم. مهم نیست شعر در چه قالبی و به چه شکلی گفته میشود. مهم اینست که شاعر احساسش را طوری در قالب شعر بریزد که خواننده، آن احساس را درک کند نه آنکه دچار گیجی و سردرگمی شود و شعر بصورت یک معما برایش جلوه‌گر شود. متأسفانه بیشتر شاعران امروز ما فقط برای خودشان و بخاطر دل خودشان شعر می‌گویند و کمتر خواننده‌ای است که بتواند از شعر آنها سر در بیاورد.

بیگانگی، با شعر نو بی مورد است

گیتی شادی (دانش آموز دبیرستان آموزش):
— شعر شاعران معاصر به اعتقاد من با شعر سنتی ماو حتی با اشعار شاعرانی مثل حافظ تفاوت زیادی ندارد، در همه اینها اصل خیال‌انگیزی و موزونی مهمترین رکن شعراست. اگر در شعر معاصر مصرع‌ها اندکی کوتاه و بلند شده و وزن تغییر کرده و یا اساساً "ساختمان شعر دگرگون شده دلیل نمیشود که اینهمه نسبت به آن احساس بیگانگی بکنیم و فقط روی شعر سنتی و شاعرانی مثل حافظ تعصب‌شان بدهیم. بنظر من اگر شعر معاصر را درست و بدون هیچ پیشداوری بخوانیم همان احساسی به ما دست خواهد داد که از شعر حافظ، سعدی و یا مولوی به آن میرسیم و شاید گاهی هم بیشتر و بهتر...

شعر نباید مبهم باشد

فرزانه پورصمیمی (دانش آموز دبیرستان لیلا پهلوی):

مساله دیگر این که من شعر معاصر یا دقیق‌تر بگویم، شعر امروز فارسی را که اصطلاحاً "شعر نو" خوانده میشود اصلاً نمی‌فهمم و جز شعرهای فروغ فرخزاد که تا حدودی برایم قابل درک است یا هیچ شعر نودیگر نمی‌توانم رابطه برقرار کنم.

شعر نو گنگ و مبهم است

فرزانه پورصمیمی — (دانش آموز دبیرستان لیلا):

— من علاقه زیادی به شعر دارم ولی هر وقت که بخوام شعر بخوانم بسراغ اشعار شاعران قدیمی ایران میروم و خواندن شعرهای آنان را به شعر نوتریح میدهم. ممکنست من شعر شاعرانی مثل حافظ و مولوی و غیره را درست درک نکنم و به مفهوم واقعی آن پی نبرم، اما بهر حال از خواندن این گونه شعرها احساس لذت می‌کنم و خوشم می‌آید که همیشه آنها را زمزمه کنم. البته معنا و مفهوم ظاهری کلمات برایم روشن است و در ترکیب کلی، آنچه از شعر برداشت می‌کنم برایم بسیار جالب و خوشایند است، اما از خواندن شعر نو چنین احساسی به من دست نمیدهد... البته قالب شعر و شکل ظاهری آن به نظر من مساله مهمی نیست، شاعر اگر بتواند احساسش را بازگو کند، هیچ الزامی ندارد که حتماً این حس در قالب شعر سنتی ایران یا قافیه و ردیف بازگو شود.

شعر خوب هرگز کهنه نمیشود

میترا شریفی — (دانش آموز دبیرستان صفی نیا):

— من با تقسیم بندی شعر به دیروز و امروز یا شعر کهنه و نو موافق نیستم و چنین عنوانهایی را برای شعر نمی‌پذیرم. بنظر

موردا اینکه نسل امروز آنچه را که خواننده‌ها بعنوان شعر می‌خوانند، نمی‌پذیرد، جای اندکی تردید است. چرا که می‌بینیم بیشتر نوجوانان بجای خواندن اشعار خوب شاعران و مطالعه شعر و کتاب، به شنیدن این قبیل سروده‌ها قناعت می‌کنند و گاهی هم خیلی تحت تاثیر آن قرار می‌گیرند.

شعر باید آموزنده باشد

مژده کاظمی (دانش آموز سال سوم دبیرستان لیلا):

— من فکر می‌کنم شعر و ترانه دواثر جداگانه هستند و ترانه‌ها را هرگز نمیتوان در ردیف وهم ارزش با شعر سنجید و این دو را با هم مقایسه کرد. با شنیدن ترانه، یک احساس سوز و گداز به انسان دست میدهد و بعد برای همیشه فراموش نمیشود. ترانه امروز ممکنست فردا یا سال و سال‌های بعد یکلی معنا و مفهوم خود را از دست بدهد و حتی برای یک لحظه کوتاه هم در انسان هیچ تاثیری بر جای نگذارد، اما شعر و احساسی که از آن به انسان دست میدهد پایدار و همیشگی است. برای مثال شعر حافظ از قرن‌ها پیش همچنان برای نسل‌های بعد به میراث مانده و تا دنیا دنیاست خواهد ماند...

بنابراین بهتر است در اینجا از ترانه و ترانه‌سرایان یکلی بگذریم که این بحثی جداست و فعلاً "به شعر فارسی و خصوص شعر معاصر بپردازیم.

بنظر من شعر در هر روز گاری باید آموزنده باشد و حقایق زندگی را به خواننده بیاموزد. من شاعری را که در رویاها فرو میرود و شعری را که صرفاً "از ذهنیات سخن می‌گوید نمی‌پسندم عینیت و واقعیت برای من مهمترین امتیاز یک شعر است.

صفحه

۸۳

صفحه

۸۴

صفحه

۸۵

صفحه

۸۶

تهران، بعد از سالها دوری، به تبریز بازگشت. او که اکنون بر آوازه و از مفاخر تبریز بود، با استقبال گرم همشهری‌هایش روبرو شد و هنر دوستان تبریز، از او خواستند در شهر خود و در میان آنها زندگی کند.

شهریار، در اداره کشاورزی تبریز کارش را دنبال کرد و آنگاه باتصویب و دستور نخست‌وزیر وقت از خدمت معاف شد، ولی حقوقش همچنان پرداخت می‌شد.

تهران و سوسه‌گر، بار دیگر، استاد شهریار را بسوی خود کشاند و سرانجام برخلاف میل باطنی و نظرزن و فرزند عازم تهران شد. حدود پنج سال در تهران زیست و در این مدت تهران بزرگ برخلاف و عده‌های فریبده نه تنها چیز تازه‌ای به او نداد، بلکه همسرش را نیز از او گرفت و تنها رهایش کرد.

شهریار دلشکسته و تنها

استاد شهریار حدود پنجسال در تهران دوام آورد، اما بالاخره روح حساسش یارای مقاومت نیاورد و در بهار سال گذشته با دلی شکسته به شهرش تبریز بازگشت. بازگشتی که به گفته خود او فراری بود از شهر دلمرده و دودزده تهران. شهری که نتوانست پذیرای این پیر استاد گرانقدر باشد:

در دیاری که در او نیست کسی یار کسی
کاش یا رب که نیفتد به کسی کار کسی
هر کس آزار من زار پسندید ولی
نپسندید دل زار من آزار کسی
آخرش محنت جانگاہ به چاه اندازد
هر که چون ماه بر افروخت شب تار کسی
سودش این بس که به هیچش بفروشد چو من
هر که با قیمت جان بود خریدار کسی
سود بازار محبت همه آه سرد است

تا نکوشید پی گرمی بازار کسی
من به بیداری ازین خواب چه سنجم که بود
بخت خوابیده کس، دولت بیدار کسی
غیر آزار ندیدم چو گرفتارم دید
کس مبادا چو من زار گرفتار کسی
تا شدم خوار تو رشکم به عزیزان آید
بار الٰه که عزیزی نشود خوار کسی
آنکه خاطر هوس عشق و وفا دارد از او
بهوس هر دو سه روزی است هوادار کسی
لطف حق یار کسی باد که در دوره ما
نشود یار کسی تا نشود یار کسی
گر کسی را نکندیم بسر سایه چو گل
شکر ایزد که نبودیم بپاخار کسی
شهریار اسر من زیر پی کاخ ستم
به که بر سر قدم سایه دیوار کسی

سخن استاد شهریار نیز همچون شعرش، ساده، زیبا و هنرمندانه‌است. اودرباره شعر و شاعری درباره خود و دیگران حرف‌های شنیدنی بسیار دارد:

"چرا به‌تصنع واژه‌های عجیب و مهجور را در شعر بنشانیم، عده‌ای هنوز شعر را برای حفظ درصندوقچه تعبیرات ادبی می‌خواهند نه در رابطه با مردم. من در شعرم آنچه را با زندگی‌ام سرو کار داشته می‌آورم و این تکلف را نمی‌پذیرم که حتماً واژه‌های پدر و مادر دار ادبی عهد بوق را در غزل بنشانم..."

البته من شعرهایی دارم که خودم آنها را قبول ندارم، پاره‌ای از آنها تکرار پاره‌ای دیگر است. اگر دیوان قبلی‌ام را چاپ نکرده بودم، غزلهایی را امروز در آن نمی‌گنجاندم. وقتی کتاب چاپ نکردم تعهدی ندارم، فقط زمزمه‌ای است، اما وقتی دیوانت را به چاپ سپردی، ادعای تازه‌ای را در هنر مطرح

بقیه در صفحه ۸۸

با رنگ و بوی ای گل، گل رنگ و بو ندارد
با لعل آب حیوان، آبی به جو ندارد
از عشق من بهر سو، در شهر گفتگویی است
من عاشق تو هستم، این گفتگو ندارد

با آنکه ۸ سال تمام، دور از خانه و خانواده، کوشید تا به آنچه پدر می‌خواست برسد و مدتی نیز بعنوان "انترن" در بیمارستانها خدمت کرده بود، ناگهان از ادامه تحصیل چشم پوشید و از آن پس با شعر و عشق روزگار گذراند:

"شعر زبان عشق است و بی عشق نمی‌شود زندگی کرد... عشق ۳ مرحله دارد نخست عشق مجازی که شخص آدم‌های معدودی را دوست دارد. چون پدر و مادر یا معشوقه را، که بهتر است این عشق به وصال نرسد، چرا که کامل نمیشود، یا خاموش میگردد و یا متوقف میماند.

مرحله دیگر، عشق به طبیعت و هر چه در اوست. دوست داشتن جامعه، مردم، کشور، کوه، جنگل و دریا در این زمره است...

مرحله سوم، عشق عرفانی است. تمام عالم جمع‌میشود در یک محبوب ازلی که خداست عشق او آدمی را از دیگران و از جهان بی‌نیاز میکند. من این سه مرحله را آزمودم. پس از حافظ بجز جامی - با اندک مسامحهای - کسی را نمی‌شناسم که چون من از این مراحل گذشته باشد. من سی و پنج سال است که در مرحله عشق عرفانی، به عبادت مشغولم..."

گریز از تهران

شهریار در نخستین مرحله عشق، همه چیز را رها کرد... او پس از درگیری‌هایی، ناگزیر تهران را ترک گفت و به خراسان رفت و در اداره ثبت نیشابور به خدمت پرداخت در نیشابور با کمال‌الملک، نقاش پر آوازه معاصر، آشنا شد. پر شورترین اشعار شهریار، پس از این دوران پدید آمد:

امشب ای ماه به دردل من تسکینی
آخر ای ماه تو همدرد من مسکینی
کاهش جان تو من دارم و من میدانم
که تو از دوری خورشید چها میبینی
تو هم ای بادیه پیمای محبت چون من
سر راحت ننهاده‌ی بسر بالینی
همه در چشمه مهتاب، غم از دل شویند
امشب ای مه، تو هم از طالع من غمگینی
من مگر طالع خود در تو توانم دیدن
که توام آینه بخت غبار آگینی
باغبان خار ندامت بجگر میکشند
بروای گل که سزاوار همان گلچینی
نی محزون مگر از تربت فرهاد دمید
که کند شکوه ز هجران لب شیرینی
تو چنین خانه کن و دل شکن ای باد خزان
گر خود انصاف کنی مستحق نفرینی
کی بر این کلبه توفان زده سر خواهی زد
ای پرستو که پیام آور فروردینی
"شهریارا" اگر آیین محبت باشد
چه حیاتی و چه دنیای بهشت آیینی

بازگشت به تبریز

در سال ۲۴۹۵ شاهنشاهی، شهریار از نیشابور به تهران آمد و به بانک کشاورزی منتقل شد. پس از چند سال خدمت در

شهریار

ای باغ خزان شوکه بهاران همه رفتند
خوش باش به زانان که هزاران همه رفتند
و درباره "نیم" با اندوه گفته است.
نیم غم دل گو که غریبانه بگیریم
سر پیش هم آریم، دو دیوانه بگیریم
من از دل این غار و تراز قله آن قاف
از دل بهم افتیم و به جانانه بگیریم

کرده‌ای، حرقت باید کامل و تازه باشد. اما آنچه را من بدور
میربختم با آنچه دیگران درباره‌اش قضاوت نادرست میکنند،
تفاوت‌ها دارد. من مکررات را کنار می‌گذاشتم و آنچه را از شعرای
گذشته گرفته بودم...

چند سال پیش وقتی از من خواستند اشعارم را گردآوری
و به چاپ بسپارم، گفتم خجالت از این است که هفتصد سال
پس از حافظ، نتوانسته‌ام غزل را به تکامل در خور آن برسانم.
دستکم اگر نه در حد شعر حافظ، چیزی در حول و حوش آن
بگویم، حال باتکیه بر شعرهای چاپ نشده‌ام، دیگر از مقتدایم
حافظ که همه چیز را از او آموختم شرمسار نیستم...

"هذیان دل" شهریار

مهدی‌اخوان ثالث شاعر پرآوازه، روزگار ما درباره اشعار
شهریار چنین به داوری می‌نشیند:

"به اعتقاد من شهریار یکی از افتخارات شعر معاصر است.
کسی است که میشود گفت نقطه پایان یک دوران و یا نقطه شروع
دوران دیگر است. از او بعنوان یک کوشا و صاحب آثاری گرانبها
میتوان یاد کرد. آثاری مثل "هذیان دل"، "دو نوع بهشتی"
...

در ادب فارسی، فراوان نظیر نداشته است بلکه باید گفت
بی نظیر هستند. شهریار با شعرهای خوب و زیبا و بارزی که دارد
به میراث فرهنگی ادبی ما افزوده است.

ما بخوبی همان ارزش را که برای شعر "افسانه" نیما قائل
هستیم میتوانیم برای این نوع آثار شهریار هم قائل باشیم.
گسترش ذهنیات خاص شهریار، سابقه نداشته و بعد از او هم
نظیر نیافته است.

شهریار در نزدیک کردن زبان شعر به محاوره - که ایرج
میرزا علمدار موفق آن بود - کارهای بسیار با ارزش و درخور
توجه به ادب ما عرضه داشته است...

من به شهریار همیشه با احترام بسیار نگریسته‌ام شعر او
را با شوق بسیار خوانده‌ام البته هیچ شاعری نیست که تمام
آثار او از نوع عالی و درجه یک باشد. حافظ نیز تمام غزل‌هایش
یکدست نیست...

همنشین با نیم، هدایت و...

استاد شهریار، اکنون در تبریز با ۳ فرزندش روزگار
می‌گذراند و خرج زندگی و هزینه تحصیل فرزندانش را از حقوق
استادی افتخاری دانشگاه آذربایجان تأمین میکند.

اواگرچه اکنون قناعت پیشه‌ای است که گوشه نشینی اختیار
کرده اما در طول زندگی با همه هنرمندان بزرگ معاصر خویش،
از جمله عارف - ملک‌الشعراء بهار - ایرج میرزا - کمال‌الملک -
ابوالحسن صبا - صادق هدایت و نیم و... معاشر و همنشین
بوده است.

"شهریار" بهنگام درگذشت ملک‌الشعراء بهار در سوک
او چنین سرود:

هر ماه نیز از عده‌ای دانش‌آموز دعوت بعمل آمد تا
در میزگردهایی که در دفتر مجله برگزار میشود شرکت کنند
و مسایل و مشکلات آموزشی خود را، رو در رو با مسولان،
مطرح سازند...

به این ترتیب "مهر" در سالی که گذشت، کوشید
با هر شماره، مجموعه‌ای خواندنی، زیبا، سرگرم‌کننده و
در عین حال آموزنده فراهم سازد و این نخستین شماره سال
نو نیز براساس همین کوشش مدون شده است.

"مهر" به شهادت آنچه گذشت - به اهمیت و عظمت
رسالتی که برعهده دارد، بخوبی آگاه است و می‌کوشد، شایسته
نسل جوان امروز و شایسته عصری باشد که نوجوانانش در
رستاخیزی عظیم، ایران‌عصر تمدن طلایی را نوید میدهند.
"مهر" اکنون در آستانه سالی دیگر، با نیرویی بیشتر
و با توش و توانی افزون‌تر، "هدف" و "رسالت" خویش
را دنبال میکند. رسالتی که این نخستین شماره سال نو،
تنها میتواند دورنمایی از آن را بدست دهد... ناگفته
پیداست، وظیفه‌ای که تهیه‌کنندگان و گردانندگان "مهر"
بعهده گرفته‌اند، چنان حساس و بزرگ و هدف‌ها چنان گسترده
و عظیم است که دستیابی به آنها تنها با همکاری و همراهی
همه نوجوانان، بویژه نوجوانان دانش‌پژوه و خلاق و روشنگر
میسر خواهد بود.

"مهر" در این راه بزرگ، دست همه نوجوانان و
خوانندگان را، صادقانه و صمیمانه، برای همکاری و همراهی
می‌فشارد و با بهترین شادیا‌ش‌های نوروزی این ویژه‌نامه را به
دوستان خود هدیه میکند.

شعله‌های جاوید

بقیه از صفحه ۶۶

- بجای لیث؟ این بیک شوخی بیشتر شبیه است، چگونه
ممکن است.
دیما گفت:

- همه چیز ممکن است امیر، من قبل از تو پرچم وطن
ترا بر برج قلعه خواهم کوبید، من زندگی خودم را گرو میدهم
و... عشق خودم را... از این بالاتر میخواهی؟ دل مردانه
سنباد طپشی آرام یافت و نتوانست مقاومت کند، تسلیم دختر
شد تسلیم به کاریکه هیچ فرمانده عاقلی قبول نمیکرد و ساعتی
بعد دیگر همه چیز تمام شده بود، سپاهیان سنباد مثل دریا
می‌خروشدند و "دیما" پرچمدار دو هزار مرد خراسانی بود،
در آن تاریکی شب در آن شب پرهیجان کسی در فکر شناختن
پرچمدار جدید نبود.

بهنگام نیمه شب غوغائی برخاست سپاه خراسان از دو
دروازه به‌نیشابور سرازیر شده بود، مردم شهر از هجوم سواران
سراسیمه از خواب بیدار شدند، هیچکس نمیدانست چه پیش
آمده‌ما فریادسواران و غلغله‌پیش‌تازان که هر دم فزونی میگرفت،
مردم خفته را وحشت زده و پریشان می‌ساخت و سواران فریاد
کشان دهانه بازار، اطراف میدانها و چهار راهها و کوچه‌ها را
گرفتند و خیلی زود بر ارک مسلط شدند، عربها بیدار شده سرعت
آماده نبرد گشتند، اما "دیما" با سوارانش به قلعه بونصر و
"سنباد" به کهن دژ تاختند.

آنقدر ماهرانه پیش تاختند که در آتش تا سپیده دم
نازیان نمیدانستند که دچار چه توفانی شده‌اند همه آنها یا
گریختند و یا کشته شدند و هنگامیکه سپیده می‌دمید و ستارگان
تک تک محو میشدند خراسانیها انتقام خون ابومسلم را گرفته
بودند.

باشد. نباید فقط به این سبب که دیدن تلویزیون برای کودک یا نوجوان فوایدی دربر دارد در استفاده از آنها زیاده روی کرد. بهیچ عنوان از اثرهای زیان بخش بعضی از برنامه ها و فیلمها، حتی ترانه ها و آگهی های تجاری بد آموز در کودکان و نوجوانان، نباید غافل بود.

رادیو تلویزیون دارای برنامه های خاصی برای گروه های سنی کودکان و نوجوانان است. برای این گروه باید فرصت و امکاناتی فراهم آورد، تا از این برنامه ها که خاص آنها تهیه شده است بهره برداری کنند.

قهرمانان پاک و معصوم فراموش شده اند

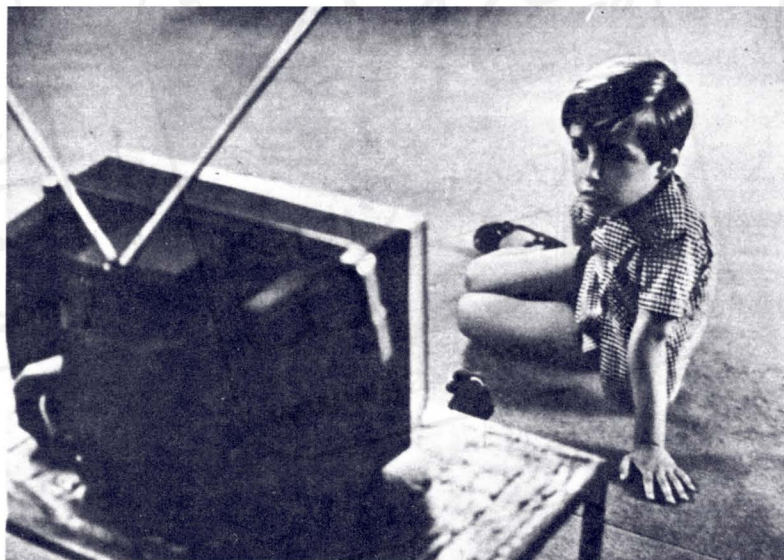
در دهه اخیر، تلویزیون نیز همچون سینما، دچار تحولات بسیار شد و به چشم اندازه های تازه ای روی آورد. در پی این دگرگونی همه جانبه، فیلمها و قهرمانان پاک و معصوم و دوست داشتنی "کارتون" ها نیز تغییر کردند.

سالها پیش از این، "والث دیسنی" به یاری حیوانات باهوش و دوست داشتنی -- اشیاء کودکان جهان درس دوستی و تفاهم میداد و در این قالب تمثیلی، مانند معلمی نامرئی و بدون کمترین کیفیت تحمیل آمیز، راستی و درستی را به آنان می آموخت. از آنجا که این آموزش در قالب تفریحی دوست داشتنی صورت میگرفت نتیجه قاطع تر و کامل تری نیز بدنبال داشت و چنین بود که میلیونها کودک و نوجوان در سراسر جهان با تمدن و فرهنگهای متفاوت، بطور یکسان، راستی و انسانیت می آموختند. اما نسل تازه کودکان و نوجوانان حتی نام قهرمانان چنین کارتونهایی را کمتر میشنوند.

گسترش موج خشونت در کارتتون

در همان حال که موج خشونت و زد و خوردهای جیمزباندی در تلویزیون و مجموعه های پی در پی آن نفوذ میکند، فیلمهای کارتتون و قهرمانان دوست داشتنی آن نیز، بتدریج زیر فشار خرد کننده این امواج رنگ باخته و موش و گربه ها جایشان را به قهرمانان یک بزمی مانند "سوپرمن" و دهها شخصیت از این دست داده اند. به عبارت دیگر فیلمهای کارتتون نیز تبدیل به عرصه تاخت و تاز سارقان و جنایتکاران شده و در حقیقت به آرامی، پلیدی ها و زشتی ها را در قالب "مثلا" کودکانه -- کارتتون پیش چشم کودکان و نوجوانان قرار میدهد.

در هر قسمت ۳ یا ۴ دقیقه ای یکی از همین کارتتون ها -- دستکم یک سرقت و آدم دزدی بوقوع می پیوندد، بطوریکه دیگر حتی آن مثل معروف که "آدم بد همیشه به سزای کار زشت خود میرسد" نیز نمیتواند مانع از تاثیر مخرب کیفیت این گونه آثار باشد.



تلویزیون، خشونت و نوجوانان

از کودکان و نوجوانانی که از دوره خردسالی "کشتن" برای آنها نه تنها زشت معرفی نمیشود، بلکه با تکرار آن از زبان بزرگسالان، در برنامه های مختلف تلویزیونی و مشاهده قتل های پی در پی روی صفحه تلویزیون، موجه و حتی گاه بصورت کاری قهرمانانه قلمداد میگردد نباید متوقع بود که از کشتن وحشت داشته باشند.

بطور کلی تلویزیون، با نشان دادن فیلمها و صحنه های خشونت بار، نه تنها رسالت خود را در پرورش افکار به انجام نمیرساند، بلکه گاه تیرگی و عقبا فتادگی افکار را نیز موجب میشود و از این رهگذر مردم را بسوی وحشی گری سوق میدهد.

استفاده مشروط از تلویزیون

یک کارشناس امور تربیتی میگوید: دیدن برنامه های تلویزیون، گذشته از آنکه دانش کودکان را -- در موضوعهای قابل درک آنان -- گسترش میدهد، به آنان کمک میکند که روز بروز کلمه ها و جمله های بیشتری را با تلفظ صحیح از راه حافظه سمعی و بصری خود، یاد بگیرند. همچنین سبب میشود که بیشتر کنجگاو باشند، بیشتر سؤال کنند و در جستجوی دانستن بر آیند...

شک نیست که استفاده از برنامه های تلویزیون، برای کودک و نوجوان باید تابع شرایط و محدودیت و حسن انتخاب

را بوجود می آورد. کاهش فعالیت های جسمی و فیزیکی کودکان، محدود کردن جست و خیز که لازمه سلامت و رشد جسمی آنهاست -- از بین بردن تدریجی نشاط خرد سالان و تبدیل آنها به افرادی بی تحرک، از جمله زیانهای انگار ناپذیر تلویزیون بشمار می آید. حتی میتوان گفت عدم فعالیت و بی تحرکی که از حضور مداوم در جلو صفحه کوچک تلویزیون ناشی میشود، از آثار و نتایج خود برنامه های پخش شده، زیان بارتر است.

رواج خشونت و وحشی گری

یک جامعه شناس از تاثیر فیلمهای خشونت بار تلویزیون بر کودکان و نوجوانان سخن میگوید. او معتقد است:

یکی از موارد بسیار زیان بخش و خطرناک تلویزیون آن است که مفاهیم غلط را به ذهن افراد منتقل میسازد. اگر تلویزیون آدم کشی را عادی جلوه دهد، خشونت را بی اهمیت و تجاوز را ناچیز قلمداد کند سوء قصد ها، کلاه برداری ها و دزدی ها را امری طبیعی جلوه دهد در واقع افراد را بطرف قتل، دزدی، خشونت و تجاوز رانده و مشوق اعمال تبیه کارانه شده است. در جامعه ای که از صبح تا شب در افکار و اذهان تلقین گردد که "کشتن" امر بدی نیست چگونه میتوان انتظار داشت که در آن جامعه آدم کشی رخ ندهد و افراد برای زندگی یکدیگر ارزش قائل باشند؟

مکتوبه پای

قسمتی از شعر
مجدالدین میرفخرائی (گلچین گیلانی)

باران

باز باران ،
با ترانه ،
با گهرهای فراوان ،
می خورد بر بام خانه .

من به پشت شیشه تنها ،
ایستاده .
در گذرها ،
رودها راه افتاده .

یادم آرد روز باران :
گردش یک روز دیرین ،
خوب و شیرین ،
توی جنگلهای گیلان :

کودکی دهساله بودم .
شاد و خرم ،
نرم و نازک ،
چست و چابک .

از پرنده ،
از خزنده ،
از چرنده ،
بود جنگل گرم و زنده .

آسمان آبی ، چو دریا ،
یک دو ابر اینجا و آنجا ،
چون دل من .
روز روشن .

رودخانه ،
با دو صد زیبا ترانه ،
زیر پاهای درختان ،
چرخ میزد ، چرخ می زد ، همچو مستان .

با دو پای کودگانه ،
می دویدم همچو آهو ،
می پریدم از سر جو ،
دور می گشتم ز خانه .

می شنیدم از برنده ،
داستانهای نهانی .
از لب باد وزنده ،
رازهای زندگانی .

هر چه میدیدم در آنجا ،
بود دلکش ، بود زیبا ،
شاد بودم .
می سرودم :

— " روز . ای روز دلار !
دادهات خورشید رخشان ،
این چنین رخسار زیبا .
ور نه بودی زشت و بیجان .

این درختان ،
با همه سبزی و خوبی ،
گو چه می بودند جز پاهای چوبی ،
گر نبودی مهر رخشان ؟ "

اندک اندک ، رفته رفته ابرها گشتند چیره ،
آسمان گردیده تیره .
بسته شد رخساره خورشید رخشان .
ریخت باران ، ریخت باران .

سبزه در زیر درختان
رفته رفته گشت دریا .
توی این دریای جوشان
جنگل وارونه پیدا .

بس گوارا بود باران .
به ! چه زیبا بود باران !
می شنیدم اندر این گوهر فشانی
رازهای جاودانی ، پندهای آسمانی :

— " بشنواز من ، کودک من !
پیش چشم مرد فردا ،
زندگانی — خواه تیره ، خواه روشن —
هست زیبا ، هست زیبا ، هست زیبا . "

از . بابا طاهر عریان

جوانی و بهار

بهار اومد به صحرا و در و دست
جوانی هم بهاری بود و بگذشت
سر قبر جوانان لاله رویه
دمی که مهوشون آیین بگلگشت

از . محمود مشرف آزاد تهرانی
(م . آزاد)

تو از تبار بهاری

تو عاشقانه ترین نام
و جاودانه ترین یادی ،
تو از تبار بهاری — تو باز می گردی .

تو آن یگانه ترین رازی — ای یگانه ترین
تو جاودانه ترین .

برای آنکه نمی داند
برای آنکه نمی خواهد
برای آنکه نمی داند و نمی خواهد ،
توبی نشانه ترین باش
ای یگانه ترین .



زکامه

با زبان گل، پیر روزگار
دست سرنوشت بر زمین نوشت
گل دمیده از جای پای تو
نشکفت چرا خنده‌های تو؟

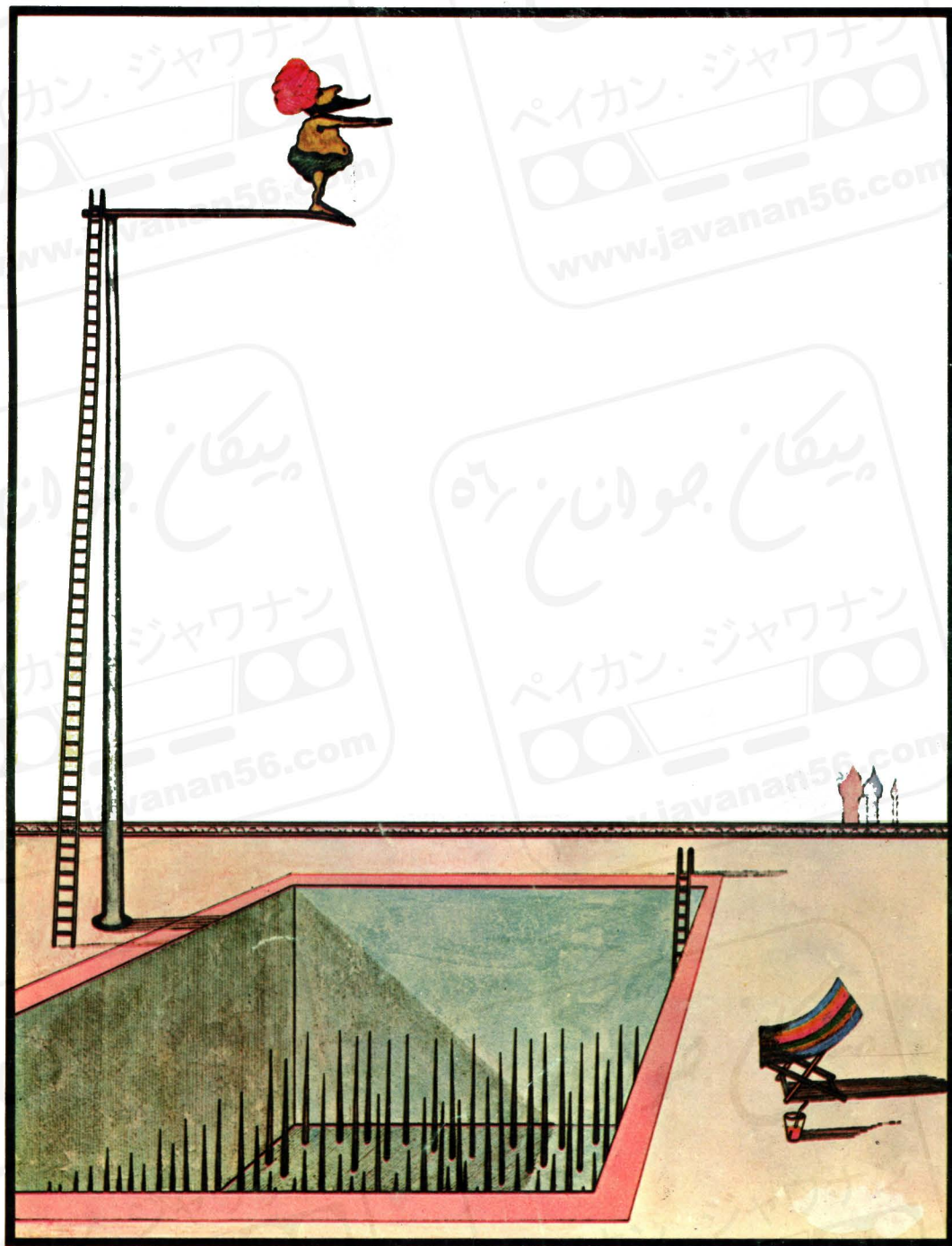
باردیگر بهار رسید و زمین رنگ طراوت گرفت و زمان بوی عشق - و تو ای دوست
برخیز و شادمانه زنگار غم از دل بشوی و پند شیخ شیراز بشنو که:
خیز و غنیمت شمار جنبش باد بهار ناله موزون مرغ، بوی خوش لاله‌زار
روز بهارست خیز تا به تماشا رویم تکیه بر ایام نیست تا دگر آید بهار
و با رند بزرگوار همگام شو که ترامیخواند:

بیا تا گل بر افشانیم و می درساغر اندازیم
فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم
اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد
من و ساقی بهم سازیم و بنیادش بر اندازیم
شراب ارغوانی را گلاب اندر قدح ریزیم
نسیم عطر گرد انرا شکر در مجمر اندازیم
چو دردست است رودی خوش‌بزن مطرب سروی خوش
که دست افشان غزل خوانیم و پاکوبان سر اندازیم
سبا خاک وجود ما بدان عالی جناب انداز
بود کان شاه خوبانرا نظر بر منظر اندازیم
یکی از عقل میلافد یکی طامات میافند
بیاکاین داوریه‌ها را به پیش داور اندازیم
بهشت عدن اگر خواهی بیا با ما به میخانه
که از پای خمت یکسر بحوض کوثر اندازیم
سخن دانی و خوش خوانی نمی ورزند در شیراز
بیا حافظ‌که تا خود را بملکی دیگر اندازیم

از: محمود کیانوش

بهار

شبنمی آهسته از چشمان برگ
می چکد بر دامن رنگین خاک
گل می افشاند به چشم آفتاب
ناز خندی خوانناک
ناگهان از جای می خیزد نسیم
شاد می رقصد میان شاخسار
گفت و گوئی نرم می لغزد به گوش
هان بهار؟
آری، بهار!



بدون شرح